



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

لہور سیرت

احمد الوائلی



مترجم

سید رحیم سادات ہاشمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هویت تشیع

نویسنده:

احمد وائلی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۲ | هویت تشیع |
| ۱۲ | مشخصات کتاب |
| ۱۲ | اشاره |
| ۱۹ | فهرست مطالب |
| ۴۴ | مقدمه استاد انصاری بویراحمدی |
| ۴۸ | مقدمه مؤلف |
| ۵۲ | پیش گفتار |
| ۵۷ | تشیع در لغت |
| ۵۷ | تشیع در اصطلاح |
| ۶۱ | پیدایش تدریجی تشیع |
| ۷۰ | بخش اول: پیدایش تشیع |
| ۷۰ | اشاره |
| ۷۲ | فصل اول: آغاز پیدایش تشیع |
| ۸۰ | فصل دوم: ادله پیدایش تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) |
| ۸۶ | فصل سوم: پیشگامان تشیع |
| ۸۶ | اشاره |
| ۹۰ | تأملی در شخصیت این پیشگامان |
| ۹۴ | فصل چهارم: شیعیان غیر رافضی |
| ۹۴ | اشاره |
| ۹۷ | اسباب شتم |
| ۱۰۶ | بخش دوم: ایرانی بودن تشیع |
| ۱۰۶ | اشاره |
| ۱۰۸ | فصل اول: ایرانی بودن تشیع |

| | |
|-----|--|
| ۱۲۲ | فصل دوم: ایرانی بودن تشیع در گفتار محققان |
| ۱۲۲ | اشاره |
| ۱۲۶ | نقد نظریه ها |
| ۱۳۳ | ادله تشیع ایرانیان از نگاه اهل تسنن |
| ۱۳۳ | دلیل اول |
| ۱۳۴ | دلیل دوم |
| ۱۳۵ | دلیل سوم |
| ۱۳۶ | نقد ادله تشیع ایرانیان |
| ۱۳۶ | نقد دلیل اول |
| ۱۳۷ | نقد دلیل دوم |
| ۱۴۰ | نقد دلیل سوم |
| ۱۴۲ | فصل سوم: ریشه یابی پیدایش تشیع و دیدگاه های مختلف محققان |
| ۱۴۲ | اشاره |
| ۱۴۳ | پایه های هویت نژادی |
| ۱۴۳ | اشاره |
| ۱۴۸ | ۱. دکتر احمد امین |
| ۱۴۸ | ۲. دکتر علی حسین خربوطلی |
| ۱۴۹ | ۳. وول هوزن |
| ۱۴۹ | ۴. آدام متس |
| ۱۵۰ | ۵. گولدزیهر |
| ۱۵۰ | ۶. نولدکه |
| ۱۵۲ | فصل چهارم: امامان شیعه |
| ۱۵۲ | اشاره |
| ۱۵۳ | اهل تسنن و ایرانیان |
| ۱۵۳ | اشاره |
| ۱۵۴ | ۱. شمس الدین محمد بن احمد |

| | |
|-----|--|
| ۱۵۵ | ۲. ابن بطوطه در سفرنامه |
| ۱۵۶ | ۳. قاضی عیاض |
| ۱۵۶ | ۴. بروکلن |
| ۱۵۶ | ۵. کیپ |
| ۱۵۸ | فصل پنجم: جایگاه زبان عربی در مذاهب اسلامی |
| ۱۵۸ | اشاره |
| ۱۵۸ | امامان و بزرگان اهل تسنن |
| ۱۵۸ | اشاره |
| ۱۵۹ | گروه اول؛ امامان مذاهب چهارگانه |
| ۱۶۰ | گروه دوم؛ اصحاب صحاح |
| ۱۶۱ | گروه سوم؛ بزرگان اهل تسنن |
| ۱۶۱ | اشاره |
| ۱۶۳ | ۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی از اهالی شهرستان |
| ۱۶۳ | نویسنده کتاب ملل و نحل |
| ۱۶۹ | ۲. ابن حزم اندلسی |
| ۱۶۹ | اشاره |
| ۱۷۱ | نمونه سوم |
| ۱۷۴ | فصل ششم: اتهام ایرانی بودن تشیع و دلایل آن |
| ۱۷۴ | اشاره |
| ۱۸۳ | ایرانیان چگونه شیعه شدند |
| ۱۸۶ | بخش سوم: هویت عقیدتی تشیع |
| ۱۸۶ | اشاره |
| ۱۸۸ | فصل اول: زمینه سازی بحث |
| ۱۸۸ | اشاره |
| ۱۹۳ | نقد |
| ۱۹۵ | عقاید شیعیان از منابعشان |

| | |
|-----|--|
| ۱۹۵ | اشاره |
| ۱۹۵ | ۱. ابن بابویه قمی |
| ۱۹۶ | ۲. شیخ مفید، محمد بن نعمان |
| ۱۹۷ | ۳. سید محسن عاملی |
| ۱۹۷ | ۴. محمدرضا مظفر |
| ۲۰۰ | فصل دوم: عبدالله بن سبأ |
| ۲۰۰ | عبدالله بن سبا |
| ۲۰۰ | اشاره |
| ۲۰۲ | ۱. عبدالله بن سبأ کیست؟ |
| ۲۰۹ | ۲. دیدگاه ما درباره ابن سبا |
| ۲۱۰ | ۳. گفتار ناقدان درباره ابن سبا |
| ۲۱۰ | دیدگاه طه حسین |
| ۲۱۱ | دیدگاه خاورشناسان |
| ۲۱۲ | دیگر دیدگاه های اسلامی درباره ابن سبا |
| ۲۱۶ | فصل سوم: دلایل انتساب تشیع به ابن سبا |
| ۲۱۶ | اشاره |
| ۲۱۸ | ۱. امام علی (علیه السلام) وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) |
| ۲۲۰ | ۲. عصمت |
| ۲۲۰ | اشاره |
| ۲۲۱ | دلایل عصمت ائمه |
| ۲۲۱ | دلایل عقلی |
| ۲۲۱ | ۱. دلیل اول |
| ۲۲۲ | ۲. دلیل دوم |
| ۲۲۲ | ۳. دلیل سوم |
| ۲۲۴ | دلایل نقلی |
| ۲۲۶ | دیدگاه اهل تسنن نسبت به عصمت |

| | |
|-----|--|
| ۲۳۰ | ۳. جمهور اهل تسنن |
| ۲۳۴ | فصل چهارم: بررسی کتاب «نشاء الآراء والمذاهب» |
| ۲۳۴ | اشاره |
| ۲۳۶ | نقد |
| ۲۴۱ | دیدگاه اهل تسنن درباره علم غیب |
| ۲۵۱ | برخورد شیعیان با غلو و غالیان |
| ۲۵۲ | دیدگاه برخی محققان |
| ۲۵۹ | غالی ماییم یا شما؟ |
| ۲۵۹ | اشاره |
| ۲۵۹ | شاهد اول |
| ۲۶۰ | شاهد دوم |
| ۲۶۱ | شاهد سوم |
| ۲۶۴ | فصل پنجم: تبیین برخی عقاید شیعه |
| ۲۶۴ | عقیده مهدویت |
| ۲۷۲ | دیدگاه مسلمانان نسبت به «مهدی» |
| ۲۷۷ | نتایج مثبت عقیده مهدویت |
| ۲۷۸ | نتایج منفی عقیده مهدویت |
| ۲۸۱ | تقیه و احکام آن |
| ۲۸۴ | تعریف تقیه |
| ۲۸۴ | اشاره |
| ۲۸۴ | ۱. معتزله |
| ۲۸۴ | ۲. خوارج |
| ۲۸۵ | ۳. اهل سنت |
| ۲۸۶ | ۴. دیدگاه شیعه |
| ۲۹۴ | بخش چهارم |
| ۲۹۴ | اشاره |

| | |
|-----|---|
| ۲۹۶ | فصل اول: تشیع و نسبت های ناروا |
| ۲۹۶ | اشاره |
| ۲۹۶ | نمونه اول: تعدد زوجات |
| ۲۹۶ | اشاره |
| ۳۰۱ | اما نقد این سخنان |
| ۳۰۴ | نمونه دوم: شک در نبوت |
| ۳۰۹ | نمونه سوم: متهم ساختن تشیع به شعوبی گری |
| ۳۱۲ | فصل دوم: اسباب پیدایش شعوبی گری |
| ۳۱۲ | اشاره |
| ۳۱۲ | بخش اول |
| ۳۱۴ | بخش دوم |
| ۳۱۴ | اشاره |
| ۳۱۵ | نشانه های شعوبی گری |
| ۳۱۶ | ارتباط تشیع با شعوبی گری |
| ۳۱۶ | اشاره |
| ۳۱۶ | ۱. ریشه غیر عربی |
| ۳۱۷ | ۲. موضع گیری شیعیان نسبت به نژاد عرب |
| ۳۱۷ | ۳. موضع شیعیان نسبت به تمدن عربی |
| ۳۱۸ | ۴. شعرای شیعه |
| ۳۱۸ | اشاره |
| ۳۱۸ | الف) ابوالأسد نباته بن عبدالله حمانی |
| ۳۱۹ | ب) شریف رضی محمد بن حسین |
| ۳۲۰ | ج) ابوالطیب متنبی احمد بن حسین |
| ۳۲۱ | د) ابوفراس حارث حمدانی |
| ۳۲۲ | ۵. شعوبی های سرشناس، شیعه نبودند |
| ۳۲۲ | اشاره |

- الف) ابو عبیده معمر بن مثنیٰ ۳۲۲
- ب) الہیثم بن عدی بن زید ۳۲۲
- ج) علان شعوبی ۳۲۲
- د) عبدالله بن مسلم بن قتیبہ ۳۲۳
- هـ) عبدالله بن مقفع ۳۲۳
- و) سهل بن ہارون بن رهبون فارسی ۳۲۴
- ز) بشار بن برد ۳۲۴
- ح) یزید بن ضبہ، ہم پیمان قبیلہ ثقیف ۳۲۶
- ط) حماد بن شاپور ۳۲۷
- ی) اسماعیل بن یسار ۳۲۷
- ک) اسحاق بن حسان حریمی ۳۲۷
- ل) ابراہیم بن ہمشاد متوکلی ۳۲۷
- م) ابونواس حسن بن ہانی ۳۲۷
- ن) علی بن عباس بن جریج معروف بہ ابن الرومی ۳۲۸
- س) عبدالسلام بن رغبان ۳۲۹
- ع) دعبل بن علی خزاعی ۳۳۰
- ۳۳۴ دربارہ مرکز

سرشناسه: وائلی، احمد، ۱۹۲۸ - ۲۰۰۳ م.

عنوان قراردادی: هویت تشیع. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: هویت تشیع / احمد وائلی؛ مترجم سیدرحیم سادات هاشمی؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۳۱۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۶-۵۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۰۷] - ۳۱۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- عقاید

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: سادات هاشمی، سیدرحیم، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره: BP۲۱۱/۵ و ۹۰۴۱۰۲/۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۹۱۲۹۱

ص: ۱

دکتر احمد وائلی

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۵

مقدمه مؤلف ۱۹

پیش گفتار ۲۳

تشیع در لغت ۲۸

تشیع در اصطلاح ۲۸

پیدایش تدریجی تشیع ۳۲

بخش اول / ۴۱

فصل اول: آغاز پیدایش تشیع. ۴۳

فصل دوم: ادله پیدایش تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۵۱

فصل سوم: پیشگامان تشیع. ۵۷

تأملی در شخصیت این پیشگامان ۶۱

فصل چهارم: شیعیان غیر رافضی. ۶۵

اسباب ششم ۶۸

بخش دوم / ۷۷

فصل اول: ایرانی بودن تشیع. ۷۹

فصل دوم: ایرانی بودن تشیع در گفتار محققان. ۹۳

نقد نظریه ها ۹۷

ادله تشیع ایرانیان از نگاه اهل تسنن ۱۰۴

دلیل اول ۱۰۴

دلیل دوم ۱۰۵

دلیل سوم ۱۰۶

نقد ادله تشیع ایرانیان ۱۰۷

نقد دلیل اول ۱۰۷

نقد دلیل دوم ۱۰۸

نقد دلیل سوم ۱۱۱

فصل سوم: ریشه یابی پیدایش تشیع و دیدگاه های مختلف محققان. ۱۱۳

پایه های هویت نژادی ۱۱۴

۱. دکتر احمد امین ۱۱۹

۲. دکتر علی حسین خربوطلی ۱۱۹

۳- وول هوزن ۱۲۰

۴. آدام متس ۱۲۰

۵. گولدزیهر ۱۲۱

۶. نولدکه ۱۲۱

فصل چهارم: امامان شیعه. ۱۲۳

اهل تسنن و ایرانیان ۱۲۴

۱. شمس الدین محمد بن احمد ۱۲۵

۲. ابن بطوطه در سفرنامه ۱۲۶

۳. قاضی عیاض ۱۲۷

۴. بروکلمن ۱۲۷

۵. کیپ ۱۲۷

فصل پنجم: جایگاه زبان عربی در مذاهب اسلامی. ۱۲۹

امامان و بزرگان اهل تسنن ۱۲۹

گروه اول؛ امامان مذاهب چهارگانه ۱۳۰

گروه دوم؛ اصحاب صحاح ۱۳۱

گروه سوم؛ بزرگان اهل تسنن ۱۳۲

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی از اهالی شهرستان ۱۳۴

نویسنده کتاب ملل و نحل ۱۳۴

۲. ابن حزم اندلسی ۱۴۰

نمونه سوم ۱۴۲

فصل ششم: اتهام ایرانی بودن تشیع و دلایل آن. ۱۴۵

ایرانیان چگونه شیعه شدند ۱۵۴

بخش سوم: هویت عقیدتی تشیع / ۱۵۷

فصل اول: زمینه سازی بحث.. ۱۵۹

نقد ۱۶۴

عقاید شیعیان از منابعشان ۱۶۶

۱. ابن بابویه قمی ۱۶۶

۲. شیخ مفید، محمدبن نعمان ۱۶۷

۳. سید محسن عاملی ۱۶۸

۴. محمدرضا مظفر ۱۶۸

فصل دوم: عبدالله بن سباء ۱۷۱

عبدالله بن سبا ۱۷۱

۱. عبدالله بن سباء کیست؟ ۱۷۳

۲. دیدگاه ما درباره ابن سبا ۱۸۰

۳. گفتار ناقدان درباره ابن سبا ۱۸۱

دیدگاه طه حسین ۱۸۱

دیدگاه خاورشناسان ۱۸۲

دیگر دیدگاه های اسلامی درباره ابن سبا ۱۸۳

فصل سوم: دلایل انتساب تشیع به ابن سبا ۱۸۷

۱. امام علی (علیه السلام) وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) .. ۱۸۹

۲. عصمت ۱۹۱

دلایل عصمت ائمه ۱۹۲

دلایل عقلی ۱۹۲

۱. دلیل اول ۱۹۲

۲. دلیل دوم ۱۹۳

۳. دلیل سوم ۱۹۳

دلایل نقلی ۱۹۵

دیدگاه اهل تسنن نسبت به عصمت ۱۹۷

۳. جمهور اهل تسنن ۲۰۱

فصل چهارم: بررسی کتاب «نشاء الآراء والمذاهب». ۲۰۵

دیدگاه اهل تسنن درباره علم غیب ۲۱۲

برخورد شیعیان با غلو و غالیان ۲۲۲

دیدگاه برخی محققان ۲۲۳

غالی ماییم یا شما؟ ۲۳۰

شاهد اول: ۲۳۰

شاهد دوم: ۲۳۱

شاهد سوم: ۲۳۲

فصل پنجم: تبیین برخی عقاید شیعه عقیده مهدویت.. ۲۳۵

دیدگاه مسلمانان نسبت به «مهدی» ۲۴۳

نتایج مثبت عقیده مهدویت ۲۴۸

نتایج منفی عقیده مهدویت ۲۴۹

تقیه و احکام آن ۲۵۲

تعریف تقیه ۲۵۵

۱. معتزله ۲۵۵

۲. خوارج ۲۵۵

۳. اهل سنت ۲۵۶

۴. دیدگاه شیعه ۲۵۷

بخش چهارم / ۲۶۵

فصل اول: تشیع و نسبت های ناروا ۲۶۷

نمونه اول: تعدد زوجات ۲۶۷

اما نقد این سخنان ۲۷۲

نمونه دوم: شک در نبوت ۲۷۵

نمونه سوم: متهم ساختن تشیع به شعوبی گری ۲۸۰

فصل دوم: اسباب پیدایش شعوبی گری.. ۲۸۳

بخش اول ۲۸۳

بخش دوم ۲۸۵

نشانه های شعوبی گری ۲۸۶

ارتباط تشیع با شعوبی گری ۲۸۷

۱. ریشه غیر عربی ۲۸۷

۲. موضع گیری شیعیان نسبت به نژاد عرب ۲۸۸

۳. موضع شیعیان نسبت به تمدن عربی ۲۸۸

۴. شعرای شیعه ۲۸۹

الف) أبوالأسد نباته بن عبدالله حمانی ۲۸۹

ب) شریف رضی محمد بن حسین ۲۹۰

ج) ابوالطیب متنبی احمد بن حسین ۲۹۱

د) ابوفراس حارث حمدانی ۲۹۲

۵. شعوبی های سرشناس، شیعه نبودند ۲۹۳

الف) ابو عبیده معمر بن مثنی ۲۹۳

ب) الهیثم بن عدی بن زید ۲۹۳

ج) علان شعوبی ۲۹۳

د) عبدالله بن مسلم بن قتیبه ۲۹۴

هـ) عبدالله بن مقفع ۲۹۴

و) سهل بن هارون بن رهون فارسی ۲۹۵

ز) بشار بن برد ۲۹۵

ح) یزید بن ضبہ، هم پیمان قبیلہ ثقیف ۲۹۷

ط) حماد بن شاپور ۲۹۸

ی) اسماعیل بن یسار ۲۹۸

ک) اسحاق بن حسان حریمی ۲۹۸

ل) ابراهیم بن همشاد متوکل ۲۹۸

م) ابونواس حسن بن هانی ۲۹۸

ن) علی بن عباس بن جریح معروف به ابن الرومی ۲۹۹

س) عبدالسلام بن رغبان ۳۰۰

ع) دعبل بن علی خزاعی ۳۰۱

ص: ۷

نقد نظریه ها ۹۷

ادله تشیع ایرانیان از نگاه اهل تسنن ۱۰۴

دلیل اول ۱۰۴

دلیل دوم ۱۰۵

دلیل سوم ۱۰۶

نقد ادله تشیع ایرانیان ۱۰۷

نقد دلیل اول ۱۰۷

نقد دلیل دوم ۱۰۸

نقد دلیل سوم ۱۱۱

فصل سوم: ریشه یابی پیدایش تشیع و دیدگاه های مختلف محققان. ۱۱۳

پایه های هویت نژادی ۱۱۴

۱. دکتر احمد امین ۱۱۹

۲. دکتر علی حسین خربوطلی ۱۱۹

۳- وول هوزن ۱۲۰

۴. آدام متس ۱۲۰

۵. گولدزیهر ۱۲۱

۶. نولدکه ۱۲۱

فصل چهارم: امامان شیعه. ۱۲۳

اهل تسنن و ایرانیان ۱۲۴

۱. شمس الدین محمد بن احمد ۱۲۵

۲. ابن بطوطه در سفرنامه ۱۲۶

۳. قاضی عیاض ۱۲۷

ص: ۸

۴. بروکلمن ۱۲۷

۵. کیپ ۱۲۷

فصل پنجم: جایگاه زبان عربی در مذاهب اسلامی. ۱۲۹

امامان و بزرگان اهل تسنن ۱۲۹

گروه اول؛ امامان مذاهب چهارگانه ۱۳۰

گروه دوم؛ اصحاب صحاح ۱۳۱

گروه سوم؛ بزرگان اهل تسنن ۱۳۲

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی از اهالی شهرستان ۱۳۴

نویسنده کتاب ملل و نحل ۱۳۴

۲. ابن حزم اندلسی ۱۴۰

نمونه سوم ۱۴۲

فصل ششم: اتهام ایرانی بودن تشیع و دلایل آن. ۱۴۵

ایرانیان چگونه شیعه شدند ۱۵۴

بخش سوم: هویت عقیدتی تشیع / ۱۵۷

فصل اول: زمینه سازی بحث.. ۱۵۹

نقد ۱۶۴

عقاید شیعیان از منابعشان ۱۶۶

۱. ابن بابویه قمی ۱۶۶

۲. شیخ مفید، محمد بن نعمان ۱۶۷

۳. سید محسن عاملی ۱۶۸

٤. محمد رضا مظفر ١٦٨

فصل دوم: عبدالله بن سباء ١٧١

ص: ٩

عبدالله بن سبا ۱۷۱

۱. عبدالله بن سبا کیست؟ ۱۷۳

۲. دیدگاه ما درباره ابن سبا ۱۸۰

۳. گفتار ناقدان درباره ابن سبا ۱۸۱

دیدگاه طه حسین ۱۸۱

دیدگاه خاورشناسان ۱۸۲

دیگر دیدگاه های اسلامی درباره ابن سبا ۱۸۳

فصل سوم: دلایل انتساب تشیع به ابن سبا ۱۸۷

۱. امام علی (علیه السلام) وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) .. ۱۸۹

۲. عصمت ۱۹۱

دلایل عصمت ائمه ۱۹۲

دلایل عقلی ۱۹۲

۱. دلیل اول ۱۹۲

۲. دلیل دوم ۱۹۳

۳. دلیل سوم ۱۹۳

دلایل نقلی ۱۹۵

دیدگاه اهل تسنن نسبت به عصمت ۱۹۷

۳. جمهور اهل تسنن ۲۰۱

فصل چهارم: بررسی کتاب «نشاء الآراء والمذاهب». ۲۰۵

نقد ۲۰۷

دیدگاه اهل تسنن درباره علم غیب ۲۱۲

برخورد شیعیان با غلو و غالیان ۲۲۲

ص: ۱۰

دیدگاه برخی محققان ۲۲۳

غالی ماییم یا شما؟ ۲۳۰

شاهد اول: ۲۳۰

شاهد دوم: ۲۳۱

شاهد سوم: ۲۳۲

فصل پنجم: تبیین برخی عقاید شیعه عقیده مهدویت.. ۲۳۵

دیدگاه مسلمانان نسبت به «مهدی» ۲۴۳

نتایج مثبت عقیده مهدویت ۲۴۸

نتایج منفی عقیده مهدویت ۲۴۹

تقیه و احکام آن ۲۵۲

تعریف تقیه ۲۵۵

۱. معتزله ۲۵۵

۲. خوارج ۲۵۵

۳. اهل سنت ۲۵۶

۴. دیدگاه شیعه ۲۵۷

بخش چهارم / ۲۶۵

فصل اول: تشیع و نسبت های ناروا ۲۶۷

نمونه اول: تعدد زوجات ۲۶۷

اما نقد این سخنان ۲۷۲

نمونه دوم: شک در نبوت ۲۷۵

نمونه سوم: متهم ساختن تشیع به شعوبی گری ۲۸۰

فصل دوم: اسباب پیدایش شعوبی گری.. ۲۸۳

ص: ۱۱

بخش اول ۲۸۳

بخش دوم ۲۸۵

نشانه های شعوبی گری ۲۸۶

ارتباط تشیع با شعوبی گری ۲۸۷

۱. ریشه غیر عربی ۲۸۷

۲. موضع گیری شیعیان نسبت به نژاد عرب ۲۸۸

۳. موضع شیعیان نسبت به تمدن عربی ۲۸۸

۴. شعرای شیعه ۲۸۹

الف) أبوالأسد نباته بن عبدالله حمانی ۲۸۹

ب) شریف رضی محمد بن حسین ۲۹۰

ج) ابوالطیب متنبی احمد بن حسین ۲۹۱

د) ابوفراس حارث حمدانی ۲۹۲

۵. شعوبی های سرشناس، شیعه نبودند ۲۹۳

الف) ابوعبیده معمر بن مثنی ۲۹۳

ب) الهیثم بن عدی بن زید ۲۹۳

ج) علان شعوبی ۲۹۳

د) عبدالله بن مسلم بن قتیبه ۲۹۴

ه) عبدالله بن مقفع ۲۹۴

و) سهل بن هارون بن رهون فارسی ۲۹۵

ز) بشار بن برد ۲۹۵

ح) يزید بن ضبہ، ہم پیمان قبیلہ ثقیف ۲۹۷

ط) حماد بن شاپور ۲۹۸

ص: ۱۲

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۵

مقدمه مؤلف ۱۹

پیش گفتار ۲۳

تشیع در لغت ۲۸

تشیع در اصطلاح ۲۸

پیدایش تدریجی تشیع ۳۲

بخش اول / ۴۱

فصل اول: آغاز پیدایش تشیع. ۴۳

فصل دوم: ادله پیدایش تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۵۱

فصل سوم: پیشگامان تشیع. ۵۷

تأملی در شخصیت این پیشگامان ۶۱

فصل چهارم: شیعیان غیر رافضی. ۶۵

اسباب ششم ۶۸

بخش دوم / ۷۷

فصل اول: ایرانی بودن تشیع. ۷۹

فصل دوم: ایرانی بودن تشیع در گفتار محققان. ۹۳

نقد نظریه ها ۹۷

ادله تشیع ایرانیان از نگاه اهل تسنن ۱۰۴

دلیل اول ۱۰۴

دلیل دوم ۱۰۵

دلیل سوم ۱۰۶

نقد ادله تشیع ایرانیان ۱۰۷

نقد دلیل اول ۱۰۷

نقد دلیل دوم ۱۰۸

نقد دلیل سوم ۱۱۱

فصل سوم: ریشه یابی پیدایش تشیع و دیدگاه های مختلف محققان. ۱۱۳

پایه های هویت نژادی ۱۱۴

۱. دکتر احمد امین ۱۱۹

۲. دکتر علی حسین خربوطلی ۱۱۹

۳- وول هوزن ۱۲۰

۴. آدام متس ۱۲۰

۵. گولدزیهر ۱۲۱

۶. نولدکه ۱۲۱

فصل چهارم: امامان شیعه. ۱۲۳

اهل تسنن و ایرانیان ۱۲۴

۱. شمس الدین محمد بن احمد ۱۲۵

۲. ابن بطوطه در سفرنامه ۱۲۶

۳. قاضی عیاض ۱۲۷

۴. بروکلمن ۱۲۷

۵. کیپ ۱۲۷

فصل پنجم: جایگاه زبان عربی در مذاهب اسلامی. ۱۲۹

امامان و بزرگان اهل تسنن ۱۲۹

گروه اول؛ امامان مذاهب چهارگانه ۱۳۰

گروه دوم؛ اصحاب صحاح ۱۳۱

گروه سوم؛ بزرگان اهل تسنن ۱۳۲

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی از اهالی شهرستان ۱۳۴

نویسنده کتاب ملل و نحل ۱۳۴

۲. ابن حزم اندلسی ۱۴۰

نمونه سوم ۱۴۲

فصل ششم: اتهام ایرانی بودن تشیع و دلایل آن. ۱۴۵

ایرانیان چگونه شیعه شدند ۱۵۴

بخش سوم: هویت عقیدتی تشیع / ۱۵۷

فصل اول: زمینه سازی بحث.. ۱۵۹

نقد ۱۶۴

عقاید شیعیان از منابعشان ۱۶۶

۱. ابن بابویه قمی ۱۶۶

۲. شیخ مفید، محمد بن نعمان ۱۶۷

۳. سید محسن عاملی ۱۶۸

۴. محمدرضا مظفر ۱۶۸

فصل دوم: عبدالله بن سبأ ۱۷۱

عبدالله بن سبا ۱۷۱

۱. عبدالله بن سبا کیست؟ ۱۷۳

۲. دیدگاه ما درباره ابن سبا ۱۸۰

۳. گفتار ناقدان درباره ابن سبا ۱۸۱

دیدگاه طه حسین ۱۸۱

دیدگاه خاورشناسان ۱۸۲

دیگر دیدگاه های اسلامی درباره ابن سبا ۱۸۳

فصل سوم: دلایل انتساب تشیع به ابن سبا ۱۸۷

۱. امام علی (علیه السلام) وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) .. ۱۸۹

۲. عصمت ۱۹۱

دلایل عصمت ائمه ۱۹۲

دلایل عقلی ۱۹۲

۱. دلیل اول ۱۹۲

۲. دلیل دوم ۱۹۳

۳. دلیل سوم ۱۹۳

دلایل نقلی ۱۹۵

دیدگاه اهل تسنن نسبت به عصمت ۱۹۷

۳. جمهور اهل تسنن ۲۰۱

فصل چهارم: بررسی کتاب «نشاء الآراء والمذاهب».. ۲۰۵

نقد ۲۰۷

دیدگاه اهل تسنن درباره علم غیب ۲۱۲

برخورد شیعیان با غلو و غالیان ۲۲۲

دیدگاه برخی محققان ۲۲۳

غالی ماییم یا شما؟ ۲۳۰

شاهد اول: ۲۳۰

شاهد دوم: ۲۳۱

شاهد سوم: ۲۳۲

فصل پنجم: تبیین برخی عقاید شیعه عقیده مهدویت.. ۲۳۵

دیدگاه مسلمانان نسبت به «مهدی» ۲۴۳

نتایج مثبت عقیده مهدویت ۲۴۸

نتایج منفی عقیده مهدویت ۲۴۹

تقیه و احکام آن ۲۵۲

تعریف تقیه ۲۵۵

۱. معتزله ۲۵۵

۲. خوارج ۲۵۵

۳. اهل سنت ۲۵۶

۴. دیدگاه شیعه ۲۵۷

بخش چهارم / ۲۶۵

فصل اول: تشیع و نسبت های ناروا ۲۶۷

نمونه اول: تعدد زوجات ۲۶۷

اما نقد این سخنان ۲۷۲

نمونه دوم: شک در نبوت ۲۷۵

نمونه سوم: متهم ساختن تشیع به شعوبی گری ۲۸۰

فصل دوم: اسباب پیدایش شعوبی گری.. ۲۸۳

بخش اول ۲۸۳

بخش دوم ۲۸۵

نشانه های شعوبی گری ۲۸۶

ارتباط تشیع با شعوبی گری ۲۸۷

۱. ریشه غیر عربی ۲۸۷

۲. موضع گیری شیعیان نسبت به نژاد عرب ۲۸۸

۳. موضع شیعیان نسبت به تمدن عربی ۲۸۸

۴. شعرای شیعه ۲۸۹

الف) أبوالأسد نباته بن عبدالله حماني ۲۸۹

ب) شریف رضی محمد بن حسین ۲۹۰

ج) ابوالطیب متنبی احمد بن حسین ۲۹۱

د) ابوفراس حارث حمدانی ۲۹۲

۵. شعوبی های سرشناس، شیعه نبودند ۲۹۳

الف) ابو عبیده معمر بن مثنی ۲۹۳

ب) الهیثم بن عدی بن زید ۲۹۳

ج) علان شعوبی ۲۹۳

د) عبدالله بن مسلم بن قتيبه ٢٩٤

هـ) عبدالله بن مقفع ٢٩٤

و) سهل بن هارون بن رهون فارسي ٢٩٥

ز) بشار بن برد ٢٩٥

ح) يزيد بن ضبه، هم پيمان قبيله ثقيف ٢٩٧

ط) حماد بن شاپور ٢٩٨

ي) اسماعيل بن يسار ٢٩٨

ك) اسحاق بن حسان حريمي ٢٩٨

ل) ابراهيم بن همشاد متوكلي ٢٩٨

م) ابونواس حسن بن هاني ٢٩٨

ن) علي بن عباس بن جريح معروف به ابن الرومي ٢٩٩

س) عبدالسلام بن رغبان ٣٠٠

ع) دعبل بن علي خزاعي ٣٠١

ص: ١٣

سلام و صلوات بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان مطهر و صحابه پاک و تابعین نیک ایشان.

این کتاب با حجم اندک خود، تأثیر خوبی بر خوانندگان نهاده است.

این تأثیر به خاطر محتوای آن نیست، بلکه بیشتر به سبب روشی است که در آن به کار گرفته شده است؛ زیرا روشن است این صفحات اندک، مطالب مهمی در خود جای نداده تا ویژگی خاصی به آن ببخشد. تنها سعی شده که در آن عبارات مؤدبانه و تناسب موضوعات رعایت شود. از نشانه‌های این استقبال گسترده این بود که با این که به صورت عادی در بازار عرضه شد و درباره آن هیچ گونه تبلیغی در هیچ رسانه‌ای صورت نگرفت - نسخه‌های آن در اندک زمانی به اتمام رسید. این امر ما را به نوشتن این گونه موضوعات تشویق می‌کند. موضوعی که میان مذاهب اسلامی مورد تبادل نظر واقع شده است. قلم زنی در این باره به خاطر این نبود که بر نوشته‌های انباشته شده در این موضوع، نوشته دیگری را بیافزاییم، بلکه سعی کردیم تا به گونه‌ای بر آن متمرکز شویم تا این سد آهنین ذوب گردد و از میان آن روح ایمان و خداخواهی نمایان شود. روحی که بخواهد این جو مه آلود تفرقه را بزدايد و مشترکات میان مسلمانان را نمایان سازد. مشترکاتی که همواره در ابعاد مختلف فرهنگ اسلامی همچون چه در احکام فقهی، مسائل عقیدتی یا امور مسلم تاریخی وجود داشته است.

البته باید اذعان کرد که ثمره این گونه قلم زنی های پاک و بی پیرایه، جزو بهترین خدمت ها به مسلمین است. خدمتی که از راه صحیح برای رسیدن به تفاهم و هم فکری صورت می گیرد.

علاوه بر آن، با این گونه کارها، بر قلم های مزدوری که از برافروختن آتش فتنه و سنگ اندازی در جامعه اسلامی ارتزاق می کنند، راه را بسته نگه می داریم. آتش افروزی هایی که کم و بیش نزد بسیاری از این مزدوران می بینیم و البته یقین داریم که دست های خبیثی پشت پرده وجود دارد و این بازی ناپاک را - هر جا که زمینه مناسبی بیابد - اداره می کند.

آن چه که در مقدمه چاپ اول آورده ام را دوباره تکرار می کنم، در این کتاب گاهی عبارات تند و وجود دارد. که ممکن است گمان رود - معاذ الله - از روی کینه توزی یا دشمنی نوشته شده است در حالی که چنین عباراتی تنها خشمی است در مقابل تفرقه افکنان و چیزی جز یک عکس العمل احساسی نبوده که از یک روحی حساس برخاسته است. شاید تصور این که این روش، تأثیرگذاری بیشتری می تواند داشته باشد، این کار ما را توجیه کند.

وقتی کمال مطلق از آن خداست و انسان در جایگاه نقص قرار دارد، تلاش برای تکامل، همواره مطلوب انسان بوده است. از این جهت برخی اصلاحات و اضافاتی که متمم موضوعات بودند، را اضافه نمودم. آرزوی من این است که خواننده محترم، این کتاب را نقدی سازنده، اصولی و همچنین فریادی بر ناسزاگویان، بیابد. کسانی که به دیگران همان عیبی را که خود قبل از همه دارند، نسبت می دهند. چه بگوییم که هوای نفس کور و کر می کند. و چه زیبا گفته اند که به کسی گفته شد چرا به جای «ذ»، «ز» و به جای «ق»، «غ» تلفظ می کنی.

جواب داد: «نحن لانغول زلك». (نحن لانقول ذالك)

در پایان از خواننده محترم تقاضا دارم که عیب ها و نقص های این کتاب را گوشزد نماید، زیرا مؤمن آینه مؤمن است. خداوند ما را هدایت نماید.

والحمد لله اولاً و آخراً

مؤلف

ص: ۲۱

به نام خداوند بخشنده مهربان

سلام و درود بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان مطهر و یاران پاکش.

اموری است که خواننده محترم - قبل از ورود به اصل مطلب - باید به آنها توجه نماید. این امور پاسخ سؤالاتی است که ممکن است طی خواندن این کتاب، برای خواننده مطرح شود. همچنین باعث می‌شوند تا عناوین این نوشته، به‌بهرتر فهمیده شود تا عنوان بیش از معنوی تصور نگردد یا برعکس. خلاصه این امور عبارتند از:

۱. ممکن است از عنوان این کتاب - هویت تشیع -، چنین به نظر برسد که ما در صدد بررسی همه صفات و ویژگی‌های اساسی و فرعی این مذهب هستیم. برای این که این تصور را از ذهن خواننده دور سازیم باید توجه داشت که ما تمام خصوصیات و صفات تشیع را بررسی نکرده‌ایم، بلکه تنها به مواردی پرداختیم که هویت تشیع را روشن می‌کند و به جنبه‌های ریشه‌ای و فکری شیعه مرتبط بوده و مورد اختلاف نظر مذاهب اسلامی از جهتی و امامیه و سایر مذاهب از جهت دیگر، قرار گرفته باشد. تا به امروز نیز این اختلاف‌ها و جدال‌ها وجود دارد. علی‌رغم این که کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شده و از دیر زمان مورد بررسی قرار داده شده است.

۲. به یقین نویسندگان فراوانی در موضوع شیعه و تشیع قلم زده‌اند.

نوشته‌هایی که عمیق‌تر، گسترده‌تر و با حوصله بیشتری - از آنچه که در این کتاب است - نگاشته شده است. اما فکر می‌کنم که این موضوع را با روش خاصی دنبال کرده‌ام که با روش‌های دیگر متفاوت است. البته نمی‌خواهم این روش را بهترین بدانم اما اعتقاد دارم که این روش به خواننده نزدیک‌تر است. حال اگر این چنین باشد فهو المطلوب و الا من اولین کسی نیستم که اجتهاد نمود و به خطا رفت؛ زیرا بسیاری در طول تاریخ که چنین بودند.

۳.

خواننده محترم، سوز دل‌هایی در این کتاب خواهد دید که زخم‌های مزمن موجود در تاریخ مسلمانان باعث آنها شده است. و نیز به دنبال این سوزها، تشنج و دردهایی خواهد یافت که پدیده‌ای طبیعی اما غیرعادی است. این هم در اثر از دست دادن تحمل است با این که سعی شده تا سطح تحمل را بالا ببریم و اعصاب را آرام‌نگه داریم. هر کس که در این زمینه ممارست داشته باشد، می‌داند که چه مقدار نیاز به تحمل و حفظ اعصاب وجود دارد؛ زیرا متأسفانه در این گونه موضوعات سخنانی خواهد یافت که میان گروه‌های مختلف مسلمانان رد و بدل شده است که فاقد محوریت یا احساس به مسئولیت در برابر سخن یا اهمیت آن هستند. امری که باعث شد انباشته و میراثی خطرناک و وباخیز ایجاد کند. انباشته‌ای که هر از گاهی عده‌ای از روی عمد آن را بر می‌انگیزانند افرادی شبهه‌ناک که می‌خواهند از آب گل آلود صید خود را به دست آورند. تا این انباشته‌ها میان ما هست این خطر احساس خواهد شد. مگر این که سعی در تصفیه این انباشته‌ها نماییم و حقیقت را از میان آن نمایان سازیم تا به یک دیدگاه واحدی دست یابیم. باز می‌گویم که حفظ اعصاب در این گونه امور کار آسانی نیست؛ بدیهی است که انسان بیشتر تابع احساسات است تا عقل خود مگر کسانی که دین و اخلاق، آنها را تهذیب نموده و ادب آموخته باشند. از خدا می‌خواهیم که از ایشان باشیم.

ص: ۲۴

۴. ممکن است کسی بگوید: با وجود همه این مشکلاتی که یاد کردی، قلم زنی در این گونه موضوعات چه سودی دارد؟ در حالی با وجود که اصرار فراوانی که در طرح چندین باره آنها وجود دارد، گویا هیچ گاه بررسی نشده و مورد قرار نگرفته و همچنان جوابی برای بسیاری از این موضوعات حاصل نگردید. این وضع، انسان را به این نتیجه می رساند که فایده ای در طرح آنها وجود ندارد و یک وقت شناس، عمر خود را در این گونه امور به هدر نمی دهد. در جواب می گویم: فرض این که درها به روی اصلاح بسته است نوعی شکست در مقابل مبارزه طلبی است. فتوحات نیز همیشه در میادین جنگ بدست آمده است. جویندگان حقیقت نیز در هر عصری وجود داشته و دارند. از طرف دیگر کسانی هم که در شبهات غوطه ور شده اند کم نیستند. رها کردن این دو گروه [جویندگان حقیقت و دارندگان شبهه] از طرف کسی که احساس مسئولیتی نماید، شایسته نیست و خلاف دینداری است. آزاد گذاشتن این قلم بدستان شبهه افکن تا به راحتی در میان مسلمانان شکارهای خود را بیابند، نوعی همکاری و مشارکت با ایشان در این گناه بزرگ است. بر ماست که این موانع را از سر راه مسلمانان بزدائیم تا مسیر مقابل قدم های آنها هموار و روشن گردد. هر نتیجه ای هم که حاصل شود، پیروزی است و با تعالیم دین درباره دعوت به جهاد در نوشتار و گفتار هماهنگ است؛ زیرا منطقی نیست که بیمار را به حال خود رها کرده و درمان نکنیم، حال آن که قدرت درمان او را - لاقبل به گمان خودمان - داریم. چه بسا افرادی که مدت طولانی گرفتار ناتوانی و تعصب کورکورانه خویش بودند، سپس در نتیجه اصرار همین قلم ها در زدودن غبار غفلت از فضای حقیقت، به خود آمدند. به ویژه اگر این قلم ها بتوان ما را از این فضای موجود

به سوی صبحی دل انگیز سوق دهند که از محبت، طهارت روح و پاکی سرشت، لبریز و هماهنگ با تعالیم اسلام باشد.

۵. آنچه که قدری کار را آسان می کند این است که اختلافات موجود میان فرقه های اسلامی به پایه ها و اصول نمی رسد بلکه پیرامون برخی فروع می گردد. گرچه برخی تلاش می کند تا به هر شکلی که شده این اختلافات را به اصول و ریشه ها برگردانده و به جای در از دیوار وارد شوند. اما خوشبختانه با اندک تلاش و تأملی می توان این تلاش ها را خنثی کرده و اصول را به فروع برگردانیم. البته طبق قاعده؛ «عمل مسلمان را باید بر صحت حمل کنیم»، با چنین روحیه ای وارد این بحث خواهیم شد. مادامی که تفکرها و فهم ها مختلف است، منطقی است که بگوییم اختلاف نظرها، سنت آفرینش و درون سرشت تمام آدمیان است. اما آنچه که باعث فراموشی این حقیقت می شود؛ تنگ نظری، تعصب ورزی و زودباوری است و بسیار شایسته است که از این صفات دور بمانیم.

۶. موضوعات و مسائل این کتاب، گوناگون است و خواننده ممکن است میان آنها انسجام و وحدت موضوع نیابد. در نتیجه شیوه طرح موضوعات - حسب فضای هر موضوعی - مختلف خواهد بود. البته یقین داریم که تمام این مسایل را می توان تحت عنوان «عقاید» وحدت بخشید. عنوانی که موضوعات مختلفی را در بر دارد. ما می دانیم، بسیاری از تفکراتی که نام عقیده بر آنها نهاده می شود، در حقیقت خیال بافی است و ممکن است این تفکرات به خاطر منافع، تعصب یا پایبندی به نوعی آداب و رسوم، باشد و راز اعتقاد به تفکراتی که از پیش بطلان آنها ثابت شده همین است. اما چه کنیم با این مذهب گرایی های کورکورانه که نتیجه اسباب بی شماری است. از خدا می خواهیم دین و عقیده ما را به سلامت دارد.

۷. امیدوارم که خواننده، مطالب این کتاب - که ضد تعصبات فرقه ای است - را نوعی دعوت به چنین تعصباتی نداند تا مطالب آن نوعی مصادره به مطلوب تلقی نشود. زیرا اصلاح مسیر، نوعی مبارزه محسوب می شود. و ولی باید بدانیم که تیغ جراح هیچ گاه در صدد انتقام جویی نیست گرچه دردآور باشد. همچنین شمشیر کشیدن در مقابل شمشیرکشی دیگران، همیشه به معنای اعلان جنگ نیست بلکه گاهی دعوت به کنار گذاشتن آن است و نیز مجبور کردن کسی بر خوردن دارو از روی دشمنی نیست گرچه آن دارو تلخ باشد. البته همواره این قصدها و اهداف بوده اند که اعمال انسان را جهت یابی کرده و وسایل به کار گرفته شده در راه رسیدن به آنها را توجیه نموده است. به شرط این که هر وسیله ای به کار گرفته نشود. تا زمانی که هدف والا باشد وسایل فراوانی وجود دارد که عقل و واقع آنها را جایز می شمارند تا مورد استفاده قرار بگیرند.

۸. از آن جا که من شیعه امامی هستم خواننده محترم را دعوت می کنم تا تمام دوران ها، حالات و مسائل پیرامونی پیدایش و تداوم تشیع را بررسی نماید. سپس نتایج و تأثیر این اوضاع را بر برخی جلوه ها و منش های شیعیان مقایسه کند؛ تا این که معیار صحیحی برای تفسیر بسیاری از جلوه ها و روش های فکری و اجتماعی ایشان به دست آورد و از قضاوت ظالمانه پرهیزد. به عنوان نمونه: اگر می بیند که شیعیان بر عقیده ثقیه اصرار فراوانی دارند، باید این را در چارچوب فضای تلخی که در آن قرار داشته اند، جستجو کند، فضایی که مجبور بودند - طبق موازین شرعی - با آن هماهنگ شوند. اگر هم عکس العمل های شدیدی از آنها بیابد، باید سختی هایی که بر ایشان اعمال شده است را نیز به یاد آورد و... بنابراین انسان باید خودش را معیار شناخت دیگران قرار دهد و میزانی برای تشخیص رفتار آنها.

۹. طی این صفحات اندک تمام فرقه های اسلامی را دعوت نمودم تا با روحیه ای باز درباره یکدیگر مطالعه نمایند. تا عوامل تفرقه افکنی که نقش فراوانی در ایجاد دو دستگی میان مسلمانان شده است را کشف نمایند. بعد از آن، نتایج حاصل شده را پیش رو قرار دهند و بیابند که چه کسی از این وضعیت سود می برد. سپس تاریخ را به محاکمه کشیده و خود را از تمام این مصیبت هایی که او باعث شده است، رها سازیم؛ زیرا گرچه از آن حوادث تاریخی زمان های طولانی ای گذشته اما همواره در نهاد انسان ها تأثیرگذار بوده است. از خدا می خواهیم تا ما را بر راه زیستن مسالمت آمیز یاری نموده و این راه سخت را بر ما آسان کند. والحمد لله اولاً و آخراً

تشیع در لغت

تشیع در لغت به معنای مشایعت است یعنی متابعت، یاری و پیروی. (۱)

پس شیعه به معنای هر پیرو و یاری است سپس بر پیروان امام علی (علیه السلام) غلبه یافته و ویژه آنان گردید. هر وقت نیز این نام اطلاق گردد، مقصود ایشان است.

قرآن نیز این واژه را به همین معنای لغویش استعمال کرده است. مثل {وَأَنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِمِإِبْرَاهِيمَ} (۲) و همچنین {هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ} (۳).

تشیع در اصطلاح

تشیع در اصطلاح، اعتقاد به آراء و عقاید مخصوص را گویند. پژوهشگران

ص: ۲۸

۱- صحاح جوهری، ج ۳، ص ۱۵۶؛ تاج العروس و لسان العرب ماده تشیع.

۲- صفات / ۸۳.

۳- قصص / ۱۵.

در تعداد و ماهیت این آراء و عقاید اختلاف نظر دارند که به تفصیل خواهد آمد. پس معنای اصطلاحی تشیع اعم از معنای لغوی آن است و میان آنها از نسبت های چهارگانه، عموم و خصوص مطلق حاکم است.

تشیع را دارای عقاید و تفکرات مخصوص دانسته به دنبال آن دانشمندان و محققان در مورد چگونگی تعریف آن اختلاف نظر پیدا کردند اکنون به برخی از این تعریف ها می پردازیم:

شهید ثانی در کتاب «شرح اللمعه» می نویسد:

شیعه کسانی هستند که علی (علیه السلام) را مشایعت کردند. یعنی از ایشان پیروی نموده و از جهت امامت، بر دیگران مقدم شمرده اند گرچه به امامت دیگر امامان معتقد نباشند. پس شیعه شامل؛ امامیه، جارودیه - از فرقه های زیدیه -، اسماعیلیه - به استثنای ملحدان از آنها - واقفیه و فطحیه می شود. (۱)

۲. شیخ مفید، همان طور که مؤلف کتاب «الموسوعه» از ایشان نقل کرده است:

شیعه کسانی هستند که از علی (علیه السلام) پیروی نموده و او را بر دیگر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقدم شمرده اند. و آن حضرت را به جهت وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا اراده الهی - با نص صریح همان طور که امامیه معتقد است یا با توصیف همان طور که جارودیه قائلند - امام می دانند.

کامل مصطفی الشیبی نیز همین مضمون را در کتاب «الصله» نقل کرده است. (۲)

ص: ۲۹

(۱) شرح اللمعه، ج ۲۰، ص ۲۲۸.

(۲) موسوعه العتبات المقدسه، المدخل، ص ۹۱.

۳. شهرستانی در «الملل والنحل» می گوید:

شیعه کسانی هستند که از علی (علیه السلام) پیروی می کنند و به امامت و خلافتش معتقد هستند. خواه این امامت با نص صریح اثبات شده باشد یا با سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله). این نص و سفارش هم خواه آشکار باشد خواه پنهان همچنین معتقدند که امامت هیچ گاه از دایره فرزندان او خارج نمی شود و اگر عملاً از دست ایشان خارج شده است یا به سبب ظلم و ستمی است که بر آنها وارد شده یا تقیه ای است که ایشان پیشه کرده اند. (۱)

۴. نوبختی در کتاب «الفرق» می نویسد:

شیعه فرقه خاص علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. کسانی هستند که در زمان پیامبر «شیعه علی» نامیده می شدند و دوستی و تمایل ایشان به سوی علی بوده است. (۲)

۵. محمد فرید وجدی در کتاب خود «دائرة المعارف القرن العشرين» می گوید:

شیعه کسانی هستند که از امامت علی (علیه السلام) پیروی کرده و معتقدند امامت تنها در فرزندان اوست همچنین قائل به عصمت ایشان از کبائر و صغائر شده اند و به تولی و تبری در کردار و گفتار - مگر در حال تقیه هنگام ترس از ستمگران - معتقدند. (۳)

این نمونه ها را یاد کردیم تا خطوط کلی تعریف شیعه، از نظر این نویسندگان آشکار شود؛ از جمله این که همگی بر این وصف تأکید دارند: شیعیان، علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدم می شمارند. حال این برتری یا به سبب

ص: ۳۰

۱- (الملل والنحل، ص ۱۰۷).

۲- (فرق الشیعه).

۳- (دائرة المعارف، ج ۵، ص ۴۲۴).

نصوصی است که در این باره وجود دارد یا به سبب ویژگی هایی که تنها نزد علی (علیه السلام) یافت می شود و دیگران از آنها بی بهره اند. بنابراین واضح است که اساس تشیع بر پذیرش امامت علی (علیه السلام) و فرزندانش و همچنین مقدم شمردن او بر دیگران، استوار شده است. علت این عقیده، متن های صریحی است که در میان شیعیان وجود دارد و نتیجه آنها پذیرش این دو امر است:

اول: حال که امامت را زائیده متون دینی دانسته ایم پس امامت ادامه نبوت خواهد بود و تمام احکام نبوت - به جز نزول وحی که ویژه پیامبران است - را داراست.

دوم: امامت با انتخاب و اختیار مردم سامان نمی پذیرد. بلکه باید از جانب خداوند تعیین شود و اوست که از طریق پیامبر، امام را مشخص می کند. این انتخاب به خاطر وجود شایستگی هایی است که تنها در آن امام یافت می شود.

اما چیزهایی که اضافه بر این دو مطلب، در تعریف ها آمده و گاهی در دیگر کتاب های شیعه دیده می شود، از امور اساسی این مذهب یا دین اسلام شمرده نمی شود. مقصود ما از این اشاره کوتاه، روشن ساختن مطلبی است که همواره محققان هنگام بررسی شیعه و عقایدشان به آن می پردازند و آن این است که می خواهند بین تشیع و یهودیت یا نصرانیت یا زندقه راه ارتباطی بیابند، یا این که سعی دارند تشیع را به قومیت های خاصی نسبت دهند. این تلاش ها - همان طور که از نگاه ناقدان پوشیده نخواهد ماند - غیر اصولی است؛ زیرا تشیع را به گونه ای نشان می دهد که همانند سایر مذاهب، راه تکامل را پیش نگرفته است تا به طور صحیح توسعه یابد یا در نتیجه رشد برخی تفکرات رشد و نمو پیدا کند بلکه مذهبی است که به صورت ناسالم و ناپاک رشد نموده و مضمون فاسدی دارد.

اکنون به برخی از این مطالب اشاره می کنیم و به مقدار لازم نقد می نمایم:

۱. دکتر عبدالعزیز الدوری نحوه این پیدایش را به دو قسمت تقسیم می کند؛ یکی روحی و عاطفی و دیگری سیاسی که پس از شهادت امام علی (علیه السلام) پدید آمد. استدلال وی این است که واژه «تشیع» به معنای خالص خود و بدون هیچ پیرایه ای در معاهده حکمیت آمده است. معاهده ای که در آن «شیعه علی» و «شیعه معاویه» به همان معنای پیروان و یاران آمده و معانی و اصطلاحاتی که بعدها ملحق به این واژه شده است را در نظر نگرفته اند. (۱)

۲. محمد فرید وجدی در «دایره المعارف» می نویسد:

شیعه کسانی هستند که از امامت علی (علیه السلام) پیروی نموده اند و معتقدند که امامت از دایره فرزندانش خارج نیست و این که ائمه (علیهم السلام) از گناهان صغیره و کبیره منزّه هستند و همچنین اعتقاد به تولی و تبری در کردار و گفتار دارند مگر در حال تقیه اگر مورد ظلم ظالمی قرار بگیرند. شیعیان پنج گروهند: کیسائی، زیدیه، امامیه، غالیان و اسماعیلیه. برخی از این فرقه ها در اصول به سمت اعتزال رفته، برخی به سوی اهل تسنن و برخی دیگر به مشبه تمایل دارند. (۲)

قسمتی از این سخنان فرید وجدی را در بحث تعریف تشیع آوردیم. در این جا این سخنان را به صورت کامل نقل کردیم تا روشن شود که مفهوم تشیع نزد ایشان شامل شیعیان صدر اسلام تاکنون است؛ زیرا روشن است که این مفاهیم به یکباره وارد معنای تشیع نشده بلکه به تدریج در مفهوم این واژه جای گرفته اند. البته فرید وجدی بین ویژگی های غیر اساسی و اصول اساسی تشیع

ص: ۳۲

۱- مقدمه فی تاریخ صدر الاسلام، ص ۷۲.

۲- دایره المعارف، فرید وجدی، ج ۵، ص ۴۲۴.

فرق ننهاد؛ لذا فرقه های دیگری که شیعیان از آنها تبری دارند را به شیعه نسبت داده است. البته اکنون نمی خواهیم این سخنان را نقد کنیم؛ زیرا امثال این نسبت های ناروا فراوان خواهد آمد و در جای خود نقد خواهیم کرد.

۳. دکتر کامل مصطفی در کتاب «الصله» می نویسد:

... بعد از این مطالبی که گذشت روشن می شود که حرکت شیعه از صدر اسلام شروع شده است. البته بعد از درگیری امام علی (علیه السلام) و معاویه بر سر حکومت و تدبیر امور مسلمین، شیعه به صورت یک جنبش سیاسی نمایان شد و بلافاصله پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، این حرکت شکل کامل تری به خود گرفت گرچه جنبش تشیع پیش از اصطلاح تشیع بوده است. بنابراین می توان چنین خلاصه کرد که: تشیع حزبی اسلامی است که در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایجاد شد و پس از کشته شدن عثمان به صورت یک حرکت سیاسی در آمد و بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) اصطلاح مستقل خود را بازیافت. (۱)

پس همین طور که دکتر کامل می گوید تشیع روند تکاملی تدریجی داشته است.

۴. دکتر احمد امین:

تشیع با یک مفهوم ساده ای آغاز شد و آن برتر دانستن علی است بر دیگران از دو جهت: شایستگی های شخصی و قرابت نسبی با پیامبر (صلی الله علیه و آله). اما با ورود اقوام دیگری چون یهود، مسیحیان و مجوس به اسلام، تشیع ساختار دیگری به خود گرفت. از آن جا که ایرانیان بیشترین قومیتی بودند که وارد اسلام شدند، بیشترین تأثیر را نیز بر تشیع گذاشتند. (۲)

ص: ۳۳

۱- (الصله بین التصوف والتشيع، ص ۲۳.

۲- (فجر الاسلام، ص ۲۷۶.

واضح است که احمد امین پیدایش تدریجی تشیع را از درون این مذهب نمی‌داند، بلکه معتقد است که به واسطه تأثیر عناصر خارجی و تازه مسلمان، صورت گرفته است. به نظر احمد امین، تفکرات و عقاید این عناصر چنان تأثیرگذار بوده که جزئی از تشیع شمرده می‌شود. مخصوصاً ایرانیان که تأثیر فراوانی بر این مذهب داشته‌اند. این سخنان را احمد امین از دیگران گرفته آنان هم از دیگران و همین طور تا این که این مطالب از امور پذیرفته شده میان پژوهشگران گردید. به زودی سستی این سخن و هدف از اصرار بر ایرانی بودن ساختار و محتوای تشیع را آشکار کرده و نقد خواهیم کرد.

۵. دکتر احمد محمود صبحی پس از نام بردن برخی از پیشگامان تشیع، می‌نویسد:

فرق میان تشیع این پیشگامان و شیعیان کنونی، همانند فرق میان زهد و پارسایی در عهد پیامبر و خلفای راشدین و میان تصوف امروزی است که با تفکرات گنوسی (۱)

مخلوط گشته و عقاید متضادی را درون خود جای داده است. همچنان که از محی الدین بن عربی و سهروردی نقل شده است. (۲)

پس از ذکر این نمونه‌ها، از نویسندگانی که میان تشیع نخستین و تشیع کنونی فرق نهادند، مواردی را گوشزد می‌کنم:

۱. شکی نیست که تشیع کنونی تفکرات و عقاید گسترده تری نسبت به تشیع نخستین دارد. اما این اضافات، خارج از محتوای تشیع نبوده بلکه به منزله

ص: ۳۴

۱- (فلسفه گنوسی: مجموعه تفکرات عرفانی را گویند که از ادیان مختلف گرفته شده و در قرن دوم میلادی ظهور پیدا کرد.

لقد شیعی الحسین، ادریس الحسینی المغربی، ص ۸۸ (مترجم).

۲- (نظریه الامامه، ص ۳۵.

تفصیلی بر آن مجمل است. به عبارتی دیگر این موارد، اضافه اجزاء جدیدی به تشیع نیست بلکه پیدایش مصادیق و جزئیاتی است که مفهوم کلی شیعه بر آنها منطبق گشته است. البته این مصادیق به مرور زمان و به تدریج نمایان شدند. به عنوان نمونه: نصوص و روایات صریحی که از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دست ما رسیده است آیا تنها بر فضیلت امام علی (علیه السلام) دلالت دارد یا به گونه ای است که ما را به پذیرش امامت ایشان ملزم می کند و نوعی سفارش به جانشینی اوست؟ به دنبال این مطلب، مسئله امامت ایشان به میان می آید که آیا امامت در شایستگی های فردی خلاصه می شود یا این که امام باید نمونه کامل صفات انسانی باشد. یعنی شجاع ترین، داناترین، عادل ترین و... باشد. همین طور این مباحث گسترده تر شده تا مفهوم عصمت پدیدار شد و همچنین است موضوعات دیگر. تمام این موارد درون محتوای تشیع نهفته است و هیچ گاه بیگانه از آن نیست بلکه مشتقاتی است که زاینده پیشرفت فکری و افزایش پیروان این مذهب است.

پیشرفت تدریجی تشیع مانند سایر پیشرفت هاست از جمله پیشرفت خود دین اسلام که سرچشمه همه مذاهب اسلامی است؛ زیرا مسلمانان از آغاز به توحید خداوند، وجود صفات کمال و تنزیه الهی از صفات نقص به طور اجمال معتقد بودند. اما همین که فضاها فکری توسعه یافت و درب های اسلام به روی امت ها و فرهنگ های گوناگون باز شد، پرسش های فراوانی پدید آمد که مسلمانان را وادار نمود تا به آن عقاید اجمالی خویش بازگشته و آن مختصر را شرح و تفصیل دهند. مثلاً از ایمان آنها به این که خداوند خالق همه اشیاء است، اختلاف نظر پیش آمد که آیا می شود سبب طبیعی را خالق خواند یا این که منجر به تعدد خالق می شود؟ یا این که ضروری به اعتقاد وحدانیت خالق نمی زند؛ زیرا که جهت تأثیر خداوند بر مخلوقات منحصر به فرد است و در توان

۱. مخلوقات نیست و هر توانی که نزد مخلوقات است از طرف اوست و توانایی مخلوقات ضرری به احسن الخالقین بودن خداوند نمی زند. از این مسئله، مسئله خلق افعال بندگان پیش آمد و تمام این مباحث به مسئله کلان جبر و اختیار ربط داده شد.

مثال دیگر این است که مسلمانان از آغاز پیدایش تاکنون ظواهر قرآن کریم را حجت می شمارند. بعدها درباره بعضی از آیات که به ظاهر نسبت های نادرستی به خداوند می دهند، اختلاف نظر ایجاد شد.

مثل: {وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ}. (۱)

در آن روز صورت هایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می نگرد.

اهل تسنن با استناد به ظاهر این آیه، رؤیت خدا را در روز قیامت جایز دانستند حال آن که امامیه رؤیت خداوند را محال می دانند؛ زیرا رؤیت، مستلزم جسمیتی است که به ترکیب خداوند از اجزاء منتهی می شود سپس به نیاز، حدوث و در نهایت به نفی الوهیت خداوند منجر می شود؛ لذا امامیه نظر به خداوند را به معنای انتظار رحمت او تأویل کردند. همان طور که اگر کسی انتظار رحمت از دیگری داشته باشد به او بگوید: چشم به تو دارم یا چشم به یاری تو دوخته ام. این تعبیر در فرهنگ و لغت عرب شایع است. قرآن نیز طبق لغت ایشان نازل شده و شیوه محاوره ای آنها را پیش گرفته است.

علاوه بر این باید توجه داشت که خداوند نگاه را در این آیه به «صورت ها» نسبت داده است که از اعضای بینایی انسان نیست. از قبیل آیه:

{مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ}. (۲)

ص: ۳۶

۱- (قیامت / ۲۲).

۲- (یس / ۴۹).

آنها جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آسمانی فرارسد و آنان را ناگهان فرو گیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال (درباره دنیای خویش) هستند.

مثال دیگری نیز می توان مطرح کرد تا دلیلی بر گسترش یافتن مفاهیم اولیه اسلامی باشد. مسلمانان از صدر اسلام بر این باورند که فعل خداوند عبث و بیهوده نیست. ظواهر آیات نیز مؤید همین مطلب است.

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ}. (۱)

کسی که مرگ و زندگی را خلق فرمود تا شما را بیازماید.

{وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِينَنَّ}. (۲)

ما آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو است بیهوده و بی هدف نیافریدیم.

پس از این مسلمانان اختلاف نمودند که اگر افعال الهی دارای غرض و علت است، لازمه آن نسبت دادن نقص و کمبود به خدای متعال است. زیرا هر فاعلی که برای غرضی کار انجام دهد نیازمند آن غرض است. اگر هم افعال الهی دارای غرض و علتی نباشد مستلزم عبث و بیهودگی در کار خداوند است. اهل تسنن افعال خدا را بی غرض دانستند و امامیه معتقد به وجود علت و غرض شده اند. اما علتی که به نیاز بندگان بر می گردد نه نیازمندی خالق با این سخن میان این که خداوند کار بیهوده انجام نمی دهد و این که بی نیاز است جمع کرده اند.

با همه آنچه که گذشت، گفته نمی شود که عقاید مسلمانان گسترش یافته و محتوای اسلام افزایش پیدا کرده است. بلکه تنها مسلمانان عقاید مجمل خود را

ص: ۳۷

۱- (ملک / ۲).

۲- (دخان / ۳۸).

شرح و تفصیل داده اند. این امر نیز به علت تأثیرپذیری از فرهنگ های مختلف و افکار گوناگون صورت گرفت. پس مسلمان صدر اسلام و مسلمان امروزی هر دو از منبع کتاب و سنت، شریعت خود را می گیرند و فرقی که وجود دارد تنها در اجمال و تفصیل است. مسلمان صدر اسلام محتوای اسلام را به طور اجمال پذیرفته ولی مسلمان امروزی به خاطر پیشرفتی که حاصل شده نیاز پیدا کرده تا آن عقاید کلی و مجمل را شرح و تفصیل دهد. این که پیشرفت تدریجی ای که در تشیع رخ داده است همسان پیشرفت پیش آمده در خود اسلام باشد، یک واقعیت است و اختلافی در آن نیست. اما اگر به معنای ظهور آراء و تفکرات جدیدی باشد که با روح اسلام بیگانه است، چنین نیست؛ زیرا هرچه که با روح اسلام در تضاد باشد بدون شک با تشیع نیز در تضاد است. توسعه ای که در عقاید مسلمانان ایجاد گردید هیچ گاه آسیبی به عقاید مذاهب اسلامی نرساند. حال اگر در تشیع هم چنین توسعه ای ایجاد شده است چگونه باعث شك و تردید در عقاید این مذهب شده است؟

۱. فرض این که پیکره تشیع - همان طور که برخی به دروغ به آن دامن می زنند - دارای اعضای اضافی باشد، با تفکر شیعه در تضاد است؛ زیرا چنین فرضی اساساً با قرآن و سنت پیامبر و خطوط کلی اسلام ناهماهنگ است. همچنین این فرض مردود است چون هرچه که از اسلام نباشد از تشیع هم نیست؛ زیرا بدیهی است که عقاید شیعه از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرچشمه می گیرد. ایشان نیز همتای قرآن و مانند کشتی نجات بخش نوح هستند. بنابراین چنان نسبت های ناروایی به سبب این است که میان خود تشیع و منسویین به تشیع، فرق نهاده اند. زیرا بسیاری از این فرقه هایی که نام تشیع را بر خود گذاشته اند، از چارچوب تشیع

حقیقی به دور هستند. بحث در مورد ادله این مطلب خواهد آمد. علمای اهل تسنن نیز همین داستان را دارند از آن جهت که بسیاری از منسویین به اهل تسنن - آنهایی که انحرافشان ثابت شده است - را از دایره خود طرد می نمایند و هیچ گاه عقاید فاسد این منسویین را به تمام اهل تسنن سرایت نمی دهند.

بنابر بدترین احتمال، اگر چنین تفکرات بیگانه ای وارد بدنه هر یک از مذاهب بشود و باعث افزایش محتوای آن گردد ولی به درجه انکار ضروری دین به حد ارتداد و انحراف نرسد، پیروان چنین مذاهبی را از دین خارج نمی سازد و آنها را به یهود و مسیحیان ربط نمی دهد و... امثال این نسبت های ناروایی که هیچ مسلمان دارای اخلاق و وجدان اسلامی به دیگر برادران دینی خود روا نمی شمارد.

چگونه است که اعتقاد به وصیت - مثلاً - و این که هر پیامبری وصی دارد و همچنین اوصیاء باید معصوم باشند - تا هدف از امامت آنها محقق شود - و این که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) زنده است و امثال این عقاید، موجب خروج از دین می شود و این چنین باعث حمله های شدید شده که از گذشته تا حال بدون هیچ بررسی و ریشه یابی تکرار می شود.

به هدر دادن این توانایی ها در میدان های یاوه گویی، عملکرد غیرمسئولانه ای است. علاوه بر این که می توان این توانمندی ها را به سمت فضاهای مثبتی چون نوآوری، ابداع، اتحادبخشی و پاکسازی فضای اسلام از کینه و دشمنی، سوق داد. کینه و دشمنی ای که جز دشمنان اسلام کسی از آن سودی نمی برد. کسانی که پشت این فضا سازی ها و تفرقه افکنی ها ایستاده اند از روح و جوهره اسلام به دورند و باید آنها را مجرم شمرد زیرا امثال این موضوعات باید میان علما باقی بماند و هیچ گاه میان مردم عادی مطرح

نشود؛ چون علما - همان طور که باید باشد -

پیشگیری لازم را از قضاوت های عجولانه و تعصبات جاهلی، دارا هستند. به نظر من خطر تعصبات فرقه ای بر انسانیت، از تسلیحات هسته ای بیشتر است. تاریخ مسلمانان سرشار از این اختلافاتی است که همواره دل هر مؤمنی را به درد می آورد. مخصوصاً مؤمنانی که به خدا و دین او ایمان دارند و به رسالت های آسمانی که از مهمترین اهداف آنها ایجاد روحیه انسانی در رفتار و گفتار بشر است، معتقدند.

ص: ۴۰

بخش اول: پیدایش تشیع

اشاره

• زمان پیدایش تشیع

• ادله پیدایش تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

• پیشگامان تشیع

• شیعیان غیر رافضی

ص: ۴۱

در مبحث مقدماتی گذشت که آغاز و انجام تشیع یکی است و پیشرفت تدریجی آن چیزی جز فروع استنباط شده از اصول آن نیست که طی گذشت زمان حاصل شده است. همچنین عناوینی است که در نتیجه واکنش های فکری و برخورد براهین و ادله ایجاد شده است. امری که در تاریخ فرهنگی هر عقیده و مکتبی پیدا می شود.

اکنون باید به آغاز پیدایش تشیع پردازیم و روشن کنیم که تا چه اندازه تفکرات این مذهب با اسلام هماهنگ است. همچنین مقدار و حجم نخستین این مذهب و زمینه پیدایش آن را مورد بررسی قرار دهیم و توضیح دهیم که آیا حرکت تشیع، حرکتی عاطفی بوده یا جنبشی خردمدار، که پیرامون آن با تلاش و کوشش فراوان خود، آن را به سرانجام رساندند.

از آن جا که امور یاد شده مورد اختلاف نظر واقع شده است. پیدایش این اختلاف نظرها به دنبال نتیجه گیری ها، سلیقه ها، پیش فرض ها و ادله مختلفی است که محققان داشته اند.

حال که چنین است ناچاریم ابتدا دیدگاه های این محققان را به عنوان ماده اولیه بحث مطرح ساخته تا خواننده محترم حقیقت را از لابه لای آنها پیدا کرده و تلاش کند تا دیدگاه محققانه تری برای خود برگزیند. تاریخ نویسان و

پژوهشگران در این که پیدایش تشیع، در چه زمانی بوده است اختلاف نظر دارند. این اختلافات در فاصله زمانی میان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) نمود بیشتری می یابند. اینک به برخی از این دیدگاه های مختلف پرداخته و نظر خود را در پایان این فصل بیان خواهیم کرد.

الف) دیدگاهی که می گوید شیعه پس از وفات پیامبر ایجاد شده است. از جمله:

۱. ابن خلدون می نویسد:

شیعه پس از وفات پیامبر تشکیل یافت. اهل بیت ایشان خود را برای حکومت و جانشینی پیامبر از دیگر مردان قریش شایسته تر می دانستند. و نیز عده ای از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از علی (علیه السلام) تبعیت می کردند و او را سزاوار خلافت می دانستند اما وقتی که دریافتند مردم به سوی دیگری تمایل دارند ابراز ناخشنودی کردند... (۱)

۲. دکتر احمد امین می گوید:

پایه و اساس تشیع توسط عده ای قرار داده شد که خاندان پیامبر را شایسته تر از دیگران برای جانشینی او یافتند. (۲)

۳. دکتر حسن ابراهیم می نویسد:

شکی نیست که مسلمانان پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سر جانشینی ایشان اختلاف نمودند سرانجام ابوبکر به خلافت رسید و امت اسلامی به دو قسم جماعتی و شیعی تقسیم گردید. (۳)

ص: ۴۴

۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

۲- فجر الاسلام، ص ۲۶۶.

۳- تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱.

برخی بر آنند که تشکیل هسته نخستین تشیع، توسط مخالفین بیعت ابوبکر صورت گرفته است. معروف ترین ایشان سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عباس بن عبدالمطلب بودند. (۱)

دکتر احمد محمود صبحی پس از نام بردن کسانی که از بیعت ابوبکر سرپیچی کردند، می گوید: «سرپیچی ایشان از بیعت ابوبکر، دلایل مختلفی داشته است. پس نمی شود گفت که همه این مخالفان شیعه بوده اند». (۲) البته ممکن است به طور کلی سخن ایشان صحیح باشد ولی مخالفانی را که مورخان در کتاب های خود نام برده اند بر شیعه بودن ایشان تأکید دارند. بررسی این مطلب در آینده نزدیک خواهد آمد.

۵. خاورشناس معروف گولدزیهر می نویسد:

پیدایش تشیع پس از وفات پیامبر - درست بعد از حادثه سقیفه - صورت گرفت. (۳)

ب) دیدگاهی که می گوید تشیع در ایام خلافت عثمان تشکیل شده است.

عده ای از مورخان و پژوهشگران این نظریه را پذیرفته اند. در این باره هاشم فرغل، در کتاب خود، نام ابن حزم و عده ای دیگر را آورده و به تفصیل ادله آنها را بازگو کرده است. (۴)

ص: ۴۵

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲- نظریه الامامه، ص ۳۳.

۳- العقیده و الشریعه، ص ۱۷۴.

۴- عوامل و اهداف نشاء علم الکلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

دیدگاه‌های دیگری که معتقد است تشیع در عهد خلافت امام علی (علیه السلام) صورت گرفته است. نوبختی در کتاب خود «فرق الشیعۀ» این نظریه را می‌پذیرد. (۱) ابن ندیم نیز در کتاب الفهرست، پیدایش تشیع را در محدوده زمانی جنگ بصره خلاصه می‌کند و می‌گوید این جنگ و حوادث پیش از آن نقش بسزایی در ایجاد تشیع داشته است. (۲)

(د) ایجاد دیدگاهی که پیدایش تشیع را پس از واقعه کربلا می‌داند.

البته میان پیروان این نظریه اختلاف نظر وجود دارد. برخی از ایشان معتقدند که حوادث قبل از واقعه کربلا به آن حد نمی‌رسد که باعث تشکیل مذهبی همچون شیعه شود پس لزوماً این مذهب بعد از این واقعه ایجاد شده است.

حال آن که برخی دیگر بر این باورند که تشیع، قبل از این واقعه حرکتی احساسی و عاطفی بوده و تنها پس از آن به یک جنبش سیاسی تبدیل گشته است. سپس در جان‌ها نفوذ یافته و ساختار آن مشخص گردید. (۳) بسیاری از مستشرقین و نویسندگان امروزی این نظریه را پذیرفته‌اند. دکتر کامل مصطفی می‌گوید: اصطلاح تشیع تنها پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) معنای خاص خود را بازیافت؛ زیرا در آن زمان بود که تشیع با وجودی مستقل و ساختاری مشخص پا به عرصه ظهور نهاد.

دکتر عبدالعزیز الدوری یکی دیگر از نویسندگان معاصر - معتقد است که مذهب شیعه، در فاصله زمانی میان شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و شهادت امام

ص: ۴۶

۱- (فرق الشیعۀ، ص ۱۶).

۲- (الفهرست ابن ندیم، ص ۱۷۵).

۳- (الصلۀ بین التصوف و التشیع، ص ۲۳).

حسین (علیه السلام) ساختاری سیاسی به خود گرفت. وی شهادت امام حسین را دنبالهٔ حوادث پیشین می‌داند. (۱۱)

بروکلن نیز در کتاب تاریخ ملل اسلامی، همین دیدگاه را می‌پذیرد و می‌گوید:

حق آن است که شهادت امام حسین (علیه السلام) هیچ‌گونه اثر سیاسی از خود بر جای نهد بلکه تنها باعث پیشرفت دینی حزب علی (علیه السلام) گردید. حزبی که بعدها کانون تفکرات ضد عربی گردید امروزه بارگاه امام حسین (علیه السلام) مقدس‌ترین مکان نزد شیعیان به شمار می‌آید. به ویژه ایرانیان، که بالاترین آرزوی آنها این است که در جوار این بارگاه به خاک سپرده شوند. (۱۲)

این سخن بروکلن علاوه بر دسیسه‌هایی که دارد، مخالف بسیاری از نویسندگانی است که می‌گویند پیدایش تشیع با واقعه کربلا مرتبط بوده و ساختار سیاسی این مذهب از نتایج این واقعه است. زیرا که بروکلن هیچ‌گونه تأثیر سیاسی ای برای واقعه کربلا معتقد نیست و تنها اثر دینی و فرهنگی آن را می‌پذیرد که این مطلب به منزله انکار بدیهیات است.

یحیی فرغل در کتاب خویش، بسیاری از همفکران بروکلن را به تفصیل نام برده و دیدگاه آنها را شرح می‌دهد. (۱۳) این چهار دیدگاه بسیار قابل نقد هستند ولی نمی‌خواهیم در نقد آنها عجله کنیم. ابتدا نظریه پنجم را مطرح می‌نماییم تا روشن شود که این نظریات به برخوردهایی استناد می‌کنند که میان تشیع و دیگر عوامل مختلف صورت گرفته؛ لذا گمان کردند که پیدایش تشیع در آن زمان واقع شده است. حال آن

ص: ۴۷

۱- مقدمه فی تاریخ صدر الاسلام، ص ۷۲.

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۲۸.

۳- عوامل و اهداف نشأ علم الکلام، ج ۱، ص ۱۰۶.

که تشیع با پیکره و چارچوب کامل خود از زمان صدر اسلام وجود داشته است. وقت آن رسیده تا دیدگاه مشهور شیعیان، به ویژه پژوهشگران آنها را بیاوریم.

ه- نظر شیعه و محققان مذاهب دیگر این است که تشیع در زمان پیامبر نشأت گرفت و خود او بود که بذر تشیع را در دل ها پاشید. آن هم به وسیله احادیث فراوانی که جایگاه ممتاز علی (علیه السلام) را روشن فرمود. این احادیث را شیعیان و ثقات اهل تسنن نقل کرده اند. از جمله: سیوطی از ابن عساکر در تفسیر آیه ۶ و ۷ سوره بینه با سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند که: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم ناگهان علی (علیه السلام) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارند. پس از آن، آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** نازل شد. ابن عدی از ابن عباس نقل می کند که می گوید: وقتی آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...** نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: آنها تو و شیعیان تو هستند. ابن مردویه نیز از امام علی (علیه السلام) نقل می کند که فرموده: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: «آیا نشنیده ای خداوند که می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...** آنها تو و شیعیان تو هستند. وعده من و ایشان حوض کوثر است هنگامی که تمام امت ها برای حسابرسی اعمال دعوت می شوند و شما آراسته و با چهره هایی درخشان وارد محشر می شوید». از این جاست که ابو حاتم رازی معتقد است اولین نامی که برای یک مذهب در اسلام نهاده شده، نام شیعه بوده است. این نام لقب چهار تن از صحابه یعنی ابوذر، عمار، مقداد و سلمان فارسی بوده و پس از جنگ صفین بر پیروان امام علی (علیه السلام) اطلاق گردید. (۱)

ص: ۴۸

احمد محمود صبحی در کتاب خود «نظریه الامامه» نقدی دارد که به دنبال روایات ابن عساکر، ابن عدی و ابن مردویه آورده است. وی می نویسد: «روایاتی که از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد علی (علیه السلام) نقل شده است، دلالت نمی کند که علی (علیه السلام) در زمان پیامبر شیعه و پیروانی داشته است. تنها پیشگویی پیامبر این است که از پیدایش فرقه هایی چون خوارج و مارقین خبر می دهد. همچون حدیث منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرموده: ای علی با ناکثین، قاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد. در حالی که این روایات هیچ گاه بر وجود داشتن گروهی مستقل با عقاید و تفکرات خاص دلالت نمی کند.» (۱)

البته باید دکتر احمد محمود را توجه داد که شیعیان برای اثبات وجود تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، به این روایات استدلال نمی کنند. این احادیث نیز - طبق نظر اصولیون - به نحو قضیه حقیقه هستند نه خارجییه. یعنی لازم نیست که موضوع این احادیث وجود خارجی داشته باشد تا صدق کنند، چنان که آقای دکتر تصور کرده اند. بلکه آنها صفاتی است که پیامبر برای شیعیان ذکر فرموده است، هر جا و هر زمان که باشند.

اما نحوه استدلال علمای شیعه بر وجود تشیع در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، توسط شواهد و روایاتی صورت می گیرد که در این باب ایراد می کنند. برخی از این شواهد را دکتر عبدالعزیز الدوری همراه منابعشان، نقل کرده است. البته وی تشیع را حرکتی احساسی و درون گرا شمرده است [نه سیاسی و اجتماعی] همان طور که یحیی فرغل در کتاب خود این مطالب را توضیح داده است. (۲)

ص: ۴۹

۱- (روضات الجنات، الخوانساری، ص ۸۸.

۲- (عوامل و اهداف نشاء علم الکلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

برخی نظریات بر آنند که تشیع در ایام نخستین نبوت تشکیل شده است؛ زیرا عده ای از صحابه معتقد به برتری علی (علیه السلام) بر دیگران بودند و او را رئیس خود می شمردند. از جمله ایشان: عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابو ایوب انصاری و سایر بنی هاشم.... (۱)

بنابراین محققان کسانی که معتقد به پیدایش تشیع در زمان های متأخر بوده را بر خطا دانسته و همواره ادله فراوان تاریخی پیدایش تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گوشزد نمودند.

محمد بن عبدالله عنان، در کتاب خود «تاریخ الجمعیات السریه» تعلیقه ای دارد بر این حادثه تاریخی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خویشاوندان خود را هنگام نزول آیه: {وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} (۲) جمع کرد و به پیروی از خود دعوت فرمود. کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) دعوت او را اجابت نکرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست به دور گردن علی (علیه السلام) انداخت و فرمود: این برادر، وصی و جانشین من میان شماست. سخن او را گوش دهید و اطاعت نمایید.... (۳) محمد بن عبدالله می افزاید:

خطاست که که بگوییم شیعه هنگام جدایی خوارج بوجود آمده، بلکه آغاز پیدایش آنها در عهد خود پیامبر و در جریان آنذر عشیرتک ... صورت گرفته است.

ص: ۵۰

۱- همان، ص ۱۰۶.

۲- شعراء / ۲۱۴.

۳- حیاة محمد، هیکل، چ مصر، ۱۳۵۴ ه- ق، ص ۱۰۴.

فصل دوم: ادله پیدایش تشیع در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱. همان طور که گذشت متون تاریخی زیادی وجود دارد که عده ای از صحابه را به عنوان شیعه معرفی می کنند. حسن بن موسی نوبختی در تعریف خود از شیعه، می نویسد: شیعه فرقه ای از آن علی بن ابی طالب است که در زمان خود پیامبر به این نام شهرت یافتند.

وی پس از نام بردن عده ای از آنها می افزاید: «آنها اولین کسانی بودند که به این نام نامیده شدند؛ زیرا «تشیع» واژه ای شناخته شده از زمان حضرت ابراهیم بوده است».^(۱)

۲. سخن پژوهشگران و مورخانی که معتقدند تشیع در روز سقیفه به وجود آمده است؛ زیرا خود این مطلب بر وجود تشیع در عهد پیامبر دلالت می کند؛ چون معقول نیست که این مذهب تنها طی یک هفته از زمان بیماری تا وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوجود

بیاید. یعنی مدت زمان لازم برای تشکّل جماعتی از مردم با رویکردها و عقاید مشخص، نباید به این مقدار اندک باشد که آنها را از دیگران متمایز کند؛ زیرا تبلور چنین آراء و تفکراتی نیاز به زمان طولانی تری دارد. هر کس که حوادث سقیفه را خوب مطالعه کند و عملکرد مخالفین بیعت ابوبکر و

ص: ۵۱

۱- الفرق والمقالات، النوبختی باب تعریف الشیعه.

مناظرات آنها را بررسی نمایید، یقین پیدا می کند که آن عملکردها هرگز در آن مدت کوتاه به وجود نیامده است بلکه زمینه ها و تمایلات ریشه داری از قبل داشته است.

۳. معقول نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برتری امام علی (علیه السلام) را با روایات فراوان تأکید کند و شایستگی های او را گوشزد نماید حال آن که مسلمانان - با آن ایمان و تعبد مثال زدنی - توجهی نکنند. به ویژه این که این گوشزدها چندین بار تکرار شده است از جمله:

الف) هنگامی که آیه ۲۱۴ سوره شعراء {وَأَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ} (۱) یعنی خویشاوندان نزدیکت را انذار کن، نازل گردید. مورخان می نویسند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را صدا زد و دستور داد تا غذایی را تدارک ببیند و آل عبدالمطلب را دعوت نماید. تعداد آنها در آن روز چهل نفر بود. بعد از صرف غذا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! هیچ جوانی از میان قوم عرب برتر از آنچه که من آورده ام، نخواهد آورد. من خیر دنیا و آخرت را آورده ام. خداوند به من دستور داد تا شما را به سوی او دعوت نمایم. چه کسی مرا اجابت کند تا برادر، وصی و جانشین من گردد؟» همه آنها ساکت شدند. علی (علیه السلام) می فرماید: «از میان آنها در آن زمان من جوان ترین بودم، چشم هایم چرک کودکانه گرفته (۲) و ساق پاهایم باریک و ناتوان بود. به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتم: من در این کار شما را یاری خواهم نمود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست بر دور گردنم نهاد و فرمود: این برادر، وصی و جانشین من است، به سخن او گوش فرا دهید و از او اطاعت نمایید». سپس از

ص: ۵۲

(۱) شعراء / ۲۱۴.

(۲) ارمصهم عیناً؛ عبارتی است که برای کم بودن سن و سال شخصی به کار می برند. (مترجم)

جا برخواستند و با تمسخر به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد تا به سخن فرزندت گوش دهی و اطاعت نمایی. (۱)

ب) ابو رافع قبطنی خادم پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هنگام نزول وحی، بر پیامبر وارد شدم. ماری نزدیک او یافتم. خود را میان مار و ایشان، انداختم تا آسیبی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نرساند. وقتی که نزول وحی تمام شد به من دستور داد تا آن مار را بکشم سپس شنیدم که می فرمود: خدا را می ستایم که بخشش خود را بر علی کامل ساخت و مبارک باد بر علی که خداوند او را برتری داد. این سخن را پس از تلاوت آیه:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۲)

سرپرست شما فقط خداست و رسول او و کسانی که نماز را اقامه می کنند و زکات را در حال رکوع می پردازند.

بزرگان اهل تسنن بر نزول این آیه در حق علی، اتفاق نظر دارند. از جمله سیوطی در درّ منثور ذیل آیه یاد شده، فخر رازی در مفاتیح الغیب، بیضاوی در تفسیر خود، زمخشری در کشاف، ثعلبی در تفسیرش، طبری در مجمع البیان و دیگر بزرگان تفسیر و حدیث.

عجیب آن است که آلوسی در تفسیر روح المعانی تلاشی در نهایت پستی و سستی دارد تا این آیه را از علی (علیه السلام) دور سازد. این امر نشان می دهد که تعصب و کینه توزی چه مقدار انسان را به پستی ها می برد و دچار تناقض می سازد،

ص: ۵۳

۱- (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۸).

۲- (مائده / ۵۵).

عجیب تر آن است که آلوسی موضع گیری های متناقضی در مورد علی (علیه السلام) از خود نشان داده است؛ گاهی علی را به شایستگی یاد و حق او را ادا می کند اما در جای دیگر موضع گیری تندی در قبال این شخصیت دارد. برای تفصیل بیشتر به تفسیر این نویسنده مراجعه نمایید.

ج) عملکرد پیامبر در غدیر خم هنگام نزول آیه:

{يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ}. (۱)

ای پیامبر آن چه از پروردگارت بر تو نازل گشته ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای خداوند تو را از کید مردم حفظ می کند.

دستور توقف دادند، منبری از کجاوه های شتران برای ایشان تدارک دیدند و خطبه معروف خود را ایراد فرمودند سپس دست علی را گرفته و فرمودند: آیا من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟ عرض کردند: بلی. این سؤال را سه بار از مردم پرسید سپس فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوند هر کس او را یاری کند یاری نما و با هر کس که با وی دشمنی کند دشمن باش و هر کس که او را رها کند به حال خود واگذار». پس از این جریان خلیفه دوم به علی (علیه السلام) گفت: گوارای تو باد ای فرزند ابی طالب، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشته ای. (۲)

فخر رازی ده وجه در مورد سبب نزول این آیه می آورد از جمله این که در حق علی (علیه السلام) نازل شده است سپس می افزاید: این نظریه ابن عباس، براء بن عازب

ص: ۵۴

۱- (مأئده / ۶۷).

۲- (تفسیر رازی، ج ۳، ص ۴۳۱).

و محمد بن علی - یعنی امام باقر (علیه السلام) - است. حدیث غدیر را بسیاری از محدثان اهل تسنن نقل می کنند. ابن حجر - در کتاب صواعق، آن را از سی تن از صحابه نقل و بر صحت برخی از سندها و حسن بودن برخی دیگر تأکید می کند. (۱)

ابو حمزه حنفی از ابو طفیل عامر بن واثله، حدیث را به این صورت نقل می کند:

اسامه بن زید به علی (علیه السلام) گفت: تو مولای من نیستی، مولای من تنها رسول الله است. پیامبر فرمود: نزدیک است که دعوت حق را لیبیک گویم. بدانید که در میان شما دو چیز گران سنگ به ارث می گذارم که یکی مهم تر از دیگری است. کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم. توجه کنید که چگونه پس از من با آنها برخورد می کنید. این دو با هم اند تا روز محشر و با همدیگر نزد من می آیند. حال بدانید خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم. هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوند هر کس او را یاری کند، یاری کن و هر کس با او دشمنی کند دشمن باش. (۲)

در مورد جریان غدیر، ۲۶ هزار تألیف از علمای اهل تسنن و تشیع موجود است. (۳) لذا نیازی نیست در مورد این واقعه به تفصیل سخن بگویم و صراحت این حدیث را در برتری امام علی (علیه السلام) بر سایر صحابه روشن نمایم؛ زیرا بحث فراوانی در این باره صورت گرفته است؛ اما از دکتر احمد شلبی که می گوید: «حدیث غدیر را فقط در کتاب های اهل تشیع می توان یافت»، سؤالی دارم: آقای دکتر! آیا تو و امثال تو - که غیر محققانه سخن می گویند - ذره ای احساس

ص: ۵۵

۱- (الصواعق المحرقة، بخش دوم از فصل نهم.

۲- (البيان والتعريف، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- (اعیان الشیعة، ج ۳، باب الغدیر.

مسئولیت می کنید؟ آیا امانتدار خوبی برای نسل های آینده هستید؟ آیا رسم امانتداری است که کتاب های محدثان هم عقیده ات را - با وجود این همه منابع مورد وثوق - خالی از حدیث غدیر معرفی کنید؟ اگر اهل مطالعه نیستید یا مطالعه دارید اما نمی خواهید بفهمید، خواهشمندیم ساکت شوید؛ زیرا سکوت شما بهتر از پرداختن به یک موضوع پژوهشی، همراه با نادانی یا روحیه تعصب است. حال کسی که واژه «مولی» را در این حدیث به معنای «عموزاده» می داند، بهتر از دکتر شلبی نیست. تنها نقدی که می خواهم برای چنین سخنی بیاورم این است که: خدایا عقل و خرد ما را از نابودی محفوظ بدار.

مواردی که یاد کردیم تنها نمونه ای از احادیث پیامبر در برتری علی (علیه السلام) بود. محال است بگوییم که مسلمانان نسبت به این موضع گیری های صریح پیامبر بی توجه بوده اند و یا خود را با علی (علیه السلام) پیوند نداده باشند تا شخصیت مورد سفارش پیامبر را بهتر بشناسند. کسی که قرآن ولایت او را همتای ولایت خداوند و پیامبر قرار داده است. مسلمانان نیز مکلفند از این دستورها اطاعت کنند و از شخص تعیین شده پیروی نمایند و این همان معنای تشیع است. سخن تشیع این است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) بذر تشیع را کاشت و در حیات ایشان به ثمر نشست. گروهی در همان زمان نیز به دور علی (علیه السلام) گرد آمدند و به عنوان شیعه شناخته شدند. در فصل بعد عده ای از این صحابه را که به تشیع و دوستی علی (علیه السلام) معروف شده اند نام می بریم.

جندب بن جناده معروف به أبوذرّ غفاری، عمار بن یاسر، سلمان فارسی، مقداد بن عمر بن ثعلبه کنندی، حذیفه بن یمان از خواص پیامبر، خزیمه بن ثابت أنصاری ذو الشهادتین، خباب بن ارت خزاعی یکی از شکنجه شدگان راه خدا، سعد بن مالک معروف به أبو سعید خدری، أبو الهیثم ابن تیهان أنصاری، قیس بن سعد بن عبادہ أنصاری، انس بن حرث بن منبه یکی از شهیدان کربلا، خالد بن زید معروف به أبو ایوب أنصاری که پیامبر هنگام ورود به مدینه در خانه او میهمان بود، جابر بن عبدالله انصاری یکی از بیعت کنندگان بیعت عقبه، هاشم بن اُبی وقاص معروف به مرقال فاتح جلولاء، محمد بن اُبی بکر شاگرد و پسر خوانده امام علی (علیه السلام)، مالک بن حرث معروف به اشتر نخعی، مالک بن نویره هم نشین پادشاهان که توسط خالد بن ولید به قتل رسید، براء بن عازب انصاری، اُبی بن کعب بزرگ قاری مشهور، عبادہ بن صامت انصاری، عبدالله بن مسعود کسی که در هنگام وضو آب بر دستان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می ریخت و نیز یکی از قاریان بزرگ قرآن بود، ظالم بن عمیر معروف به أبو الأسود الدؤلی پایه گذار علم نحو به دستور امام علی (علیه السلام)، خالد بن سعید بن اُبی عامر بن اُمیه بن عبد شمس پنجمین شخصیتی که به اسلام گروید، اُسید بن ثعلبه انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، اسود بن عیسی بن وهب از یاران پیامبر در جنگ بدر، بشیر ابن مسعود انصاری

از یاران پیامبر در جنگ بدر و از کشته شدگان واقعه حره در مدینه، ثابت أبو فضاله انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، حارث بن نعمان بن أمیه انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، رافع بن خدیج انصاری از کسانی است که با اجازه پیامبر قبل از بلوغ در جنگ احد شرکت نمود، کعب بن عمیر بن عباده انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، سماک بن خرشه معروف به أبو دجانة انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، سهیل بن عمرو انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، عتیک بن تیهان از یاران پیامبر در جنگ بدر، ثابت بن عبید انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، ثابت بن حطیم بن عدی انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، سهیل بن حنیف انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، أبو مسعود عقبه بن عمر از یاران پیامبر در جنگ بدر، أبو رافع خادم پیامبر^۱ که در تمام جنگ های دوران پیامبر و خلافت امیرالمؤمنین همراه آنان بود، وی از جمله کسانی است که در دو بیعت عقبه و رضوان و دو هجرت حبشه و مدینه همراه مسلمانان بود، أبو بردة بن دینار انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، أبو عمر انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، أبو قتاده الحارث بن ربیع انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، أبو عمر انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، عقبه بن عمر بن ثعلبه انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، قرظة بن کعب انصاری، بشیر بن عبد منذر انصاری یکی از سفیران پیامبر به اهل مدینه در بیعت عقبه، یزید بن نویره بن حارث انصاری از جمله کسانی است که پیامبر به بهشتی بودن او شهادت داده است، ثابت بن عبدالله انصاری، جبله بن ثعلبه انصاری، جبله بن عمیر بن اوس انصاری، حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی، زید بن أرقم انصاری که در هفده جنگ همراه پیامبر بود، أعین بن ضبیعة بن ناجیه تمیمی، اصبح بن نباته، یزید اسلمی از جمله افراد

حاضر در بیعت رضوان تمیم بن خزام، ثابت بن دینار معروف به أبو حمزه ثمالی صاحب دعای معروف، جندب بن زهیر ازدی، جعدۀ بن هبیره مخزومی، حارثۀ بن قدامۀ تمیمی، جبیر بن جناب انصاری، حبیب بن مظاهر اسدی، حکیم بن جبلة عبدی لثی، خالد ابن ابی دجانۀ انصاری، خالد بن ولید انصاری، زید بن صوحان لثی، حجاج بن غاریۀ انصاری، زید بن شرحبیل انصاری، زید بن جبلة تمیمی، بدیل بن ورقاء خزاعی، أبو عثمان انصاری، مسعود بن مالک اسدی، ثعلبۀ أبو عمره انصاری، أبو طفیل عامر بن وائله لثی، عبد الله بن حزام انصاری که در احد به شهادت رسید، سعد بن منصور ثقفی، سعد بن حارث بن صمد انصاری، حارث بن عمر انصاری، سلیمان بن سرد خزاعی، شرحبیل بن مره همدانی، شیب بن رت نمیری، سهل بن عمر مالک مرید (زمینی است در بازار مدینه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسجد خود را در آن بنا کرد)، سهیل بن عمر برادر سهل که پیش از این یاد شد، عبدالرحمن خزاعی، عبدالله بن خراش، عبدالله بن سهیل انصاری، عبیدالله بن عازر، عدی ابن حاتم طائی، عروه بن مالک أسلمی، عقبۀ بن عامر سلمی، عمر بن هلال انصاری، عمر بن انس بن عون انصاری از یاران پیامبر در جنگ بدر، هند بن ابی هاله اسدی، وهب بن عبدالله بن مسلم بن جناده، هانی بن عروه مدحجی، هبیره بن نعمان جعفی، یزید بن قیس بن عبدالله، یزید بن حوریت انصاری، یعلی بن عمیر نهدی، انس بن مدرک خثعمی، عمرو عبدی لثی، عمیرۀ لثی، علیم بن سلمه تمیمی، عمیر بن حارث سلمی، علباء بن هیثم بن جریر و پدرش هیثم یکی از فرماندهان لشکر مسلمانان در جنگ ذی قار در برابر ایرانیان، عون بن عبدالله ازدی، علاء بن عمر انصاری، نهشل بن ضمیره حنظلی، مهاجر بن خالد مخزومی، مخنف بن سلیم عبدی لثی، محمد بن عمیر

تمیمی، حازم بن ابی حازم نجلی، عیید بن تیهان أنصاری، وی نخستین بیعت کننده ی با پیامبر در بیعت عقبه، أبو فضاله أنصاری، اویس قرنی أنصاری، زیاد بن النضر حارثی، عوض بن علاط سلمی، معاذ بن عفراء أنصاری، عبدالله بن سلیم عبدی لیثی، علاء بن عروه ازدی، قاسم بن سلیم عبدی لیثی، عبدالله بن رقیه العبدی لیثی، منقذ بن نعمان عبدی لیثی، حارث بن حسان ذهلی پرچمدار قبیله بکرین وائل، بجیر بن دلجه، یزید بن حجیه التیمی، عامر بن قیس طائی، رافع الغطفانی الأشجعی، سالم بن أبی الجعد، عیید بن أبی الجعد، زیاد بن أبی الجعد، أبان ابن سعید بن العاص بن أمیه بن عبد شمس از فرماندهان نظامی دوران پیامبر و از یاران باوفای امام علی (علیه السلام)، حرمله بن منذر طائی أبو زبید، که جمع ایشان صدوسی و سه شخصیت است.

این افراد، نمونه ای از پیشگامان تشیع هستند که بدون گزینش و از کتاب های رجالی مختلف جمع آوری کرده ام. پیشگامانی که منابع فراوانی بر شیعه بودنشان تأکید دارند. (۱)

ملاحظه نام های این گروه از شیعیان، امور مهمی را برای ما روشن می سازد.

این امور را در معرض خواننده حق خواه و حقیقت جو قرار می دهم؛ زیرا چه بسا کسانی هستند که سطحی نگرند و تنها واژه ها را از چشم خود می گذرانند. گاهی برخی خوانندگان مطالعه می کند و با ادله صریح برخورد می نمایند ولی - از روی تعصب - به آن ادله تن نمی دهند و تصدیق نمی کنند. این روحیه به ساختار

ص: ۶۰

۱- (الکامل للمبرد هاشم رغبه الأمل، ج ۷، ص ۱۳۰؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۵، چاپ فست حرف ألف، ج ۱ ص ۶۱، طبع دمشق؛ فجر الإسلام، ص ۲۶۷، الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۸۰؛ مدخل موسوعه العنات المقدسه بخش ویژه تشیع، عبدالواحد الأنصاری.

روحي و ذهني آن فرد بر مي گردد و به شيوه تربيت او در كودكي بستگي دارد. برخي روحيه ها چنان در نهاد انسان راسخ مي شود كه گويي غريزه اي از غرايز طبيعي او شده اند.

تأملی در شخصیت این پیشگامان

اینک تأملی كه درباره این شخصیت ها وعده دادیم را مطرح می كنیم:

شیعیانی كه نام بردیم چند خصوصیت داشتند: این كه معتقد به برتری امام علی (علیه السلام) در جانشینی پیامبر بودند؛ چون اطاعتش را واجب و ایشان را مورد سفارش ویژه پیامبر می دانستند، نیز معتقدند كسانی كه از او - در مسئله خلافت - پیشی گرفتند غاصبانه عمل كردند، همچنین بسیاری از آنها از بیعت خلیفه اول سرپیچی نمودند و به خانه امام علی (علیه السلام) پناه بردند. اما با وجود این عقاید، هیچ گاه هیچ يك از صحابه را مورد شتم یا سخن غیر مؤدبانه قرار ندادند بلکه همواره والاتر و استوارتر از این بودند - اگر هم مواردی از این قبیل از آنها نقل شده است، عكس العملی بیش نیست كه توضیح آن خواهد آمد - . ایشان با وجود اختلافی كه با حكومت وقت داشتند هیچ گاه به بدگویی و دشنام روی نیاوردند؛ زیرا می دانند كه از راه شتم و بدگویی نمی توان به حق خود رسید و این كه ناسزاگویی شیوه رادمردان نیست. البته اگر بخواهند ثابت كنند كه ستمی بر آنها روا شده یا حقی از آنها گرفته شده است، این مطلب هیچ گاه از راه بدگویی و شتم تأمین نمی شود، بلکه راه های مسالمت آمیز فراوانی پیش راه خود دارند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

همواره پیروان خود را به روش های مسالمت آمیز تشویق می نمود. از جمله این موارد، روایت نصر بن مزاحم است كه می گوید: «امیرالمؤمنین در جنگ صفین بر عده ای از یاران خود گذشت. شنید كه مشغول

شتم معاویه و لشکریانش هستند. به ابن عدی و عمرو بن حمق وعده ای دیگر فرمودند: دوست ندارم که اهل لعن و شتم باشید. اما اگر عملکرد زشت آنها را متذکر شوید و بگویید سیره ایشان چنین است و چنان، عملکردشان چنین است و چنان، بهتر خواهد بود و جنگ ما را با ایشان بهتر توجیه می کند. همچنین به جای نفرین کردن و بیزاری از آنها، بگویید: خداوندا خون ما و ایشان را حفظ کن. میان ما و ایشان اصلاح نما و آنها را به حق هدایت گردان تا این که جاهلانشان دانا شوند و از گمراهی و سرکشی نجات یابند. هر کس این را بگوید نزد من پسندیده تر است و برای شما شایسته تر. همگی صدا زدند: ای امیرالمؤمنین نصیحت شما را می پذیریم و ادب می آموزیم». (۱)

بفهماند ناسزاگویی به دور از بزرگواری است و مایه پستی می شود. اضافه بر آن ناسزاگویی به نوعی باعث هدر دادن انرژی ها و توانایی هاست. توانایی هایی که باید برای عملکردهای مثبت ذخیره شود. علاوه بر این، دشنام و ناسزاگویی باعث می شود تا مقدسات شتم کننده نیز در معرض توهین قرار گیرد لذا فقهاء ناسزا گفتن به بتها اگر موجب ناسزاگویی به خداوند شود، را جایز نمی دانند به دلیل:

{وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ}. (۲)

بتهایی که مشرکان - به غیر از خدا - می خوانند دشنام مگویند که از روی دشمنی و نادانی، خدا را دشنام گویند.

به خاطر این تعالیم است که شیعیان راستین پاک ترین زبان را دارند و از دشنام

ص: ۶۲

۱- صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۱۵.

۲- انعام / ۱۰۸.

و ناسزاگویی به دورند. محققان نیز همواره بر این جنبه از اخلاق پیشگامان تشیع تأکید دارند با این که از عقیده آنها در برتر دانستن علی (علیه السلام) آگاه

هستند. از جمله:

الف) دکتر احمد امین: وی این پیشگامان را در قسم میانه روها قرار می دهد. کسانی که ابوبکر، عمر، عثمان و پیروان آنها را خطا کار می دانستند؛ زیرا با این که می دانند علی سزاوارتر است خود را خلیفه پیامبر خوانده اند. (۱)

ب) ابن خلدون می گوید: برخی از صحابه، شیعه علی (علیه السلام)

بودند و او را شایسته تر از بقیه می دانستند. اما وقتی که دیدند مردم امام را کنار زدند و به دیگری روی آوردند، ناراحت گشته و تأسف فراوان خوردند. اما بیش از ناراحتی و اظهار تأسف کار دیگری انجام نداده اند. (۲)

ج) ابن حجر در کتاب استیعاب، در شرح حال ابوالطفیل، می نویسد: نامش عامر بن وائل بن کنانه لثی و معروف به ابوالطفیل است. هشت سال از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کرد و چهار حدیث از ایشان روایت نمود. وی از دوستان ارادتمند علی (علیه السلام) و از یاران او در جنگ هایش بوده است. مورد وثوق و امین است. به فضیلت شیخین اعتراف دارد گرچه علی (علیه السلام) را بر ایشان مقدم می شمرد. (۳)

در نهایت می خواهم به این نکته اشاره نمایم که: طی مراجعاتی که به کتاب های تاریخی داشته ام، کسی را از یاران امام (علیه السلام) - طی مدت میان وفات پیامبر تا پایان خلافت خلفا - نیافتم که به دشنام گویی پرداخته باشد. تنها، برخی از ایشان در صدد بیان شخصیت حقیقی خلفا و مقایسه آنها با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ص: ۶۳

۱- فجر الاسلام، ص ۲۶۸.

۲- تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

۳- استیعاب، ج ۲، ص ۴۵۲.

بودند. حتی در مواردی که عواطف آنها جریحه دار می شد باز هم زبان به ناسزاگویی باز نکردند. ابوالأسود دؤلی طی ایاتی می گوید:

به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) عشق فراوان دارم و همچنین عباس، حمزه و وصی (علی) را.

فرومایگان بنی قشیر مرا ملامت می کنند که چرا همواره علی (علیه السلام) را یاد می کنی.

من به خاطر این که خداوند دوستشان دارد به آنها عشق می ورزم و این عشق را تا روز محشر خواهم داشت.

عموزادگان پیامبر و خویشاوندان اویند و دوست داشتنی ترین مردم نزد من هستند.

اگر دوستداری آنها مایه رستگاری باشد، من رستگارم و اگر بیراهه بود من خطا نکرده ام [که به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دل بسته ام]. (۱)

علاوه بر آن، حتی طی حکومت امویان نیز بیشتر شیعیان از ناسزاگویی به صحابه و تابعین پرهیز داشتند. ابن خلکان در شرح حال یحیی بن یعمر می نویسد: «وی شیعه بوده و معتقد به برتری اهل بیت (علیهم السلام) است. البته بدون این که دیگران را نکوهش کند.» (۲)

ص: ۶۴

۱- (أحبَّ محمداً حباً شديداً يقول الأزدلون بنو قشير أحبهم لحبِّ الله حتى بنو عم النبي وأقربوه فإن يك جبهم رشداً أوصبه وعباساً وحمزه والوصيا طوال الدهر ما تنسى علياً أجيء إذا بعثت علي هويأ أحب الناس كلهم إليا ولست بمخطيء إن كان غياً) (الكامل للمبرد هامش رغبة الأمل، ج ۷)

۲- (وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۲۶۹).

از آنچه گذشت روشن می شود لقب «رافضه» - که برخی نویسندگان عادت دارند شیعیان را چنین بنامند - در زمان های بعد پدید آمد و عللی نیز دارد که بازگو خواهیم کرد: این لقب را در دوران امویان به شیعیان دادند، لذا برخی نوشته ها، رافضه را بخشی از شیعیان معرفی می کند نه تمام آنها. از جمله این نوشته ها:

۱. محمد مرتضی زبیدی در کتاب «تاج العروس» می گوید: لشکریانی که فرمانده خود را ترک نمایند را «روافض» گویند. هر گروه از ایشان را «رافضه» می نامند. «رافضه» به گروهی از شیعیان نیز اطلاق می شود. اَصْمَعی می گوید: گروهی از شیعیان را رافضه نامیدند چون ابتدا با زید فرزند علی بن الحسین (علیه السلام) بیعت کردند سپس به او گفتند که از شیخین بیزاری بجو. ولی وی نپذیرفت و به آنها گفت: آن دو، وزیر جدم پیامبر بودند. پس از این جریان زید را ترک کرده و از اطراف او پراکنده شدند. (۱)

۲. اسماعیل بن حماد الجوهری در کتاب «الصحاح» مطلبی در مورد واژه «رفض» می نویسد که عین مطلب زبیدی است و گویا از او نسخه برداری کرده است. (۲)

ص: ۶۵

۱- تاج العروس، ج ۵، ص ۳۴.

۲- صحاح الجوهری، ج ۳، ص ۱۰۷۸.

۳. قاضی عیاض در کتاب خود «ترتیب المدارک فی اعلام مذهب مالک»، میان شیعیان و «رافضه» فرق نهاده است. وی هنگام مقایسه مذهب مالک با دیگران می نویسد: «مذهبی مسالمت آمیز چون مذهب مالک نیافتیم. بقیه مذاهب فرقه های جهیمیه، رافضه، خوارج، مرجئه و شیعه دارند مگر این مذهب که هیچ یک از این بدعت ها را ندارد.» (۱۱)

واضح است که این نویسنده «رافضه» را غیر از «شیعه» می داند بنابراین آنها را بر یکدیگر عطف کرده است از این نوشته و دیگر نوشته های متکلمین روشن می شود که اصطلاح «روافض» همان معنای لغوی خود را دارد یعنی به لشکریانی گفته می شود که فرمانده خود را رها کرده باشند. تطبیق این معنی بر یاران زید نیز از باب تطبیق کلی بر مصادیق است که امری طبیعی است. اما آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد این است که یاران زید از او بیزاری جستن از شیخین را خواسته اند. این امر بنا به دلایلی محل تأمل است:

۱. افرادی که از زید، بیزاری از شیخین را طلب کرده اند، اگر شیعه باشند باید زید را با اصرار زیاد یاری می کردند؛ زیرا آینده آنها به پیروزی زید بستگی داشت. اگر زید شکست بخورد همه آنها قتل عام می شدند چون دشمنان آنها امویان اند که با تهمت دوستداری آل ابی طالب، مردم زیادی را به قتل رسانده اند. پس چه چیزی باعث شد که آنها تشنج آفرینی کنند و از نزد زید پراکنده شوند. تا این که باعث شکست خوردن انقلاب او و در نهایت موجب به شهادت رسیدنش به دست امویان گردند. پس حتماً این افراد شیعه نبوده اند. بلکه افرادی

ص: ۶۶

که محققانه در میان لشکریان زید وارد شده تا تشنج آفرینی نموده و بر جنبش زید چیره شوند.

۲. بر فرض اگر هم فرقه ای وجود داشته باشد که شیخین را «رفض» و ترک کرده باشند. اما چرا تنها پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را به این وصف می خوانند تا جایی که لقب مسلم آنها شده است. حال آن که شافعی در ابیات مشهور خود چنین می گوید:

ای مرد سواره در «محصب» از سرزمین منی،

توقفی نما و میان جمعیت فریادی بزن سحرگاه،

هنگامی که حاجیان چون رود خروشان فرات به سوی منی سرازیر شوند

فریاد بزن: آیا دانستید که تشیع مذهب من گشته است و هیچ گاه از این اعتقاد روی گردان نخواهم گشت.

اگر عشق به خاندان اهل بیت را رفض می نامید،

پس جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.

بیت آخر را زبیدی در کتاب «تاج العروس» ماده «رفض» آورده است (۱) و سایر ابیات را در شرح حال امام شافعی در سایر کتاب ها می توان یافت.

عبارت امام شافعی که می گوید: «اگر عشق به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) را «رفض» نامند...» دلالت می کند که نیت های پلیدی وجود دارد تا این لقب را مختص شیعیان سازد تا آنها را بدنام کند و در معرض کینه توزی دشمنان قرار دهد. مثال های دیگری نیز وجود دارد که در آینده نزدیک بازگو خواهیم کرد. مثال هایی که از ضربه زدن به تشیع با هر وسیله ای خبر می دهند.

ص: ۶۷

۳. ممکن است این اشکال وارد شود که: شکی نیست، گروهی از شیعیان وجود دارند که به صحابه ناسزاگویی می کنند حال آن که مدعی هستید شتم و دشنام گویی مورد پذیرش مذهب تشیع و امامان آن نیست. برای این که به این اشکال جواب دهیم، باید علل و اسباب این عملکرد را بررسی کنیم. علل و اسبابی که موجب این عکس العمل شدید شده اند عبارتند از.

اسباب شتم

الف) دستگیری و شکنجه سخت شیعیان که موجب نسل کشی آنها گردید. همچنین کشتن آنها با گمان و اتهام، جنگ اقتصادی، قطع سهمیه شیعیان از بیت المال، قرار دادن مالیات سنگین بر دوش ایشان، کنار گذاشتن آنها از نظر سیاسی و اجتماعی و موارد دیگر که تنها با رجوع به تاریخ امویان و مطالعه عملکرد آنها در کوفه و سایر شهرهای شیعه نشین می توان چندین مورد دیگر را یافت.

کسی که در این موارد تحقیق نماید، خواهد دید که وضع شیعیان به کجا رسیده بود. همچنین خواهد یافت که والیان و کارگزاران سنگدل اموی تا چه اندازه از پستی رسیده بودند که حتی حیوانات وحشی از آن حد به دورند و همچنین در عهد عباسیان. (۱)

این بیدادگری و فشار مضاعف مستلزم عکس العملی برای برون رفت از این وضعیت می شود که گاهی این عکس العمل ها به صورت شتم و ناسزاگویی بروز می کند. البته نمی خواهیم این عکس العمل را با این دلیل توجیه کنیم [اما واقعیت این است].

ص: ۶۸

۱- (مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲ و ص ۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴۴.

ب) پایه گذار دشنام و شتم، خود امویان هستند؛ زیرا علناً بر منابر خود به مدت هشتاد سال به شتم و سب امام علی (علیه السلام) و خاندان اهل بیت (علیهم السلام) پرداختند. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا جایی که تلاش عمر بن عبدالعزیز - خلیفه خوش نام اموی - برای برداشتن این پدیده به نتیجه نرسید. سیاست امویان به ویژه معاویه این بود که کودکان بر شنیدن شتم علی بزرگ شوند و جوانان پیر گردند. البته این عملکرد، عکس العمل هایی به دنبال داشت.

آن چه که حل این معضل را مشکل می نماید کج فکری برخی از بزرگان اهل تسنن است. به عنوان نمونه، ابن تیمیه کتابی را به نام «الصارم المسلول فی کفر من شتم الرسول أو أحد اصحاب الرسول» یعنی «شمشیر کشیده شده، در اثبات کفر کسی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از صحابه پیامبر دشنام دهد»، می نویسد و ادله فراوانی در اثبات کفر ناسزاگویان می آورد، اما با وجود این که سیره امویان را خوب می داند هیچ گاه معتقد به کفر آنها نشده است. امویانی که همواره به ناسزاگویی به علی (علیه السلام) و خاندانش می پرداختند. علی (علیه السلام) آن بزرگ مردی که تمام وجودش را در خدمت اسلام و مسلمین قرار داد چرا شاتمین او کافر نباشند؟ البته توجیه این دانشمندان را خواهی دید که این بد دهنان توبه کردند و خدا آنها را آمرزید و کار تمام شد!!

مثال دیگر: یزید بن معاویه به مدت سه سال حکومت کرد. در سال اول حکومتش امام حسین (علیه السلام) را به شهادت رساند و خاندانش را به اسارت برد و شیرخواران آنها را کشت و کارهایی کرد که قیصر و کسری نکردند.

در سال دوم ده هزار مسلمان و هفتصد تن از صحابه حافظ قرآن را قتل عام نمود و مدینه را به مدت سه روز بر لشکریان خود مباح کرد تا دست به هر جنایتی

بزنند. به نوامیس مردم تعرض کرده و کودکان را به طرز فجیعی به قتل برسانند. حتی نقل کرده اند، سرباز شامی طفل شیرخوار را از سینه مادرش جدا می کرد و چنان به دیوار می زد که مغز او متلاشی می شد. سپس مردم را بر بیعت با خود مجبور ساخت میان اهل مدینه رعب و وحشت انداخت و شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

را به برکه هایی از خون و تپه هایی از جسد های قطعه قطعه شده تبدیل کرد.

در سال سوم، منجنیق ها را بر کعبه مسلط ساخت، آن را تخریب کرد و سوزاند. ستون های آن را متلاشی کرد و کشتار و خون ریزی را به داخل مسجد الحرام کشاند. تمام این وقایع را «تاریخ الخمیس» دیار بکری، طبری، ابن اثیر، مسعودی در مروج الذهب و دیگران در حوادث سال های ۶۰ تا ۶۳ هجری قمری به تفصیل شرح داده اند. با تمام این جنایات، عده ای از علمای اهل تسنن را می یابید که مبارزه و شورش علیه یزید را تخطئه کرده و جایز نمی دانند. و نافرمانی او را فتنه گری می شمارند تا جایی که امام حسین (علیه السلام) را نیز تخطئه کردند. گویا وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حسن و حسین (علیه السلام) سرور جوانان بهشتند، نمی دانست که بر یزید قیام خواهد کرد و نیز وقتی که می فرماید: حسین (علیه السلام) و یارانش بدون محاسبه وارد بهشت می شوند(۱)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گمان

نمی کرد که بر یزید خواهد شورید. خدایا قوم ما را هدایت کن.

و گویا ابن عربی مالکی، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آینده امور آگاه تر بوده که این چنین راه درست زیستن را به امام حسین (علیه السلام) می آموزاند و دستور می دهد که امام باید از یزید پیروی می کرد. ببینید دنیا تا چه اندازه پست است.

ص: ۷۰

(۱- تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۴۷.

امام غزالی - که درنگی در تفکرات او خواهیم داشت - ، با این که دهها نسخه از کتاب های سیره و تاریخ نزد خود دارد، که همگی بر جنایات یزید و عملکرد زشت او تأکید می کنند باز درباره لعن کردن او، در کتاب احیاء العلوم می نویسد: «اگر گفته شود: آیا لعن فرستادن بر یزید جایز است؟ چون که امام حسین (علیه السلام) را به قتل رسانده یا دستور آن را داده است. جواب خواهیم داد که: اتهامی که ثابت نشده است را نمی توان به افراد نسبت داد زیرا اساساً ثابت نشده است که او قاتل یا دستوردهنده بوده است چه رسد به جواز لعن او؛ چون متهم کردن مسلمانی به گناه بدون تحقیق و بررسی جایز نیست. تا این که می نویسد: اگر گفته شود: «لعنت خدا بر قاتل امام حسین (علیه السلام) یا بر دستوردهنده قتل او باد» چطور؟ می گوییم: صحیح آن است که بگوییم «قاتل امام حسین (علیه السلام) اگر مُرد و توبه نکرد، لعنت خدا بر او باد.» (۱)

به خدا قسم ای خواننده محترم! آیا می توانی اعصاب خود را در مقابل مطالب این شخص آرام نگه داری؟ آیا تمام این کتاب های سیره و تاریخ که نزد مسلمانان است و بر مباشرت و دستور یزید به قتل امام حسین (علیه السلام) تصریح دارد این امر را ثابت نمی کند و یزید را محکوم نمی سازد؟ یا اینکه نزد غزالی، یزید و امثال او که قاتلان انبیا و فرزندان انبیا هستند از کسانی اند که توفیق توبه پیدا می کنند؟

بله تمام این شواهد، محکومیت یزید را نزد غزالی ثابت نمی کند اما خوابی را که دیده با خدا جلسه ای برقرار ساخته و خداوند دستش را در دست او قرار داده و با وی سخن گفته و از انوار خودش بر او افاضه کرده است و خرافاتی دیگر از این قبیل، نزد او ثابت است. (۲)

ص: ۷۱

۱- (احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۷۶).

۲- (الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۱۶۱).

صاحب «مفتاح السعادة» می نویسد: «ابوبکر نساج وقتی که غزالی را در قبر نهاد با حالتی دگرگون از قبر خارج شد. در این باره از او پرسیدند، جواب داد: دست راستی دیدم که از جهت قبله خارج شد. صدایی شنیدم که دست محمد غزالی را در دست سید مرسلین بگذار.» (۱۱) این چنین مواردی به راحتی اثبات می شود ولی تمام کتاب های تاریخ، محکومیت یزید را اثبات نمی کنند؟ کار به جایی می رسد که اهل بیت (علیهم السلام) را به بیراهه رفتن متهم می سازند، چه رسد به این که در مقابل ناسزاگویی علیه آنها، عکس العمل نشان دهند.

ابن خلدون در مقدمه خود می نویسد: اهل بیت، به سبب مذهب و عقایدی که مطرح کرده و فقه خاصی که بدعت نهاده اند به بیراهه رفته اند. فقهی که مبتنی بر نکوهش صحابه، اعتقاد به عصمت ائمه و عدم جواز مخالفت آنها است. حال آن که تمام این عقاید بی اساس است.

ابن خلدون این سخنان را می گوید در حالی که سخنان فراوانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد اهل بیت نزد خود دارد. روایاتی که مانند ابن حجر نیز در صواعق خود نقل می کند: «در میان هر نسل از ائمه افراد عادلی از اهل بیت وجود دارند که دین را از تحریف گمراهان، فرقه سازی باطل گرایان و تأویل جاهلان محفوظ می دارند. آگاه باشید که امامان شما پیشگامان شما به سوی پروردگارتان هستند، پس دقت کنید چه کسانی را نزد خدای خود پیشگام می فرستید.» (۲) و همچنین روایتی که حاکم در مستدرک نقل کرده است نیز دیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

هر کس بخواهد مثل من زندگی کند و مثل من بمیرد و وارد بهشت

ص: ۷۲

۱- همان.

۲- (الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۲۸).

گردد - بهشتی که خدا به من وعده داده که همان بهشت خلد برین است - ولایت علی (علیه السلام) و خاندانش را بعد از من بپذیرد؛ زیرا آنها شما را از هدایت خارج نخواهند ساخت و به گمراهی نخواهند برد. (۱۱)

با تمام این روایات باز هم به نظر ابن خلدون متعصب، اهل بیت گمراه و بدعت گذارند. خدا گواه است که من این مثال ها را می آورم تا این زخم چرکین چندین ساله را نشان دهم که چگونه باعث تشنج میان مسلمانان شده است. البته آوردن این موضع گیری ها، گاهی سبب عمیق تر شدن اختلافات می شود اما نویسندگان و پژوهشگران مسئولند تا این مطالب را محکوم کنند. مطالبی که نویسندگان آنها رفته اند ولی نوشته های آنها بلای جان مسلمانان شده است. عجب آن است که نویسندگان در قبال ابن خلدون ساکتند با این که می دانند ادله فراوانی وجود دارد که ثابت می کند اهل بیت (علیهم السلام) ادامه دهنده راه محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) هستند.

علاوه بر آن سنت هایی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) نقل می شود به آن عمل نمی شود حال آن که به دنبال بدعت ها و استحساناتی می روند که از دیگران نقل می شود. به عنوان نمونه حذف کردن عبارت «حی علی خیر العمل» از اذان، با این که جزء اذان بودنش از راههای مختلف اثبات شده است. صاحب مبادئ الفقه در این باره می گوید: کیفیت اذان عبارت است از: «الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حی علی الصلاة حی علی الفلاح، حی علی الفلاح، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله».

ص: ۷۳

این شکل از اذان مورد اتفاق بصری ها و کوفی هاست. اهل شام و مصر نیز از ایشان تبعیت کرده اند. نظر اهل حجاز، زیدیه و مالکی ها این است که کلمه «الله اکبر» در ابتدای اذان دو مرتبه باید باشد نه چهار مرتبه. نظر اهل مدینه هم چنین است. اما عبارت «الصلاه خیر من النوم» از عبارت های اذان شرعی نیست. در کتاب «تیسیر الوصول» از مالک نقل شده است که مؤذن صبحگاه نزد عمر آمد تا وی را برای نماز بیدار کند. وقتی او را در حال خواب دید به او گفت: «الصلاه خیر من النوم»؛ «یعنی نماز از خواب برتر است». عمر نیز به او دستور داد تا این عبارت را در اذان صبح قرار دهد. لذا ابوحنیفه معتقد است که این عبارت باید پس از اتمام اذان آورده شود چون جزء سنت شرعی نیست.

عقیده پیروان اهل بیت این است که عبارت «حی علی خیر العمل» میان «حی علی الفلاح» و «الله اکبر» قرار دارد. استدلال ایشان از کتاب های اهل تسنن این است: بیهقی در سنن خود نقل می کند که امام علی بن الحسین زین العابدین در اذان پس از حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل می گفتند و می فرمود این اذان نخستین است.

در شرح تجرید مثل این روایت را از ابن ابی شیبہ نقل می کند و می افزاید: معنای سخن ایشان که می فرماید: «این اذان نخستین است» این است که اذان مسلمانان در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین بوده است. روایت دیگری نیز از ابن عمر نقل می کند: ابن عمر گاهی عبارت «حی علی خیر العمل» را در اذان خود می افزود. بیهقی نیز این روایت را از ابن عمر نقل کرده است.

ابن الوزیز از محب طبری شافعی در کتاب «احکام الاحکام» خود چنین نقل می کند: عبارت «حی علی خیر العمل» در اذان را صدقه بن یسار از ابن امامه از

سهل بن حنیف، نقل کرده می گوید: سهل هنگام اذان گفتن: حی علی خیر العمل را می گفت. سعید بن منصور نیز این مطلب را نقل نموده است. همچنین ابن حزم در کتاب «الاجماع» از ابن عمر روایت می کند که وی «حی علی خیر العمل» را در اذان می گفت.

علاء الدین مغلطای حنفی در کتاب «التلویح» در شرح الجامع الصحیح می نویسد: اما ذکر «حی علی خیر العمل» در اذان را ابن حزم از ابن عمر و ابو امامه از سهل بن حنیف نقل کرده اند که این دو در اذان خود این ذکر را می گفته اند. علی بن الحسین نیز چنین بوده است. سعدالدین تفتازانی در حاشیه خود بر شرح عضدی - شرحی که بر مختصر الاصول ابن حاجب نوشته شده است - می گوید: ذکر «حی علی خیر العمل» در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است ولی عمر اصرار داشت که مردم را از این عبارت منصرف کند؛ چون می ترسید مردم جهاد را رها ساخته و تنها به نماز پردازند.

ابن حمید در کتاب «التوضیح» خود می نویسد: رویانی می گوید: شافعی فتوای مشهوری در جواز گفتن «حی علی خیر العمل» دارد. بسیاری از علمای مالکی، حنفی و شافعی نیز فتوا داده اند که این عبارت از اجزاء اذان است.

زرکشی در بحر المحيط می نویسد: برخی عبارات اذان مورد اختلاف واقع شده است ابن عمر - بزرگ فقیهان اهل مدینه - معتقد است که اذان خود عبادت مستقل است و عبارت «حی علی خیر العمل» هم از اجزاء آن است. (۱)

بعد از ذکر این مطالب مستدل و مستند از روایات اهل تسنن، سؤال می کنیم:

ص: ۷۵

۱-) تمام این بخش از مطالب را از کتاب مبادئ الفقه محمد سعید العوفی، ص ۵۲ نقل کرده ام، چ دمشق، نوبت ۳، ۱۹۷۷ هـ - .

چرا نباید به روایات با سندهای صحیحی که به اهل بیت (علیهم السلام) می رسد، عمل نشود. با این که ایشان محل رحمت الهی و خانه های آنها جایگاه وحی و دل هایشان مخزن علم نبوی است. آیا جای تعجب نیست؟!

در حالی که فتواهایی از دیگران می یابیم که به هیچ وجه قابل توجیه نیست. با این حال به آنها عمل می شود و به عنوان مدرک و سند تلقی می گردد. آیا این امور جز این است که - والعیاذ بالله - دوری از اهل بیت (علیهم السلام) است. خاندانی که به تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) همتای قرآن هستند. به عنوان نمونه: بعضی از فقهای اهل تسنن فتوی داده اند که انسان اگر عمداً نمازش را نخواند، قضای آن واجب نیست. (۱) اما اگر آن را فراموش کند باید قضا کند البته ممکن است این فتوی مطابق نظریه ای باشد که می گوید کافر مکلف به فروع دین نیست و چون تعمید در ترک نماز به نوعی دلالت بر کفرورزی و عدم ایمان می کند پس این فرد اساساً کافر است و مکلف نیست. اما به هر صورت این فروع دلیل محکمی ندارند.

ص: ۷۶

(۱) نیل الاوطار، شوکانی، ج ۲، ص ۲۷، چ مصر، ۱۹۵۲ م.

• ایرانی بودن تشیع

• ایرانی بودن تشیع در گفتار محققان

• ریشه یابی پیدایش تشیع و دیدگاه های مختلف محققان

• امامان شیعه

• جایگاه لغت عربی در مذهب اسلامی

• اتهام ایرانی بودن تشیع و دلایل آن

ص: ۷۷

پیرامون این موضوع بحث های فراوانی شده که همگی قصد محدود کردن تشیع را دارند. مخالفان تشیع و به دنبالشان خاورشناسان و شاگردان پرورش یافته آنان - که هر یک هدفی را دنبال می کنند - این قضیه را از مسلمات شمرده اند و تمام تلاش خود را برای تثبیت این مدعی در اذهان مردم، به کار بستند و با اسباب گوناگون در صدد بر آمدند تا قالب و محتوای تشیع را ایرانی جلوه دهند. با این که این ادعا را بسیار سست و از قبیل عیب جویی کردن مردم است به همان عیبی که خود دارند. عجیب آن است که تاکنون شنونده چنین سخنان هستیم با این که حقایق آشکار گشته و معارف توسعه یافته است. به دلیل اهمیت این موضوع به تفصیل وارد آن خواهیم شد.

معنای لغوی تشیع، یاری رساندن و پیروی کردن است. معنای اصطلاحی آن نیز اعتقاد

داشتن به یک سری عقاید و تفکرات خاص است. حال که چنین است چگونه ایرانی بودن تشیع را تصور کرده اند.

برای روشن شدن مطلب و اثبات صحت و سقم این ادعا، به چند امر اشاره می کنیم:

اول این که محتوای تشیع همان محتوای اسلام است و هر گونه تعالیمی که با تعالیم اسلام همخوانی نداشته باشد، تشیع از آن بیزار است؛ زیرا منابع استنباط

احکام، نزد شیعیان چهارتاست که به ترتیب ذکر می کنیم:

الف) قرآن کریم: و آن کتابی است که محتوا، الفاظ و چینش آن از طرف خداوند نازل شده و به عنوان قرآن معتبر گشته است. قرآن همین کتابی است که در دست مسلمانان است و منزّه از کاستی و تحریف است. کتابی است که به هیچ وجه باطل در آن راه ندارد. کلمات و حروف آن از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تاکنون با تواتر قطعی به دست ما رسیده و در زمان خود ایشان جمع آوری شده است. جبرئیل نیز در هر سال تمام قرآن را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه می کرد.

ب) سنّت شریف: شامل سخن، فعل و تأیید معصوم است که البته باید راه درست و به وسیله راویان عادل و مورد وثوق به ما رسیده باشد. سنت امری است که بدون آن نمی توان به احکام الهی دست یافت. قرآن نیز حجیت آن را اثبات نموده است به دلیل آیه:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}. (۱)

آنچه را پیامبر برای شما آورده بپذیرید و اجرا کنید و آن چه را نهی کرده خودداری نمایید.

ج) اجماع: آن است که به طور ضمنی کشف از قول معصوم کند. چه اجماع کنندگان کم باشند یا زیاد. همچنین چه اجماع را به عنوان دلیل مستقل در مقابل کتاب، سنت و عقل بشماریم یا تنها حاکی و کاشف از قول معصوم بدانیم. ادله حجیت آن هم به تفصیل در کنار کتاب، سنت و عقل شرح داده شده است.

د) دلیل عقل: اگر در مسئله ای روایت صریح نبود یا میان ادله تعارض برقرار

ص: ۸۰

شد به قواعد عقلی رجوع می شود. البته جای تفصیل نیست ولی خلاصه این است که: دلیل عقلی همان ادراکی است که عقل از حسن و قبح برخی افعال دارد و ملازم با آراء همه عقلاء باشد. البته چنین ادراکی نتیجه پرورش شایسته عقل است. از آن جا که شارع خود سرور عاقلان است، دستیابی به حکم قطعی عقل، دستیابی به حکم قطعی شارع هم هست. قطع و یقین نیز بالاترین حجت هاست.

به سبب اهمیت این ادله و شناخت تفصیلی آنها، خواننده را به مطالعه کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده اند، دعوت می کنم. (۱۱)

این منابع چهارگانه تشریح، چارچوب شریعت اسلامی را تشکیل می دهند و مورد اتفاق نظر تمام مسلمانان است. البته در برخی موارد اختلافاتی جزئی وجود دارد. حال که این منابع، منابع تشریح امامیه هم هستند پس چرا تشیع را ایرانی می دانند؟

بسیار بعید است؛ که منظور این پژوهشگران از فارسی بودن تشیع این باشد که محتوای فکری تشیع فارسی و ایرانی است؛ زیرا هیچ کس تصور نمی کند که احکام شرعی الهی با قومیت خاصی گره خورده باشد. پس باید به دنبال فرض های دیگری باشیم که خود این آقایان مطرح کرده اند.

فرض دیگر این است که: مفاهیم مشخصی در فرهنگ و تمدن ایرانیان وجود دارد که همراه با معانی اصطلاحیشان به تشیع منتقل شدند. این نقل و انتقال توسط ایرانیانی صورت گرفت که تشیع را خوب درک نکرده اند. برخی نیز تصور کردند که این مفاهیم جزو عقاید تشیع است و همین طور بین گذشتگان و معاصران متداول شده است.

ص: ۸۱

۱- (مانند: الاصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۲۷۹ - ۳۰۰؛ اصول الفقه المظفر، ج ۳، ص ۳۳۸ به بعد؛ البیان، سید خویی بحث «صیانه القرآن عن التحریف».)

این فرض را بسیاری اشخاص مطرح کرده اند که نام خواهیم برد. اما در خصوص این فرضیه به چند امر اشاره می کنیم:

الف) این اشکال - بنابر این که محتوای آن صادق باشد - بر متن دین اسلام نیز وارد است؛ زیرا تمام کسانی که درباره فرهنگ و تمدن اسلامی به ویژه تمدن صدر اسلام پژوهش و قلم زنی کرده اند، معتقدند صدر اسلام زمانی بود که محتوای عقیده اسلامی در آن سامان یافت و تفکرات وارداتی فراوانی از امت های مختلف به این رود روان سرازیر گشت. امت های تازه مسلمانی که هنوز عادات، رسوم، منش و تفکرات قبلی خود را رها نکرده و به همراه خود وارد تعالیم اسلام نمودند. رومی ها، ایرانیان، چینی ها و عبری زبانان همگی چنین بودند. شاید یهودیان بیشترین تأثیر را بر فرهنگ اسلامی به جای گذاشتند چون آثار روحیه آنها را در بسیاری از میادین می یابیم؛ آن هم به خاطر این که به صورت ویژه در تفسیر و قصه های قرآن وارد شدند؛ چون ایشان اهل کتاب هستند، تورات را حفظ کرده و از سرگذشت امت های پیشین آگاهی داشتند. البته این معلومات با افسانه های فراوانی هم همراه بوده است و چون که ساکنان حجاز خلاء فکری، فرهنگی و دینی فراوانی داشته اند، یهود نقش مهمی در پر کردن این خلاء ایفا کردند. به ویژه تفکر سنی مذهب که سعی کرد این ننگ را از خود دور ساخته و به تشیع نسبت دهد. آن هم از طریق ساختن شخصیتی خیالی به نام عبدالله بن سباء که ساختگی بودن این شخصیت را اثبات خواهیم نمود. به هر صورت تحقیق اصولی و دقیق نشان می دهد که قضیه عکس آن چیزی است که به تشیع نسبت داده اند.

نظریات یهود از طریق کعب احبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و دیگران وارد تفکر اسلامی گردیده و در کتاب های تفسیر، حدیث و تاریخ جای گرفته

است که آثار آن را در تعالیم مختلف اسلامی می‌یابیم. یک محقق می‌تواند این مطلب را در کتاب‌های فراوانی بیابد. کتاب‌هایی چون تاریخ طبری و تفسیرش جامع البیان، صحیح بخاری و دیگر کتاب‌هایی که در وقت مناسب به آنها خواهیم پرداخت، برای نمونه بخش جالبی از تفسیر طبری را نقل خواهیم کرد که علت دشمنی انسان با مار را ریشه‌یابی کرده است. طبری این مطلب را از وهب بن منبه هنگام تفسیر آیه ۳۶ سوره بقره، مطرح می‌کند. آیه‌ای که می‌گوید:

أَقْلَنَّا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...}

گفتیم از بهشت فرود آید شما دشمن یکدیگرید ...

طبری در آن جا می‌نویسد: گمان می‌کنم سبب دشمنی ما و مارها آن است که علما گفته‌اند؛ علمای ما گفته‌اند که مار باعث ورود ابلیس در بهشت گردید بعد از این که خدا او را از آن بیرون راند و همین‌طور این داستان عجیب را ادامه می‌دهد. بهتر است هر کس که ادامه آن را بخواهد به تفسیر ایشان مراجعه نماید. (۱)

همین طبری در تاریخ خود می‌نویسد: قوچ یا گوسفندی که حضرت ابراهیم برای فرزندش اسماعیل ذبح نمود همان است که فرزند آدم آن را قربانی کرد و از او پذیرفته شد. (۲)

داستان‌های دیگری نیز در تاریخ خود نقل می‌کند که آثار یهود در آنها هویدا است. از جمله می‌گوید: حضرت اسحاق با زنی ازدواج کرد پس از مدتی به

ص: ۸۳

(۱) تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۳۴.

(۲) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۴۲؛ اگر یک قوچ - طبق تفکر اهل تسنن - بتواند چنین عمر طولانی‌ای داشته باشد، پس چرا بر ما اشکال می‌گیرند اگر بگوییم شخصی بیش از هزار سال تاکنون زنده مانده است ولی اشکال نمی‌گیرند بر کسی که می‌گوید یک قوچ هزاران سال زنده مانده است.

دو فرزند پسر باردار شد. وقتی که می خواست آنها را به دنیا بیاورد دو فرزند در شکم مادر به جنگ با هم پرداختند «یعقوب» می خواست قبل از برادر خود «عیص» بیرون بیاید ولی «عیص» نمی پذیرفت تا این که عیص به یعقوب گفت: اگر قبل از من خارج شوی به صورت نامناسب از شکم مادر خارج خواهم شد و او را خواهم کشت. سرانجام یعقوب متقاعد شد و پس از برادر خود به دنیا آمد. اولی را «عیص» نامیدند چون معصیت کرد و دومی را یعقوب چون در پی (و عقب) عیص آمد. وقتی این برادران بزرگ شدند عیص نزد پدر و یعقوب نزد مادر محبوب تر بود. عیص به شکار می رفت. وقتی حضرت اسحاق نابینا شد روزی به عیص گفت: فرزندم شکاری برایم بیاور تا از گوشت آن بخورم سپس نزدیک شو تا دعایی برایت کنم. موهای عیص پرپشت بود حال آن که برادرش یعقوب موهای کمی داشت. عیص به شکار رفت. مادر یعقوب به او گفت: گوسفندی را بکش و گوشت آن را کباب کن و پشم آن را بپوش و به نزد پدر برو تا برایت دعا کند. وقتی که اسحاق دستی بر سر یعقوب کشید پرسید: که هستی؟ گفت: من عیص هستم. اسحاق گفت بله عیص را لمس می کنم ولی بوی یعقوب می یابم. مادر گفت: او عیص است برایش دعا کن...! نمی دانم چگونه حضرت اسحاق صدای فرزندان خود را تشخیص نمی داد؟ این چه مادری است که با دروغ درخواست دعا برای فرزندش می کند؟ این چه خاندان نبوتی هستند که چنین دروغ می گویند؟ کدامین اسم مشتق مانند یعقوب، اسحاق یا عیص است که نتوان امثال این خرافه ها و خزعلات را از آنها استفاده کرد؟

در میان نقل های امام بخاری نیز، اسرائیلیات فراوانی یافت می شود. به عنوان نمونه: بخاری از ابوهریره نقل می کند که: «هیچ بشری به دنیا نمی آید مگر این که شیطان در روان او نفوذ می کند. در اثر این شیطان زدگی است که با حالت گریه و

فریاد متولد می شود مگر حضرت مریم و فرزندش» (۱). نمی دانم اگر این فضیلتی باشد پس چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن محروم ماند. حال آن که او سرور انبیاست. اگر هم فضیلتی نیست چه نیازی به ذکر آن است؟ گناه سایر انبیا چیست که شیطان زده به دنیا می آیند؟!

همچنین وی از عایشه - ام المؤمنین - نقل می کند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد جادوی جادوگران قرار گرفت تا جایی که خیال می کرد کاری را انجام می دهد حال آن که انجام نمی داد. (۲)

داستان حضرت موسی (علیه السلام) را نقل می کند که فرشته مرگ برای قبض روح نزد او آمد. موسی مشتکی به چشم عزرائیل زد و چشم او را کور کرد. سپس در ادامه می گوید: خداوند به ملک الموت فرمود: ای ملک الموت! به سوی موسی برگرد و به او بگو تا دست خود را بر پوست گاو نری بکشد؛ زیرا که در ازای هر مویی که به دستش برسد یک سال عمر به او می دهد. (۳)

در واقع این کار عجیبی است؛ زیرا کف دست ممکن است تا پنج هزار مو از موهای آن پوست گاو را لمس کند، در حالی که سال های عمر حضرت موسی (علیه السلام) در تاریخ معروف است. حال یا باید روایت را تکذیب کنیم یا تاریخ را.

بخاری پس از جریان جادو شدن پیامبر و این که مدتی خیال می کرد کاری انجام می دهد و در واقع انجام نداده است، که از عایشه نقل کرده بود می افزاید: عائشه می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خداوند مسئله ای پرسیدم پس از این که

ص: ۸۵

۱- بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲- بخاری، ج ۴، ص ۱۲۲.

۳- بخاری، ج ۴، ص ۱۵۷.

جواب گرفتم دو مرد نزد من آمدند یکی کنار صورتم نشست و دیگری کنار پاهایم. یکی به دیگری گفت بیماری این مرد چیست؟ دیگری جواب داد: جادو شده است. گفت: چه کسی او را جادو کرده است. جواب داد: لیبید بن عاصم... تا این که اثر آن جادو پس از مدتی برطرف شد. (۱)

معنای این روایت این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دچار فراموشی یا دوگانگی شخصیت شده است. آن گاه نمی دانم در آن مدت وضعیت وحی چه حالتی داشته است. اگر چنین اموری را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) روا بدانیم چه اطمینانی به وحی خواهد ماند. به هر حال مسئولیت این روایت را بر دوش ام المؤمنین و بخاری قرار می دهیم. از قبیل این روایات در کتاب بخاری بسیار است از جمله در کتاب استئذان باب بدء السلام در صحیح بخاری آمده است: ابوهیره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: خداوند آدم (علیه السلام) را به گونه خویشت آفرید - حتماً منظور به گونه خدا آفرید چون آدم قبل از خلقت شکل و صورتی نداشته تا بگوییم خداوند آدم را به صورت خود آدم آفرید - که طولش شصت ذراع بود. سپس به او دستور داد: برو نزد آن ملائکه ای که نشسته اند و سلام کن و بین چه جوابی می دهند و جوابی که داده اند بدان که این همان تحیت تو و فرزندانت خواهد بود. آدم به آنها گفت: السلام علیکم؛ جواب دادند: السلام علیک ورحمة الله. عبارت «ورحمة الله» را افزودند تا هر کس وارد بهشت شود باید به شکل آدم باشد. از آن زمان تاکنون مردم در حال نقصان اند. (۲) از این قبیل روایات بی معنا فراوان است. شگفت آن است که با وجود این همه تفکرات عجیب و به دور از تعالیم اسلامی

ص: ۸۶

۱- بخاری، ج ۸، ص ۱۸.

۲- بخاری، ج ۸، ص ۵۰.

که با تجسیم خداوند و بدعت گذاری همراه است کسی را نیافتیم که صاحبان این فکر را به خاطر نقل این اسرائیلیات در تعالیم اسلامی به خروج از اسلام یا یهودیت متهم سازد. حال آن که اگر کسی شیعه شد و برخی تفکرات پیشین خود را با خود داشت فوراً او را به یهودیت یا نصرانیت متهم می سازند. با این که تبعات هر تفکر ناشایستی به عهده صاحبان آن است. همین طور که گفتیم هر آن چه که با اسلام هماهنگ نیست، تشیع از آن بیزار است.

بر

فرض، عقایدی هم باشد که ایرانیان آنها را وارد تشیع کردند: مثل عقیده تعیین پادشاهان که آن را حق الهی می دانستند و شیعیان نیز نسبت به ائمه همین عقیده را دارند - البته با وجود اختلاف در دو دیدگاه - یا هر عقیده مشترکی که میان تفکرات مختلف پیدا می شود، ولی باید دانست که این عقاید مشترک هیچ گاه آسیبی به اصول و ریشه های یک عقیده نمی رساند. مادامی که اسلام در چارچوب اصول اصیل خود نزد شیعه محفوظ است. اصولی که اگر آن اصول و پایه ها نزد کسی باشد به او مسلمان اطلاق می شود. ما می دانیم تمام عقایدی که هویت یک مسلمان را تشکیل می دهد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به

ما رسیده است. خود بخاری از انس روایت می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس مثل ما نماز بخواند و رو به قبله ما کند و از حیوان ذبح شده ما بخورد او مسلمان است و تحت پیمان خدا و رسولش قرار می گیرد. هیچ گاه پیمان خدا را در حق او نشکنید. همچنین از علی (علیه السلام) روایت می کند که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز خیبر پرسید: برای چه چیزی با این مردم بجنگیم؟ فرمود: «با آنها پیکار کن تا «أشهد أن لا اله الا الله و محمداً رسول الله» را بگویند. اگر شهادتین را گفتند جانشان محترم و ریختن خونشان حرام می گردد.» (۱)

ص: ۸۷

۱- صحیح مسلم، ج ۲، باب فضائل علی؛ بخاری، ج ۳، باب غزوه خیبر.

امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) می فرماید: اسلام، شهادت به وحدانیت خداوند و تصدیق به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

با این عقیده خون‌ها محترم، ارث‌ها ثابت و ازدواج‌ها سامان می‌پذیرد. توده مردم هم بر همین امر ظاهری هستند. (۱) پس نام اسلام بر کسی که شهادتین را بگوید ثابت است، خواه معتقد باشد که امامت با نص الهی ثابت می‌شود و تعیین امام حق الهی است یا امامت را از طریق شوری بدانند یعنی امام را گروهی از مردم به دلیل خصوصیات معینی، تعیین می‌کنند. حتی اگر کسی که معتقد به امامت است شبهه‌ای داشته باشد یا بالاتر از آن بدعتی بگذارد باز هم کسی او را تکفیر نمی‌کند. ابن حزم بخش طولانی از کتاب خود «الفصل فی باب من یکفر أو لا یکفر» را به این مطلب اختصاص داده است. وی در این فصل می‌نویسد: «برخی از علما بر آنند که به صرف گفتن نظریه‌ای یا انجام فعل غیر متعارفی، مسلمان کافر یا فاسق تلقی نمی‌شود. هر کس در امری اجتهاد کند و به آن - به عنوان دین - معتقد گردد، به هر حال شایسته اجر و پاداش است؛ اگر راه صواب را پیموده باشد دو اجر و گرنه یک اجر به او می‌دهند. این مطلب مورد پذیرش ابن ابی لیلی، ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داوود بن علی واقع شده است. این نظر تمام صاحب نظران صحابه نیز هست و تاکنون مخالفی نیافتیم». (۲)

احمد بن زاهر سرخسی - یکی از شاگردان امام ابو الحسن اشعری است که ابوالحسن در خانه او از دنیا رفت - روایت می‌کند: اشعری هنگام مرگ به من دستور داد تا تمام شاگردانش را جمع کنم. هنگامی که همه حاضر شدند گفت:

ص: ۸۸

۱- (الفصول المهمه، شرف الدین، ص ۱۸).

۲- (الفصل، ابن حزم، ج ۳، ص ۲۴۷).

شهادت دهید که من هیچ مسلمانی را به خاطر گناهی تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه مسلمانان را به سوی یک معبود واحد یافتم و اسلام شامل همه آنها می‌شود. (۱)

بعد از آن چه گفته شد می‌پرسیم: چه دلیلی می‌ماند تا شیعه را به یهود ربط دهیم؟ یا به صرف این که نظریات پارسی در آن راه یافته یا برخی از ایرانیان شیعه، تفکرات خود را حفظ کرده و به آن انتقال دادند، ایرانی بخوانیم؟ حال آن که این نظریات، شبهه یا حتی بدعتی بیش نیستند و همان طور که گفته شد هیچ مسلمانی با این امور تکفیر نمی‌شود.

البته این تندروری‌ها و یاوه‌گویی‌ها ناشی از کج‌فهمی و کژاندیشی است. ما عقاید شیعه را از کتاب و سنت بازگو خواهیم کرد گرچه برخی از روی نادانی یا سوء قصد، این عقاید را اقتباسی از ایرانیان دانسته‌اند.

ج) ایرانی بودن تشیع ادعایی است که عکس آن قابل اثبات است - در آینده نزدیک این را اثبات خواهیم نمود - اگر هم صحیح باشد چه اشکالی دارد. اگر ایرانی مسلمان باشد و ما هم با زبان اسلام سخن می‌گوییم، باید شعار ما این باشد که:

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ}. (۲)

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

ص: ۸۹

۱- (الفصول مهمه، شرف‌الدین، ص ۳۲.

۲- (حجرات / ۱۳).

حال که چنین است، این موضع گیری ها چگونه با روح اسلام هماهنگ است؟ اگر بخواهیم به زبان نژاد پرستانه سخن بگوییم، حتماً با صاحبان این مطالب برخورد دیگری خواهیم داشت.

با این که حتی عقل و منطق قومیت گرای معتدل حکم می کند که اگر کسی بخواهد حرمت قومیت خود را حفظ کند باید به قومیت های دیگر احترام گذارد. چه زیباست سخن امام صادق (علیه السلام) در این باره که می فرماید: «عصبیت این نیست که قوم خود را دوست داشته باشی. عصبیت آن است که بدان قومت را برتر از نیکان قوم دیگر بدانی». اسلام هیچ گاه میان قومیت های مختلف فرق نهاده و هر کس با این زبان سخن بگوید از اسلام به دور است. البته اگر انگیزه هایی به دنبال این گونه سخن گفتن، داشته باشد بر خواننده زیرک پوشیده نخواهد ماند؛ زیرا کسی که مردم را نادان پندارد خود بزرگ ترین نادان است. البته خواهیم دید که چه انگیزه هایی در پی این اتهامات وجود دارد.

فرضیه دیگری وجود دارد که ایرانی بودن مکتب تشیع را توجیه می کند و آن این است که همه یا بیشتر شیعیان ایرانی هستند به گونه ای که آداب و تفکرات ایرانی آنها، تشیع را تحت الشعاع قرار داده است. گاهی نیز این تفکرات به دلیل مخالفتشان با عقاید اسلامی با شریعت همخوانی ندارند.

برخی این فرضیه را پذیرفتند. صد البته این نظریه باطل است و هر کسی که به تاریخ و عقاید مسلمانان آگاه است بطلان آن را خوب می داند به این دلیل که:

الف) عقاید شیعه در صدها کتاب و منبع درج شده و در دسترس تمام پژوهشگران و نویسندگان است. همچنین منبع اصلی عقاید شیعه قرآن و سنت است. فقه شیعه نیز از قرآن، سنت، اجماع و عقل - همان طور که قبلاً گفتیم -

سرچشمه می گیرد. به منابع آنها قبلاً اشاره کرده ایم اکنون برخی دیگر را می افزاییم: کتاب «اوائل المقالات» شیخ مفید، «عقائد الصدوق» و «الدرر والغرر» سید مرتضی و «اعیان الشیعه» سید محسن امین.

از جمله کتاب های روایی و حدیثی، کتاب های چهارگانه را می توان نام برد که در کل مورد اعتماد تمام شیعیان هستند یعنی: «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق، «اصول و فروع کافی» محمد بن یعقوب کلینی و دو کتاب «تهذیب» و «استبصار» شیخ طوسی. البته باید توجه داشت که تمام روایات این چهار کتاب مورد اعتماد شیعیان نیست بلکه هر روایتی حسابی دارد؛ لذا لفظ «در کل» را استفاده کردیم و نقدهای بسیاری بر روایات این کتاب ها نوشته شده است.

ب) ایرانیان جمعیت کمی از شیعیان را تشکیل می دهند؛ زیرا که این مذهب میان عرب ها، هندی ها، ترک ها، افغانیان، کردها، چینی ها، تبتی ها و دیگران انتشار یافته است. ایرانیان نیز قسمتی از این شیعیان اند نه مثل آنچه که برخی تصور می کنند که از روی نادانی یا سوء نیت به این مذهب گرویده اند.

ج. بذر تشیع در حجاز مهد عرب رویش یافت. پیشگامان این مکتب مؤید این مطلبند؛ زیرا به جز سلمان محمدی - که پیامبر او را به این لقب خواند - تمام پیشگامان تشیع عرب بوده اند. طبقه اول از شیعیان را قبلاً شمردیم که همگی از میان قبایل مختلف عربی هستند. اگر طبقه دوم و سوم این پیشگامان را بررسی کنیم باز غلبه را از آن عرب ها خواهیم یافت. البته جای این بحث در کتاب های سیره شناسی و تراجم است لذا تفصیل نخواهیم داد. در پایان این بخش نظریات محققان را در این باره خواهیم آورد.

با نگاهی به آنچه گذشت چه توجیهی برای نسبت دادن تشیع به ایرانیان

می ماند؟ نسبتی که نزد این نویسندگان از امور مسلم شمرده شده و حتی بحث کردن پیرامون آن را جایز نمی دانند. برای این که تمام جوانب این موضوع را بررسی کنیم ادله این نویسندگان را نیز مطرح خواهیم کرد و مطمئنم که خواننده محترم خواهد خندید؛ زیرا دلایل ایشان کمتر از اصل مدعی - یعنی ایرانی بودن تشیع - نیست. مایه تعجب است که چگونه این پژوهشگران - با این که دانش قابل توجهی دارند - صحت این ادله را می پذیرند چه رسد به این که دیگران را با این دلایل قانع کنند. اما این ناشی از هوای نفس و تعصبات است که نقش ایفا می کند. و همچنین ناشی از اسیر شدن در عقایدی است که صاحبان آنها اجازه بازنگری به خود نمی دهند تا آن جمله از عقاید که در پی تقلید کورکورانه است، دور ریزند و آنهایی که مستحکمند و با شرع اسلامی هماهنگ است را، بپذیرند.

نسبت تشیع به ایرانیان، در زمان های اخیر صورت گرفته است. مهم ترین اسباب سیاسی این طرح آن است که: ایرانیان - به دلایلی که خواهیم گفت - مورد رغبت عرب ها نبوده اند. از طرف دیگر شیعیان نیز همواره گروهی بودند که در دوران های سه گانه صدر اسلام، امویان و عباسیان، معارض و شورشی بودند؛ لذا برای مهار کردن آنها چنین نسبتی به ایشان دادند تا میان عرب ها بدنام شوند. البته این یکی از نسبت های ناروایی است که به تشیع زده شده است و تمام این تلاش ها برای رسیدن به اهداف مشخصی صورت گرفته است. اما اسباب گفته شده دربارهٔ اختلاف عرب ها و ایرانیان، عبارتند از:

ایرانیان در دشمنی خود، فرقی میان اسلام و عرب نمی گذاشتند و چون اسلام پادشاهی آنها را سرنگون ساخت، در تلاش بودند تا عظمت و شکوه از دست رفته خود را دوباره احیا کنند. این هدف را با دو روش یکی مثبت و دیگری منفی، دنبال کردند. تا این که زمان امویان فرا رسید. امویان - به سبب پیشینه تمدنی ایرانیان و تقویت جناح های سیاسی وابسته به خود - آنها را در مناصب مختلف دولتی به کار گماشتند. کم کم به سمت های کلیدی راه یافتند و در دستگاه های حکومتی نفوذ کردند. این موارد باعث شد تا میان ایشان و عرب ها اختلاف بیافتد؛ زیرا عرب ها خود را حاملان اصلی دین اسلام و

۱. سبب اساسی هدایت امت‌ها می‌دانستند و خود را ستون‌های برافراشته اسلام می‌شمردند؛ لذا اجازه نمی‌دادند تا قوم دیگری مزاحم آنها شود یا از آنها سبقت بگیرد و مناصب حکومتی را اشغال نماید. از طرف دیگر ایرانی‌ها نیز خود را با تمدنی اصیل، دانشی سرشار و درایت سیاسی و تشکیلاتی می‌یافتند، با این وصف چرا دیگرانی که چنین شایستگی‌هایی را ندارند بر خود مقدم سازند. تمام این موارد باعث بروز اختلافات شدید و پیدایش شعوبی‌گری شد و باعث ایجاد موارد زیادی از دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها در میان این دو قومیت در طول تاریخ گردید و به درگیری میان آنها منجر شد.

۲. از دریچه‌ای که ایرانیان وارد تشکیلات اسلامی شده‌اند [که همان اصالت تمدنی، فرهنگی و تخصص اداری بود] (۱)، عناصر دیگری چون ترک‌ها نیز وارد شده‌اند. عناصری که ورود آنها با فجایع و آثار منفی فراوانی همراه بود. اما چون فارس‌ها اولین قومی بودند که دست به این نفوذ زدند و بساط خلافت را برچیدند تمام مسئولیت را بر گردن ایشان انداختند.

۳. استعمار نقش مهمی در دمیدن شیپورهای تفرقه‌ایفا نمود. استعمارگران برای رسیدن به اهداف خویش سعی کردند تا به اختلافات دامن زده و خصوصیات و ویژگی‌های متضادی به این دو گروه نسبت دهند. گروه‌هایی نیز از دو طرف که بر سفره مستشرقان پرورش یافته بودند، تحت تأثیر آنان قرار گرفتند. این گروه‌ها خطر مقاصد مستشرقان را احساس نکرده و شیفته روش علمی آنها شدند؛ لذا - متأسفانه - روش آنها را در پیش گرفته و بوق تبلیغاتی آنها شدند

ص: ۹۴

(-۱) عبارت از مترجم است.

و سرانجام سلاحی در دست این فرنگیان شده تا به برادران دینی خود ضربه بزنند و عقیده همدیگر را تخریب نمایند. تا جایی که دشمنی های فراوانی از این قبیل ایجاد گردید که تلاش سنگینی برای برطرف شدن آن ها می طلبد.

اسباب دشمنی میان عرب ها و فارس ها - همان طور که گفته شد - در مورد شیعیان استفاده گردید تا دشمنی و نفرت از ایشان حاصل شود؛ لذا این تهمت را میان پیشگامان اهل تسنن نمی یابیم؛ چون اساساً چنین اسبابی وجود نداشته است.

عجیب آن است که کسانی که شیعیان را به فارس ها و ایرانیان نسبت می دهند، خود ایرانی اند که در آینده نزدیک مطرح خواهیم کرد.

کسانی که از این تفرقه بازار سود می برند بسیارند اما مستشرقان و شاگردانشان بیشترین سود را برده اند. چون مستشرقان منافع خاصی را می طلبند و شاگردان آنها نیز برای رسیدن به اهداف خود آب به آسیاب ایشان ریخته اند. عده ای هم وجود دارند که تحت تأثیر قرار گرفتند که به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. دوزی (خاورشناس): وی می نویسد که پایه و اساس تشیع، ایرانی است؛ چون عرب ها طرفدار آزادی ولی فارس ها طرفدار پادشاهی و حکومت موروثی بوده اند و چیزی از انتخابات نمی دانستند؛ لذا وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ملکوت پیوست و فرزندی نداشت علی (علیه السلام) [که خویشاوند نزدیک اوست] (۱) را سزاوار جانشینی او دانستند. (۲)

۲. خاورشناس، فن فلوتن نیز در کتاب خود «السیاده العربیه» طرفدار همین

ص: ۹۵

(۱) عبارت داخل [] از مترجم است.

(۲) تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابو زهره، ج ۱، ص ۴۱.

عقیده است. البته وی معتقد است که شیعیان عقاید خود را از یهود، بیش از ایرانیان گرفته اند. (۱)

۳. براون معتقد است که هیچ قومی به اندازه ایرانیان معتقد به حق الهی نسبت به حاکمان خود نیستند. در نهایت نیز به تأثیرپذیری شیعیان از ایشان اشاره می کند. (۲)

۴. ولهوزن: شرق شناس معتقد است که ایرانیان جمعیت زیادی از شیعیان را تشکیل می دهند. سپس استدلال می کند که بیش از نیمی از ساکنان شهر کوفه، موالی (غیر عرب) بودند و چون بیشتر آنها شیعه بودند پس بیشتر شیعیان ایرانیانند. (۳)

۵. بروکلن می نویسد: حزب شیعه پس از آن، مرکز جنبش های ضد عرب گردید و بارگاه امام حسین مقدس ترین مکان زیارتی آنان به ویژه ایرانیان است. شیعیانی که نهایت آرزوی آنها دفن شدن در کنار آن بارگاه است. (۴)

در کل با مراجعه به نوشته های این مستشرقین، خواهیم یافت که همه آنها به گونه ای بر این مسئله [ایرانی بودن تشیع] تأکید دارند.

علاوه بر آن، بر نظریه ایرانی بودن تشیع، اثری مترتب کردند و آن را نتیجه ارتباط تشیع با پارسیان دانستند. اثر یاد شده این است که: چون بیشتر ایرانیان شیعه هستند و موالی (غیر عرب) نامیده می شدند و همچنین عرب ها را سبب از بین رفتن پادشاهی خود می دانستند و دولت اموی عرب محور بود، این موالی به سوی آن یورش برده و آن را سرنگون کردند و دولت عباسی را به جای آن

ص: ۹۶

۱- همان.

۲- فجر الاسلام، ص ۱۱۱.

۳- همان، ص ۹۲.

۴- تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۲۸.

نشاندهند. دولتی که مدافع سرسخت ایرانیان بود که سرانجام تفکر شیعی در آن نفوذ یافت. این گونه نظریات را در بسیاری از نوشته های نویسندگان مسلمان - مخصوصاً مصری ها - می توان یافت.

آنچه گذشت را در سه مورد خلاصه می کنیم:

۱. لشکرکشی خراسانیان برای سرنگونی بنی امیه را نوعی حرکت قومی شمرده اند، نه به انگیزه های اجتماعی یا انسانی همچنین نقش قومیت های دیگر را که در این لشکرکشی شرکت داشته اند. کمرنگ شمرده یا منکر شده اند. با این سخن، هدف اجتماعی این شورش را تباه کردند.

۲. عنصر اساسی این جنگ را ایرانیان معرفی کردند و چنین وانمود کردند که این جنگ [خراسانیان با امویان]، عکس العمل انتقام جویانه ایرانیان است تا شکوه و عظمت خویش را از اعراب پس بگیرند و آنان را از بین ببرند. با این سخن نقش محوری عرب ها در این جنگ که فرماندهی آن را به دست داشتند، کم رنگ جلوه داده اند.

۳. مطلب دیگری که در این سخن ها وجود دارد این است که تفکر شیعی با پیروزی ایرانیان در دوران عباسیان، سامان گرفت. باید توجه داشت که تمام این سخنان غیر واقعی است بلکه پوششی بر عیب های آشکار قائلین آنهاست.

نقد نظریه ها

نقد نظریه اول: فرماندهانی که لشکریان ضد اموی را فرماندهی کردند هدفشان رها ساختن مردم از ظلم و ستم امویان بود. هر خواننده ای می تواند با بررسی اوضاع حکومت امویان، به جور و سرکشی آنها پی ببرد. ظلم و ستمی که

از روزهای نخست آنها تا روزگار مروان بن محمد - آخرین حاکم اموی - ادامه داشت. درست نیست که یک یا چند نمونه از ظلم ایشان را بازگو کنیم؛ چرا که تمام روزگار امویان پر از جور و ستم بود. برای اثبات صحت این مطلب، خواننده را به بررسی کتاب های تاریخی، از روز نخست حکومت معاویه تا پایان دولت امویان ارجاع می دهیم و دعوت می کنم تا کتاب های تمام فرقه های مسلمانان را جستجو نماید نه تنها شیعیان را، زیرا ممکن است تصور شود که شیعیان دشمنان امویانند و علیه آنها مطالبی نوشته اند. کتاب هایی چون طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون یا هر کتاب دیگری که مورد بررسی قرار بگیرد به این مطلب اذعان دارد تا جایی که شاعر از دوران حکمرانی آنها چنین می نالد:

نابود شوید ای آل حرب (بنی امیه) نابود شوید.

اگر بخواهیم ظلم و ستمی که از شما یا میان شما یا به سبب شما بوده را شرح دهیم کتاب ها گنجایش نمی یافت. (۱)

نقد نظریه دوم: آنچه نظریه دوم را ابطال می کند این است که فرماندهان لشکر ضد اموی، همگی از بزرگان عرب بودند. این مطلب را جاحظ در رساله خود به نام «مناقب الأتراك» آورده است. وی نام هایی چون قحطبه بن شیب الطایی، سلیمان بن کثیر الخزاعی، مالک بن هیشم خزاعی، خالد بن ابراهیم ذهلی، لاهزبن طریف مزنی، موسی بن کعب مزنی، قاسم بن مجاشع مزنی و... یاد می کند که همگی فرماندهان عرب هستند. نیز مورخان نام قبایلی را می آورند که عرب و مقیم خراسان بودند و بیشتر لشکریان ضد اموی را تشکیل می دادند. قبایلی چون

ص: ۹۸

۱-) واحربا یا آل حرب منک-م یا آل ح-رب منک-م واحربا منکم وفیکم وایکم وبکم ما لو شرحناه فضحنا الکتابا

خزاعه، تمیم، طی، ربیعہ، مزینہ و دیگر قبایل عربی. برای شناخت نام فرماندهان و قبایل عرب که به حکومت امویان یورش برده و آن را سرنگون ساختند، می توانید به کتاب «ابن الفوطی مؤرخ العراق» نوشته محمد رضا شیبی مراجعه نمایید. ایشان متن های مفصلی از مهم ترین منابع موجود را نقل کرده، اهداف این شورش، چگونگی لشکرکشی، بزرگان شرکت کننده و در کل تمام جوانب موضوع را بررسی نموده است. (۱)

بخش دوم این دیدگاه این بود که عناصر غیر عرب به دلیل دور ساختن آنها از مناصب دولتی در صدد انتقام بودند. این سخن هم ناصحیح است؛ زیرا در دوران امویان شاهد عناصر غیر عرب فراوانی هستیم که در مناصب مختلف مشغول بوده اند و وضعیت آنها در عهد عباسی تفاوت چندانی با عهد اموی پیدا ننمود. احمد امین می نویسد: قدرت ایرانیان روز به روز در دوران امویان افزایش می یافت و اگر فرصت دوران عباسیان پیش نمی آمد، به گونه های مختلف فرصت های دیگری نصیب آنها می شد. (۲)

اشخاص غیر عرب، مناصب مهمی در حکومت امویان داشتند. از جمله سرجون بن منصور که مشاور و رئیس دیوان رسائل و دیوان خراج معاویه بود، مرداس غلام زیاد که ریاست دیوان رسائل را به عهده داشت، زادن فروخ خراج گزار عراق و محمد بن یزید - هم پیمان انصار - والی مصر در زمان عمر بن عبدالعزیز بود. یزید بن مسلم والی مصر، هم پیمان قبیله ثقیف، نیز از این قبیل

ص: ۹۹

۱- مؤرخ العراق ابن الفوطی، ج ۱، ص ۳۶-۳۷.

۲- ضحی الاسلام، ص ۳.

است. از میان این عناصر قاضی، استاندار و رئیس دیوان خراج می توان یافت که در ابعاد مختلف دولت اموی نفوذ کرده و تأثیرگذار بودند.^(۱)

از طرف دیگر، امویان اهمیت زیادی به عرب ها نمی دادند مگر این که منافع آنها اقتضا می نمود و اگر زمانی منافعشان اقتضا می کرد تا عرب ها را به جان هم بیاندازند این کار را انجام می دادند. همان طور که چندین بار در دوران حکومتشان انجام دادند.^(۲) احمد امین به تفصیل وارد این بحث شده و شرح داده است که چگونه عرب ها در آن دوران به جان هم انداخته می شدند.^(۳)

نقد دیدگاه سوم: دیدگاهی که می گفت ترویج تفکر شیعی از طریق موالی و غیر عرب ها صورت گرفت و سلطه و نفوذ شیعیان نیز بدین سبب توسعه یافت. این دیدگاه نیز ناصواب است؛ زیرا ایرانیان در دوران عباسی مصیبت های فراوانی چشیدند و نفوذشان را محدود کردند. از جمله به قتل رساندن ابو مسلم خراسانی و یارانش در عهد منصور، قتل عام برامکه روزگار الرشید، کشتار آل سهل در زمان مأمون و... بله یک چیز می ماند، و آن تقدم غیر عرب ها در میادین دیگر است که در کل سخنی صحیح است. نفوذ ایرانیان در دستگاههای حکومتی نیز تنها از ایام سفاح تا زمان حکومت مأمون بود، آن هم فقط تحت سیطره عباسیان، تا هر وقت که بخواهند نفوذ ایشان را محدود سازند. اما مدت زمان میان حکمرانی متوکل تا پایان دوران عباسی، این عباسیان بودند که رو به ضعف نهادند و از جهات مختلفی مورد نفوذ قرار گرفته بودند. البته این بدین معنا نبود که فقط ایرانیان در دستگاه

ص: ۱۰۰

۱- امام صادق، اسد حیدر، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲- مروج الذهب، ج ۲.

۳- ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۰.

عباسی صاحب نفوذ شده بودند، بلکه همواره هر حکومتی که دچار ضعف می گردد در معرض فرصت طلبان قرار خواهد گرفت. پژوهشگران عوامل گوناگون ضعف حکومت عباسیان را به تفصیل بررسی کرده اند.

تصویری که برخی نویسندگان از نفوذ ایرانیان و غیر عرب ها برداشت کرده اند، تصویری بسیار مبالغه آمیز است؛ زیرا شعوبی گری (حرکت ضد نژادپرستی عربی) (۱) در ایام عباسیان چیزی جز ادامه این حرکت از ایام امویان نبوده است و اگر هم ایرانیان نفوذی داشتند به آن اندازه نمی رسید تا سلطه عرب ها را تهدید کند بلکه هر نفوذی که داشتند از طرف دولت و با اجازه آنها بوده است. آن هم به سبب اهدافی که عباسیان دنبال می کردند چنین اقتداری به ایرانیان بخشیدند.

فلهوزن درباره نفوذ ایرانیان در عصر عباسی می نویسد: «این که پارسیان در این دوران دارای نفوذ برتر بودند، سخن غیر دقیقی است». (۲)

اما بخش دیگر این نظریه که می گوید: تشیع در دوران عباسی آزادی عمل بیشتری داشته است، عکس آن صحیح است؛ زیرا عباسیان حرص فراوانی در کشتن شیعیان و امامانشان داشتند و به جز دوران های کوتاهی چون دوران بویهیان، همواره دچار محنت، ظلم و فجایع سخت بودند. کتاب های تاریخی، موارد فراوانی از قتل عام شیعیان، در دوران عباسیان نقل می کنند که خواننده را به این کتاب ها ارجاع می دهم.

پس از نقد این نظریات، نوبت به شاگردان این خاورشناسان می رسد،

ص: ۱۰۱

۱- عبارت از مترجم است.

۲- الزندقه والشعوبیه، سمیره اللیثی، ص ۸۱.

شاگردانی که راه آنها را ادامه داده و درباره نظریه ایرانی بودن تشیع از ایشان تقلید کرده اند:

۱. دکتر احمد امین: وی معتقد است که تفکر ایرانی بر تفکر شیعی سلطه دارد؛ به دلیل این که بسیاری از شیعیان، ایرانی هستند و فرهنگ، آداب و رسومشان را وارد این مذهب ساخته و به آن رنگ ایرانی بخشیدند. وی این سخن را در حالی می گوید که خود اعتراف می کند تشیع پیش از ورود ایرانیان به اسلام وجود داشته است. متن سخنان این نویسنده چنین است: «نتیجه ای که گرفته ام و کتاب های تاریخی نیز می گوید این است که پیدایش تشیع و پیروی از علی (علیه السلام) پیش از ورود ایرانیان به اسلام بوده است. اما تعالیم تشیع، ابتدا بسیار ساده بود ولی با ورود عناصر دیگر به اسلام چارچوب جدیدی به خود گرفت و چون ایرانیان بیشترین عنصری بودند که وارد اسلام شده اند لذا اثر بیشتری بر تشیع نهادند.» (۱)

در جای دیگر می گوید: «دیدگاه شیعیان نسبت به علی (علیه السلام) و فرزندانش همان دیدگاه اجدادشان ساسانیان است. اعتقاد به ثنویت نزد ایرانیان، منبعی شد تا شیعیان تعالیم خود را از آن اقتباس کنند. این مسئله باعث تحریک معتزله گردید لذا براهین فراوانی در رد ادله رافضه آورده اند.» (۲)

از خواننده می خواهم به این سخن تند توجه نماید. سخنی که از آن شعله کینه و آتش دشمنی بر می خیزد تا جایگاه احمد امین و امثال وی را خوب بشناسیم وی بر این تفکر و آثار آن - همان طور که از نوشته هایش پیداست - اصرار فراوانی دارد. تفکری که احمد امین پذیرفته است معجونی از کینه و

ص: ۱۰۲

۱- (فجر الاسلام، ص ۲۷۶.

۲- (همان، ص ۱۱۱.

دشمنی با تشیع همراه با تقلید کورکورانه از مستشرقین است.

۲. محمد ابو زهره: ابو زهره همان نظر احمد امین را دارد و می افزاید: بیشتر پیشگامان تشیع فارس بودند. سپس نظر مستشرقین را مطرح می کند و بعد از آن چنین می نویسد: «در حقیقت ما معتقدیم که ایرانیان تأثیر فراوانی بر مکتب تشیع نهاده اند، مخصوصاً شیوه حکمرانی و موروثی بودن آن. آنچه که این مطلب را تأیید می کند این است که تاکنون بیشتر شیعیان ایرانی هستند. شیعیان صدر اسلام نیز چنین بودند».^(۱) خدا رحمت کند ابو الطیب متنبی شاعر مشهور را که می گوید: این روزگار مردمان کوچک مغز و سبک سری دارد.

گرچه دارای جسدهای تنومندی هستند.^(۲)

ابو زهره مصداق این بیت است؛ زیرا می گوید پیشگامان تشیع ایرانی بودند حال آن که من از خوانندگان می خواهم بررسی کنند و پنج تن از شیعیان ایرانی آن دوره را بیابند، مطمئنم که نخواهند یافت. آیا پس از این ارزشی برای تحقیق و پژوهش امثال ابو زهره باقی می ماند؟ به هر حال وی وفات یافته و از خداوند برای ایشان طلب مغفرت می کنم.

۱. احمد عطیه الله: وی نیز از کسانی است که تحت تأثیر نوشته های خاورشناسان واقع شده است. این نویسنده معتقد است که تشیع از تفکرات ایرانیان وام گرفته است آن هم به وسیله عبدالله بن سبأ که جریانات فکری متعددی را وارد تشیع کرده که یکی از آنها تفکر پارسی است. احمد عطیه الله در این باره می نویسد: «ابن سوداء به مدینه آمد و افکار و آرای ضد دینی خود را

ص: ۱۰۳

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۱.

۲- و دهر ناسه ناس صغار وإن کانت لهم جث ضخام

در آن شهر منتشر ساخت. آرایبی که از یهودیت و عقاید ایرانی شایع در یمن، سرچشمه می گرفت. وی خود را به عنوان حامی علی (علیه السلام) معرفی کرده و ادعا نمود که هر پیامبری وصی دارد و علی (علیه السلام) وصی محمد است...» (۱)

این تنها نمونه ای است از کسانی که به شیوه خاورشناسان قلم فرسایی کردند. این تفکرات را در نوشته های کنونی اهل تسنن نیز می توان مشاهده نمود. این معاصرین مطالب یاد شده را به عنوان میراث فرهنگی خویش حفظ نموده و در تعمیق و گسترش آن با تمام توان کوشیده اند. البته نمی خواهیم در رد این مطالب عجله کنیم. ابتدا ادله ای که برای ورود ایرانیان به تشیع ذکر کرده اند را مطرح می کنیم تا ریشه و اساس این تهمت ها آشکار شود. مهم ترین ادله ایشان در این باره سه چیز است:

ادله تشیع ایرانیان از نگاه اهل تسنن

دلیل اول

امام حسین (علیه السلام) داماد ایرانیان است؛ زیرا وی با دختر یزدگرد پادشاه ساسانی ازدواج نمود. نام این زن «شاه زنان» است و از ایشان علی بن الحسین (علیه السلام) متولد شد که جامع ویژگی های پادشاهان ایرانی و امامت پدران بزرگوارش بود. ابو الأسود دؤلی در این باره می سراید: هر آینه آن مولود میان کسری و هاشم

بزرگوارترین شخصیتی است که در این خاندان پرورش یافته است. (۲)

سمیره لیشی به دنبال سخن آنرولد توین بی - که درباره رواج اسلام میان

ص: ۱۰۴

۱- القاموس الاسلامی، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲- وإنّ ولیداً بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التمائم

ایرانیان مطالبی نوشته است - می نویسد: «علت گسترش اسلام میان ایرانیان، ازدواج امام حسین (علیه السلام) با شاه بانو دختر یزدگرد بود. ایرانیان فرزندان این زوج را ادامه دهند حکومت شاهان خود می دانند».^(۱) پس؛ ازدواج امام حسین (علیه السلام) نزد ایشان یکی از ادله رواج یافتن تشیع میان ایرانیان است.

دلیل دوم

هماهنگی عقاید شیعیان و ایرانیان، همچون الهی بودن حق حاکمیت؛ دلیل دیگر تشیع ایرانیان است؛ زیرا هر دو بر این باورند که ولایت و حکومت حقی است که خداوند به حاکمان می دهد. ایرانیان آن را برای پادشاهان و شیعیان برای امامان خود می دانند این مطلب را گرچه برخی به عنوان دلیل تأثیر شیعیان از فارس ها دانسته اند، اما - همان طور که گذشت - اولاً سابقه تشیع به پیش از ورود ایرانیان به اسلام بر می گردد، ثانیاً پیشگامان تشیع همه عرب بودند، ثالثاً نظریه امامت نزد زراره، تفاوتی با آنچه نزد ابوذر و عمار بود نداشته است. در نتیجه گرچه در این باره میان ایرانیان و شیعیان نوعی هماهنگی یافت می شود ولی هیچ گاه به خاطر تأثیرپذیری مکتب تشیع از پارسیان نبوده است؛ به دلیل این که شیعیان، امام علی (علیه السلام) را وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مورد سفارش او می دانند. مسئله نزدیکی تفکر شیعه به ایرانیان همواره مورد توجه مستشرقان و شاگردان آنها بوده است.

محمد ابو زهره در این باره می نویسد: «بعضی از اندیشمندان از جمله دوزی - مستشرق سرشناس - معتقدند که ریشه مکتب تشیع، گرایش ایرانی دارد؛ زیرا عرب ها به آزادی معتقدند ولی اعتقاد ایرانیان به پادشاهی و سلطنت، موروثی

ص: ۱۰۵

(۱) - الزندقه والشعوبیه، ص ۵۶.

است و اساساً شیوه انتخابات را درک نمی کنند... شیعیان در مورد شیوه حکومت و موروثی بودن آن، از ایرانیان تأثیر پذیرفتند» (۱).

احمد امین و عده دیگری از شرق شناسان همین نظریه را پذیرفته اند. وی این دیدگاه را در کتاب «فجر الاسلام» خود به تفصیل مطرح ساخته و با سخنان مستشرقان تأیید نموده است. (۲)

دلیل سوم

ایرانیان، پذیرش تشیع را وسیله ای برای از بین بردن اسلام به کار بردند. آنها به بهانه دوستی با اهل بیت، تفکرات مخرب خود چون وصی بودن امام، رجعت، مهدی موعود و غیره را وارد اسلام ساختند. احمد امین در این باره می نویسد: «حق آن است که مکتب تشیع پناهگاهی است تا هر کسی که از روی کینه یا دشمنی بخواهد دین را منهدم کند، به آن پناه می برد. همچنین کسانی که می خواستند عقاید پیشینیان خود را وارد اسلام کنند نیز به این مذهب روی می آوردند. عقایدی چون تعالیم یهودیت، نصرانیت، زرتشتی، هندی و هر کسی که ندای استقلال طلبی سر دهد یا شورشی در کشور خود راه اندازی کند، حب اهل بیت را وسیله ای برای وارد کردن چنین عقایدی قرار می داد» (۳). خواهشمندم به آهنگی که بر این سخنان حاکم است توجه کنید که چگونه می خواهند تشیع را تخریب کنند. البته دیگران که پیش از احمد امین بودند یا حتی بعد از ایشان

ص: ۱۰۶

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۰.

۲- فجر الاسلام، ص ۲۷۶.

۳- همان، ص ۲۷۶.

آمدند - مثل صاحب المنار - (۱۱) نیز همین آهنگ را سر دادند. نظریه ایرانی بودن تشیع را همچنین در میان متأخرین چون محب الدین خطیب، احمد شلبی، مصطفی شکعه و دیگران، می توان یافت.

برای روشن شدن صحت و سقم این سخنان و همچنین ادله ای که ذکر شد باید به اموری پردازیم:

۱. نقد سه دلیل یاد شده

۲. ریشه یابی هویت مکتب تشیع

۳. تعریف مکتب تشیع از جهت فکری و عقیدتی

۴. بیان هویت مکتب اهل تسنن به همین شیوه و با همین ادله

نقد ادله تشیع ایرانیان

نقد دلیل اول

از اصول پذیرفته شده این است که حکم امور مشابه، در دو طرف نفی و اثبات یکی است. بر اساس قاعده، همین علتی که این نویسندگان برای روی آوردن ایرانیان به تشیع ذکر کرده اند - یعنی ازدواج امام حسین (علیه السلام) با ایرانیان - در مورد عبدالله بن عمر بن خطاب و محمد بن ابی بکر موجود است. زمخشری در «ربیع الأبرار» و دیگران نقل کرده اند هنگامی که اسیران ایرانی را نزد خلیفه دوم آوردند میان آنها سه تن از دختران یزدگرد بودند. اسیران را فروختند. خلیفه نیز دستور داد تا دختران یزدگرد را هم بفروشند. امام علی (علیه السلام) فرمود: با دختران پادشاهان چون دیگر اسیران رفتار نمی شود. خلیفه گفت: پس چه باید کرد؟

ص: ۱۰۷

(۱-) مجله المنار، رشید رضا، ج ۱۱، سال ۱۳۲۶ هـ - .

فرمود: ابتدا قیمت گذاری می شوند سپس هر کس که آنها را انتخاب کند موظف است آن مبلغ تعیین شده را بپردازد. سرانجام قیمت گذاری شدند. علی (علیه السلام) آنها را خرید یکی به عبدالله بن عمر، دیگری برای فرزندش امام حسین (علیه السلام) و سومی را به محمد بن ابی بکر داد. پس از چندی سالم فرزند عبدالله بن عمر، علی فرزند امام حسین و قاسم فرزند محمد به دنیا آمدند. این سه تن هر سه پسر خاله یکدیگرند که مادران آنها دختران یزدگرد هستند. این جا یک سؤال مطرح است که: اگر ازدواج امام حسین (علیه السلام) با ایرانیان موجب ورود آنها به تشیع شده است پس چرا این علت، نسبت به عبدالله بن عمر و محمد بن ابی بکر سرایت نکند تا ایرانیان از اهل تسنن شوند؟ با توجه به این که این افراد فرزندان دو خلیفه اهل تسنن هستند. علاوه بر آن یزید بن ولید بن عبدالملک نیز مادرش شاه پرنده دختر فیروز پسر یزدگرد، شاه ایران است. همچنین مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی هم مادرش کنیزی از کردهای ایران بود. (۱) پس چرا علت یاد شده، این موارد را در بر نمی گیرد؟! عکس این مطلب نیز جای سؤال دارد که: چرا عرب های اهل تسنن به امامان اهل بیت (علیهم السلام) که مادرانشان عرب بودند تمایل نشان ندادند تا جایی که برخی از عرب ها آن چنان با ایشان دشمنی نمودند که «ناصبی» نامیده شدند؟ این سؤال را از تمام این عاقلان بی اندیشه می پرسیم.

نقد دلیل دوم

این بود که تفکرات شیعیان و ایرانیان به هم نزدیک است چون هر دو معتقدند که حکومت، حقی الهی و موروثی است و روش انتخابات را منکر هستند.

خلاصه

این دیدگاه دو امر است: اول این که تشابه میان عقاید موجب پذیرش

ص: ۱۰۸

شده است. البته هیچ عاقلی این سخن را نمی پذیرد؛ زیرا هیچ گاه تشابه عقاید سبب اتحاد آنها نمی شود. هر پژوهشگری می داند که همیشه میان افکار و عقاید امت های مختلف نوعی تشابه وجود داشته است، اما این تشابه در یک مسئله یا تفکر خاص سبب اتحاد آن امت ها نمی شود. به سخنان احمد امین بر می گردیم و سخنانش را به خود او بر می گردانیم و به پذیرش نتیجه آن مطالب مجبور می سازیم. وی در مبحث جبر و اختیار می نویسد: «فلاسفه یونان پیش از مسلمانان به مسأله جبر و اختیار پرداختند. پس از ایشان به ترتیب سریانی ها، زرتشتی ها، مسیحیان و در نهایت مسلمانان این مسئله را مورد کنکاش قرار دادند.»^(۱)

طبق نظر احمد امین تمام این گروه ها به مسئله جبر و اختیار پرداخته اند. پس بنا بر قاعده این نویسنده باید تمام مسلمانان مسیحی باشند چون مسلمانان با مسیحیان در این مسئله خاص با هم هماهنگ هستند. اگر چنین نیست، چه توجیهی برای سخنان احمد امین می ماند که می گوید: ایرانیان مکتب تشیع را پذیرفتند چون با عقیده آنها در مسئله الهی بودن حکومت تشابه دارد؟

دوم اینکه که می گویند: ایرانیان و شیعیان هر دو معتقد به موروثی بودن حکومتند، نیز سخنی گزاف است به ویژه در مورد شیعیان؛ زیرا شیعیان هیچ گاه معتقد به وراثت در امامت نیستند، بلکه معتقدند امام از جانب خداوند به واسطه پیامبر یا امام قبل از او تعیین می گردد. این مطلب را می توان در تمام کتاب های شیعیان یافت.^(۲)

مسئله تعیین امام به وسیله نص از همان روزهای نخست، میان شیعیان

ص: ۱۰۹

۱- (فجر الاسلام، ص ۲۸۴).

۲- (الفصول المهمه، شرف الدین، ص ۲۸۱؛ عقائد الامامیه، مظفر، ص ۷۱).

متداول بود و امر جدیدی نیست. به ویژه میان گروه نخست از شیعیان که روایات صریح امامت را مبنای عقیده خود قرار دادند. برای استدلال بر این مطلب گفت و گوی جالب میان عمر - خلیفه دوم - و عبدالله بن عباس را نقل می کنم؛ خلیفه دوم همواره با عبدالله انس داشت و با او همنشینی می نمود. روزی به او گفت: تو را قسم می دهم آیا در دل علی هنوز میلی به خلافت مانده است؟ ابن عباس می گوید: گفتم بلی. گفت: او هنوز ادعا می کند که پیامبر وی را تعیین کرده است؟ گفتم بلی. سپس عمر گفت: بله پیامبر در مورد او سخنانی مطرح فرمود اما هیچ کدام دلیل قاطع بر امامتش نیست. البته پیامبر وی را مدنظر داشت حتی هنگام بیماریش خواست برای خلافت نام او را به زبان آورد ولی من برای احتیاط و دلسوزی نسبت به دین مانع از این کار شدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز مقصود مرا فهمید لذا سکوت اختیار فرمود و چیزی نگفت ... (۱) این سخنان اشاره دارد به اینکه پیامبر در واپسین لحظه های حیات خود فرمود: مرکب و قلم بیاورید تا کتابی برایتان بنویسم که هیچ گاه بعد از من گمراه نشوید. خلیفه دوم مانع از این کار شد و صدا زد: پیامبر هذیان می گوید، بیماری بر ایشان غالب شده است. (۲)

به هر حال این گفتگو و امثال آن، نظر شیعه را در مورد امامت روشن می سازد که امامت نزد شیعیان تنها به واسطه نص و تصریح پیامبر اثبات می شود نه با وراثت.

ص: ۱۱۰

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۶۱؛ النهایة ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۴۶ ماده «ه- جر». یکی از شاعران در این باره می گوید: پیامبر وصیت فرمود ولی گوینده آنها صدا زد که پیامبر هذیان می گوید در حالی که وصیت ابوبکر برای جانشینی عمر در هنگام مرگ هذیان نبود. به عبارت دیگر وصیت ابوبکر درباره عمر پذیرفته شد ولی وصیت پیامبر پذیرفته نشد با این که هر دو در حالت احتضار بودند.

مسئله موروثی بودن حکومت نزد شیعیان، ساخته و پرداخته مستشرقان و شاگردان آنهاست. حال سؤال می شود: آیا جز این است که ایشان یا تشیع را نفهمیدند یا به خاطر پیروی از هوی و هوس خود در صدد تحریف حقایق بر آمدند؟

نقد دلیل سوم

سخن دیگر آنها این بود که ایرانیان به قصد تخریب اسلام، رسیدن به منافع خود و احیای عقاید گذشتگان خویش وارد تشیع شدند. البته این ادعای عجیبی است که باید از چند جهت مورد بررسی قرار بگیرد:

اول: نوشته های این قوم در دفاع از دین اسلام، مساجد، مؤسسه های دینی و جهاد ایشان در راه خداوند همگی شاهد کذب بودن این مدعی است.

دوم: باید از کسانی که می گویند ایرانیان در صدد تخریب و از بین بردن دین اسلام بودند، سؤال کنیم که آیا تمام ایرانیان - اهل تسنن یا اهل تشیع - چنین هدفی را دنبال کرده اند یا تنها ایرانیانی که وارد تشیع شدند؟ البته باید جواب آنها قسم اول باشد چون قصد تخریب را به ایرانی بودن نسبت داده اند نه چیز دیگر. حال که چنین است چرا تنها ایرانیان شیعه مورد حمله قرار گرفتند و ایرانیان اهل تسنن در امان ماندند؟!

ممکن است کسی بگوید که این عقاید از تشیع به ایرانیان منتقل شده نه بر عکس. در این حالت می گوییم: عقاید شیعیان گرفته شده از کتاب و سنت است پس نباید آنها را متهم ساخت که عقایدی مخالف کتاب و سنت دارند. اگر این نویسندگان به دنبال حقیقت باشند - حال این که خلاف این است - این مطالب کافی است. اما ایشان از حقیقت طلبی به دور هستند و اگر چنین نبودند این چنین میان امت اسلامی تفرقه نمی انداختند و حداقل از تناقض گویی خود شرمند.

می شدند؛ زیرا ثابت خواهیم کرد که بزرگان و قهرمانان تاریخ، فقه و عقاید اهل تسنن همه ایرانی بودند. حال آن که ما شیعیان هیچ گاه این امر را عیب یا نقص ندانستیم، مادامی که می یابیم که منبع تشریح و قرآن ما یکی است. قرآنی که شبانه روز شعار وحدت سر می دهد. چنان که می فرماید:

{أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ}. (۱)

یعنی آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم.

سوم: مسائلی را که علت تخریب دین شمرده اند و ایرانیان شیعه را به آنها نسبت داده اند مثل عقیده وصی بودن امام، رجعت، اعتقاد به مهدویت و غیره، نزد اهل تسنن نیز یافت می شود اما هیچ کس ایشان را به تخریب دین متهم نساخته و مایه ننگ آنها شمرده نشده است. با این که درباره این عقاید - همان طور که خواهد آمد - روایات فراوانی از طریق اهل تسنن وجود دارد. علاوه بر آن، بسیاری از این عقاید از امور اساسی و ضروری دین نیستند بلکه تنها ضروری مذهبند مثل اعتقاد به وجود کنونی (۲) شخص امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه). پس این هیاهوی ساختگی برای چیست؟ این تلاش ها برای تفرقه اندازی میان امت واحد چه سودی دارد؟ این چه اصراری است بر اموری که نه تنها شیعیان به آنها معتقدند بلکه اهل تسنن هم در این موارد با شیعیان هم عقیده اند؟

ص: ۱۱۲

۱- (مرسلات / ۲۰).

۲- (عبارت در { } از مترجم است).

اشاره

قبل از هر چیز باید «عربیت» را معنا کنیم تا از دیگر مفاهیم متمایز سازیم: آنچه که به ذهن متبادر می شود این است که «عرب» به کسی گفته می شود که از پدر و مادر عرب متولد شده و نژاد او عرب خالص باشد. البته این فرض با وجود اختلاط نسب ها میان جوامع بشری، هیچ گاه محقق نمی شود. زیرا نژاد انسان ها از یک منبع واحد سرچشمه می گیرد و تمیز آنها از یکدیگر دشوار است. علاوه بر آن نمی توان پذیرفت که نژادها تحت تأثیر عقاید، تفکرات و احساسات قرار می گیرد. پس با وجود این امور دیگر معنایی برای «عربیت» باقی نمی ماند. از این جهت هر سخنی که از مبدأ نژادپرستی عربی برخیزد سخنی غیرعلمی و غیرقابل اعتماد است.

با فرض این که چنین مقوله ای صحت داشته باشد، همان طور که گذشت شیعیان نخستین که پایه های تشیع را تأسیس نموده اند همگی عرب بودند. طبقه اول این گروه را نام بردیم و نمی خواهیم با نام بردن طبقه دوم و سوم پیشگامان تشیع، وقت خواننده را بگیریم و خواننده محترم را به کتاب های مربوطه ارجاع می دهیم.

با توجه به این توضیحات روشن شد که وجود نژاد خالص عربی، امری خیالی است. اما اگر بخواهیم سؤال از معنای «عربیت» را بی پاسخ نگذاریم

می‌گوییم: نژاد عربی، مخلوطی از تفکر، احساسات، زبان و وطن پرستی است و از تمام این مفاهیم انتزاع می‌شود. این عوامل است که مورد تأکید انسان شناسان است. عواملی چون زبان، پیشینه تاریخی، محیط و منافع مشترک، معجونی می‌سازد که خمیرمایه نژادی یک امت را تشکیل می‌دهد. (۱)

بشناسیم.

پایه های هویت نژادی

اشاره

۱. محیط جغرافیایی: مهد تشیع، شبه جزیره حجاز است؛ چون پیروان نخست امام علی (علیه السلام) از میان صحابه بودند و صحابه همگی از شبه جزیره عربستان اند. اگر هم یک یا چند شخصیت غیرعرب مانند سلمان فارسی و ابو رافع قبطی میان آنها بود به سبب اقامت طولانی آنها در حجاز است و همواره از این سرزمین بود که تشیع به دیگر مناطق گسترش یافت. مناطقی چون عراق، سوریه، مصر، شام، آفریقا، هند، خلیج فارس، اروپا، آمریکا، چین، روسیه و غیره. نظریات محققان نسبت به آغاز تشیع از عربستان را در پایان این فصل مطرح خواهیم ساخت.

۲. لغت: دانشمندان، لغت هر فرد را عامل اساسی نسبت وی به قومیت خاص می‌دانند؛ زیرا لغت بخشی از احساسات یک فرد را نمایان می‌سازد بلکه بحث های جدید علمی می‌گویند: لغت، نهاد پنهان انسان را بازگو می‌کند؛ زیرا دانشمندان جدید، تفکر انسان را به دو قسم صامت و گویا تقسیم می‌کنند. (۲) از آن جا که شیعیان، اهل حجاز بودند لغت آنها نیز عربی است و همان طور که

ص: ۱۱۴

۱- (القومیة العربیة، دکتر حازم زکی نسبی، ص ۱۰۱؛ نحو الوحدة العربیة، یوسف هیکل، فصل اللغۃ؛ آراء و احادیث فی الوطنیة والقومیة، ساطع الحصری، ص ۲۰.

۲- (مجله عالم الفکر الكويتیة، ج ۶، شماره ویژه لغت.

گفته شد پیروان علی همواره از سخنوران عرب و قهرمانان خطابه بودند.

پیشتازی پیشگامان تشیع در زمینه خطابه و بیان ادیبانه، همواره در اثر پیروی ایشان از امیر بیان علی (علیه السلام) بوده است، تا جایی که مورخان آنها را در شمار نوابغ فصاحت و پیشتاز خطیبان عرب قرار دادند. از جمله: عدی بن حاتم طایی، هاشم مرقال، خالد بن سعید عبشمی اموی، ولید بن جابر بن ظالم طایی و دیگران.^(۱)

از آن جهت که زبان عربی، زبان قرآن است، شیعیان همواره در شمار کسانی بودند که نسبت به زبان عبادی و معاملاتی خود تعصب فراوانی نشان دادند تا جایی که نزد ایشان هیچ زبانی جایگاه زبان عربی را ندارد. البته باید توجه کرد که شیعیان زبان عربی را تنها به عنوان قالب معانی نشمردند و گرنه می توانستند برای معانی مورد نظر خود به قالب های دیگری روی آورند. ولی همواره این زبان را به عنوان در بردارنده احساسات و عواطف اصیل دینی خویش می نگرند و بدین جهت است که قرآن به این زبان نازل شده است؛ لذا تمام فقهای شیعه فتوی می دهند که قرائت در نماز، اذان و تکبیرة الاحرام نماز باید به زبان عربی باشد. حال آن که ابوحنیفه به طور مطلق و شافعی ها و مالکی ها در خصوص اذان، قرائت به غیر زبان عربی را جایز می دانند. ایشان در مورد اذان می گویند: اگر مؤذن غیرعرب باشد و بخواهد برای خود یا هم زبانان خود اذان بگوید «اذان، به زبان غیر عربی جایز است.^(۲)» همچنین شافعی ها، حنفی ها، و مالکی ها فتوی داده اند که: اگر مکلف قادر به تلفظ عربی تکبیرة الاحرام نباشد، جایز است که آن را به زبان غیر عربی بگوید. تمام این موارد را نویسنده کتاب «الفقه علی المذاهب

ص: ۱۱۵

۱- (اسد الغابۀ، ج ۱، ص ۳۵، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱.

۲- (الفقه علی مذاهب الاربعۀ، ج ۱، ص ۳۱۴؛ فجر الاسلام، ص ۲۵۰؛ کنز العرفان، مقداد سیوری، ج ۱، ص ۱۱۷.

الأربعة» در جلد اول، آورده است. از میان منابعی که در دست دارم، نیافتم که این مذاهب اجرای عقود را به زبان عربی واجب بدانند. حال آن که علمای شیعه می گویند: صیغه عقود - در حال اختیار - باید به زبان عربی جاری شود. (۱) در خصوص عقد نکاح، حنفی ها، مالکی ها و حنبلی ها آن را به زبان غیرعربی جایز می دانند، گرچه توانایی خواندن آن به زبان عربی وجود داشته باشد. (۲)

۳. عرب بودن خلیفه: در اهمیت لغت عرب همین بس که خداوند با این زبان مردم را مورد خطاب قرار داده تا این لغت، ظرف تعالیم اسلام شود؛ لذا خداوند می فرماید:

{إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ}. (۳)

ما آن را قرآن عربی فرستادیم تا شما آن را به خوبی درک کنید.

نیز می فرماید:

{وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا وَعَرَبِيًّا}. (۴)

و بدینسان آن را دستوری روشن (به زبان عربی) نازل کردیم.

تمام مفسران بر این عقیده اند که قرآن حکمتی است که به زبان عربی نازل شده و مطالب آن به شیوه محاوره ای عرب ها تنظیم شده است. به عبارت دیگر قرآن احساسات و خواص فرهنگی عرب ها را برای نشر مطالب خود برگزید ولی هیچ گاه در چارچوب فکری آنها محصور نشد بلکه آن را کانالی برای انتقال مفاهیم دینی به جهان بشریت قرار داد.

ص: ۱۱۶

۱- (کنز العرفان، ج ۲، ص ۷۲.

۲- (الاحوال الشخصية، محمد ابو زهره، ص ۲۷، چ اول، مصر.

۳- (یوسف / ۲.

۴- (رعد / ۳۷.

بسیاری از فرقه های اسلامی معتقدند خلیفه باید از میان عرب ها باشد. البته این امر را برای حفظ ویژگی های رسالت دینی لازم می دانند نه از جهت نژادپرستی؛ زیرا که تعالیم اسلام فراتر از نژاد و قومیت است. در مورد شرط عرب بودن خلیفه، گروه های اسلامی دو دسته اند گروهی بر عرب بودن خلیفه تأکید دارند، که شیعیان - به دلیل سخن پیامبر «ائمہ از قریش اند»^(۱) - از این جمله اند.

حال آن که بسیاری از گروه های اسلامی این شرط را لازم نمی دانند. گویا این فرقه ها عقیده خود را از خلیفه دوم اقتباس کرده اند که گفته است: اگر دو کس تاکنون زنده بودند خلافت را به آنان می سپردم: یکی «سالم» غلام ابو حذیفه و دیگری «ابو عبیده جراح». اگر سالم زنده بود هرگز برای تعیین جانشین، شوری تشکیل نمی دادم.^(۲) روشن است که خلیفه دوم با نامزد کردن «سالم» برای خلافت، عرب بودن خلیفه را شرط نمی داند و گرنه تنها عرب ها را نام می برد. بزرگان معتزله چون ضرار بن عمر، ثمامه بن اشرس، جاحظ و دیگران نیز همین قول را پذیرفته اند.^(۳)

همچنین تمام خوارج، عرب بودن خلیفه را لازم نمی دانند و بر این عقیده خود همواره پافشاری کرده اند.^(۴)

حنفی ها نیز همین عقیده را دارند لذا خلافت عثمانیان را صحیح دانستند.^(۵)

شرط دانستن عربیت خلیفه هیچ گاه

ص: ۱۱۷

۱- (الفصل بین الملل والنحل، ج ۴، ص ۸۹.

۲- (طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳.

۳- (ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۶۲.

۴- (الفرق بین الفرق، بغدادی، باب خوارج.

۵- (الامام الصادق، اسد حیدر، ج ۱، ص ۱۵۷.

جنبه نژادپرستانه نداشته است؛ زیرا چنین چیزی در تعالیم آسمانی جایگاهی ندارد به ویژه تعالیم دین اسلام که خاتم ادیان است و به مساوات و برادری تشویق می نماید. اما با قرار دادن این شرط همواره وجود حاکمی آشنا به امور دقیق شریعت و پیشینه فرهنگی - که به زبان مربوط می شود - تأمین می گردد؛ لذا اسلام تنها عرب بودن خلیفه را شرط می داند بدون این که دیگران را نکوهش کرده یا اخلاص آنها را زیر سؤال ببرد.

۴. پیشینه تاریخی و منافع مشترک: سرگذشت شیعیانی که در بخش پیشگامان، نام بردیم قسمتی از تاریخ شبه جزیره عربستان را تشکیل می دهد. منافع مشترک مادی و معنوی ایشان و همچنین روش اجتماعی آنها در تفکر، آداب و رسوم، همگی جزئی از آداب، رسوم و جامعه عرب شمرده می شود؛ لذا وقتی که اسلام پا به عرصه حجاز نهاد با تعالیم خود تلاش کرد تا مسلمانان را از آن آداب و رسوم مشترک رها سازد. به سبب روشنی این مبحث، به این حد اکتفا می کنیم.

از مطالبی که گذشت روشن شد که تشیع ریشه عربی دارد؛ خواه از جهت محل پیدایش، زبان، گرایش ها یا آرا و عقاید آن. لذا محققان حقیقت جو، تشیع را با تمام ویژگی های آن، عربی دانستند. منظور ما از محققان حقیقت جو، از میان محققان متأخر است؛ زیرا پیش از این، این مسئله مورد توجه مخالفان شیعه قرار نگرفته بود؛ چون از قرن دهم به بعد مذهب رسمی ایرانیان گردید و این مسئله مطرح شد اما قبل از آن ایرانیان اندکی، شیعه بودند. وقتی هم ایرانیان شیعه شدند تمام عیب ها و نکوهش ها متوجه آنها گردید. عیب هایی که وقتی ایشان از اهل تسنن بودند هیچ گاه مطرح نمی شد. شرح تمام این مطالب در آینده نزدیک خواهد آمد.

اجازه دهید نمونه هایی از سخن محققانی را بیاورم که به این مسئله پرداختند

ولی نتوانستند عربی بودن تشیع را انکار کنند در عین حال در صدد بر آمدند تا از راه عیب جویی ایرانیان، به تشیع بدگویی نمایند.

۱. دکتر احمد امین

پیش از این سخنی از ایشان نقل کردیم اما به سبب ارتباط با موضوع، آن را دوباره تکرار می کنیم؛ وی می نویسد: «آن چه به نظرم می آید این است که پیروی از علی و تشیع، قبل از پیوستن ایرانیان به اسلام بوده است. اما آن تشیع معنای ساده ای داشت که عبارت بود از اعتقاد به شایستگی های فردی امام علی (علیه السلام) و خویشاوندی ایشان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولی کم کم با ورود عناصر دیگری چون یهود، مسیحیان و زرتشتیان به اسلام، معنای پیشرفته تری به خود گرفت و چون بیشترین کسانی که به اسلام وارد شدند، ایرانیان بودند؛ لذا سهم بیشتری در تأثیرگذاری بر تشیع داشتند».^(۱) نظر ایشان به این که شیعیان نخستین، ایرانی نبودند واضح است گرچه بعد از آن سخن خود را نقض کرده است.

۲. دکتر علی حسین خربوطلی

وی می نویسد: «وقتی که خلافت به ابوبکر رسید گروهی از عرب ها به علی (علیه السلام) پیوستند و از ایشان تبعیت کردند. گولد زیهر معتقد است که جنبش تشیع در سرزمین های عربی نشأت گرفت و قبایل عرب تمایل بیشتری به آن نشان دادند. قبایلی که سخت به اتوکراسی و مشروعیت خلافت امام علی (علیه السلام) معتقد بودند؛ لذا با گرمی به تعالیم ایشان روی آوردند. این گروه معتقد شدند که امامت از سنخ مصالح عمومی نیست تا به عهده عموم مردم گذاشته شود. یا این

ص: ۱۱۹

(۱) - فجر الاسلام، ص ۲۷۶.

که به واسطه گروهی از آنها تعیین یا انتخاب گردد بلکه امامت را اساس دین و پایه اسلام می دانند و بر این باورند که امام باید معصوم باشد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها علی (علیه السلام) را برای جانشینی خود مشخص کرد». (۱)

۰۳. وول هوزن

می نویسد: «در این که تفکرات شیعیان با ایرانیان هماهنگ است شکی نیست اما این که بگوییم سرچشمه این تفکرات ایرانیان بودند سخن صحیحی نیست. بلکه تاریخ خلاف آن را ثابت می کند. نقل های تاریخی بر آن است که تشیع با صراحت تام در محدوده عرب ها بود سپس به غیر عرب ها انتقال یافت». (۲)

۰۴. آدام متس

می گوید: «مذهب تشیع - بر خلاف آنچه برخی به آن معتقدند - عکس العمل ایرانیان برای مخالفت با اسلام نبوده است، زیرا تمام شبه جزیره عربستان به جز چند شهر بزرگ چون مکه، تهامه و صنعاء، شیعه بودند. در برخی شهرها چون عمان، هجر و صعده نیز غلبه با شیعیان بود. سرزمین خوزستان که هم مرز عراق است نیمی از ساکنانش شیعه بوده اند. اما خود ایران به استثنای قم، سنی نشین بود. اهالی اصفهان چنان درباره معاویه غلو می کردند تا جایی که او را پیامبر فرستاده شده می شمردند». (۳)

ص: ۱۲۰

۱- (الدولة العربیة، ص ۱۲۷).

۲- (الشیعة والخوارج، ص ۲۴۱).

۳- (الحضارة الاسلامیة، ج ۱، ص ۱۰۱).

این خاورشناس می گوید: «خطاست که پیدایش و رشد تشیع را به عنوان جنبشی ضد اسلامی تصور نمایم یا این که بگوئیم ایرانیان - چه از طریق فتوحات یا تبلیغات - پس از ورود به اسلام این تفکر را ایجاد کرده اند. این توهم گرچه شایع است ولی ناشی از کج فهمیدن حوادث تاریخی است. جنبش علوی تشیع، به یقین در سرزمین عربی محض متولد شد». (۱)

۶. نولدکه

وی می نویسد: «بیشتر شهرهای سرزمین ایران تا سال ۱۵۰۰م، سنی نشین بوده اند و در این سال بود که تشیع به واسطه دولت صفوی به عنوان مذهب رسمی این سرزمین معرفی گردید». (۲)

پس از ذکر این نمونه هایی که محققان بر عربی بودن تشیع تأکید نموده و در عین حال منکر وجود آن در قومیت های دیگر نشده اند، می گوئیم: قومیت های دیگر همواره مورد احترام و تقدیر ما بودند. همه ما نامی جز «مسلمان» نداشتیم و آیه:

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ}. (۳)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله های متفاوت قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بدانید گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.

ص: ۱۲۱

۱- (العقیده و الشریعہ، ص ۲۰۴.

۲- (دراسات فی الفرق والعقائد، ص ۳۲۶.

۳- (حجرات / ۱۳.

شعار ما بوده است. برای مقابله با این تهمت ها و کامل شدن بحث، ابتدا نمونه هایی از بزرگان شیعه را ذکر می کنیم که با قلم و بیان خود پایه های تشیع را برافراشته اند. سپس در مقابل عنوان «عربیت تشیع»، عناوین دیگری از دیگر مذاهب اسلامی قرار می دهیم و نسبت سنجی می کنیم.

ص: ۱۲۲

امامان شیعه دوازده نفرند که از امام علی (علیه السلام) آغاز و تا امام دوازدهم محمد بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه) پایان می یابند. امامانی که شیعیان ایشان را ادامه دهنده راه نبوت می دانند. ایشان بزرگان قوم عرب و از اصیل ترین خاندان های آنها یعنی بنی هاشم هستند که نیازی به معرفی این خاندان نیست.

پس از آنها، پیشگامان تشیع قرار می گیرند. گروهی که حاملان علوم اهل بیت و خاندان های اصیل عربی محسوب می شوند. طبقه نخست این گروه شاگردان بزرگ امام صادق اند چون ابان بن تغلب بن رباح کنندی، خاندان آل اعین، آل حیان تغلبی، آل عطیه، بنی دراج و دیگران.^(۱)

در طبقه دوم، شخصیت هایی چون شیخ مفید محمد بن نعمان، شریف مرتضی علم الهدی علی بن ابی الحسین، علامه حلی جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر، عبدالعزیز بن نحریر البراج، جمال الدین احمد بن موسی بن طاووس و خاندان طاووس، محمد بن احمد بن ادريس عجللی، نجم الدین جعفر بن حسن هذلی معروف به محقق، جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری، شهید اول محمد بن مکی، شهید ثانی زین الدین عاملی و دیگران، قرار دارند که همگی از خاندان های اصیل عرب بودند.

ص: ۱۲۳

۱- طبقات ابن سعد بخش «تراجم من سکن الکوفه من التابعین».

اما نویسندگان کتب چهارگانه یعنی محمد بن یعقوب کلینی مؤلف کتاب «الکافی»، محمد بن علی بن حسین معروف به ابن بابویه قمی، مؤلف کتاب «من لا یحضره الفقیه» و محمد بن حسن بن علی شیخ طوسی، مؤلف دو کتاب «التهذیب» و «الأستبصار»، دلیلی بر عرب نبودنشان نیست و اگر کسی دلیلی دارد خواهشمندیم ارائه دهد. در پایان، دیدگاه دایره المعارف اسلامی را گوشزد می‌کنیم: «پیشگامان اولیه امامان بزرگ شیعه، همگی عرب محض و تنها از عرب‌های یمنی بودند».^(۱)

هر کس که اطلاع بیشتری می‌خواهد وی را به این منابع راهنمایی می‌کنم: «الأعلام» زرکلی، «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» سید حسن صدر و «اعیان الشیعه» سید محسن امین عاملی.

اهل تسنن و ایرانیان

اشاره

برای روشن شدن مطلب، ابتدا از ایران آغاز می‌کنیم و بیان می‌کنیم که هویت اعتقادی ساکنان این سرزمین چیست و این که دو مذهب سنی و شیعی چه جایگاهی میان ساکنان آن دارند.

مورخان می‌گویند مدت زمان فتح ایران، تمام دوران خلافت اسلامی تا پایان حکومت امام علی (علیه السلام) را شامل می‌شود. وقتی شهرهای این سرزمین فتح می‌شد برخی از سربازان اسلامی که بعضی از آنها شیعه بودند در همان شهرها اقامت می‌کردند و افکار و عقاید خود را به ساکنان آن شهرها منتقل می‌ساختند. علاوه بر آن، در زمان حکومت زیاد بن ابیه بر شهر کوفه، وی به قصد از بین بردن تشیع در این شهر، تعداد پنجاه هزار شیعی را به خراسان تبعید نمود.

ص: ۱۲۴

(۱) دائرة المعارف، ج ۱۴، ص ۶۶.

بدون شك این تعداد زاد و ولد کردند و عقاید و تفکرات خویش را با خود منتقل ساخته و گروهی با ایشان همراهی نمودند. قم نیز در ایام حکومت حجاج مسکونی شد و آن هم زمانی بود که عبدالرحمن بن اشعث - حاکم سیستان از طرف حجاج - علیه او شورید و شکست خورد. در میان لشکریان وی تعدادی از علمای تابعین از جمله عبدالله، احوص، عبدالرحمن، اسحاق و نعیم فرزندان سعد بن مالک اشعری، وجود داشتند. این افراد در هفت منطقه از مناطق قم ساکن شدند. سرانجام فرزند عبدالله بن سعد که شخصی امامی مذهب و پرورش یافته کوفه بود به آنها ملحق شد و تشیع را برای آن سرزمین به ارمغان آورد. (۱)

این، ریشه های تشیع در ایران است که به صورت محدود تا قرن دهم هجری ادامه داشت. از این قرن به بعد یعنی از زمان صفویان، مناطق شیعی بیشتری پدید آمد. اما از زمان فتح ایران تا قرن دهم تمام ایران - به استثنای مناطق اندکی - سنی نشین بود و ساکنان آن به مذاهب مختلف اسلامی معتقد بودند. این مطلب مورد تأیید مورخان اهل تسنن نیز می باشد از جمله:

۱. شمس الدین محمد بن احمد

وی می نویسد: «در اقلیم خراسان معتزله و شیعیان ساکن بودند ولی غلبه با حنفی ها بود مگر در منطقه «الشاش» که برخی شافعی مذهب و برخی دیگر مذهب عبدالله سرخسی را پذیرفته بودند. منطقه «الرحاب»، عقاید خوبی داشتند مگر اهل حدیث که حنبلی مذهب بودند. غالب ساکنان دُبیل - گویا منظور ایشان اردبیل است - نیز حنفی هستند. اما مناطق جبال (سلسله کوه های البرز): در ری مذاهب مختلفی وجود داشت، غالب آنها حنفی و تعدادی حنبلی مذهب بودند.

ص: ۱۲۵

(۱) - معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴، ص ۳۹۷.

قم شیعه بوده و اهالی دینور پیرو مذهب سفیان ثوری شمرده می شدند. منطقه خوزستان مذاهب مختلفی داشت، بیشتر ساکنان اهواز، رامهرمز و دورق حنبلی مذهب بودند اما نیمی از شهر اهواز مذهب شیعه داشتند تعداد حنفی ها در این شهر هم زیاد بود. مالکی مذهب ها نیز در این شهر دیده می شدند. منطقه فارس بیشتر طبق فتاوی اهل حدیث و شاگردان ابوحنیفه عمل می نمودند. غالب اهالی کرمان نیز شافعی بودند. در اقلیم سند بیشتر ایشان اهل حدیث اند. اهالی ملتان شیعه هستند و در اذان خود «حی علی خیر العمل» می گویند و عبارت های اقامه نماز را دوبار تکرار می کنند - یعنی «الله اکبر» را دوبار، اشهد ان لا اله الا الله» را دو بار و... همین طور - . قصبات و روستاها نیز مقلد فقه ابوحنیفه اند.» (۱)

۲. ابن بطوطه در سفرنامه

وی در سفرنامه خود چنین می نویسد (با تلخیص): «وقتی خدا بنده - نوه هولاء- کو - مردم ایران را در ابتدای قرن هشتم بر پذیرش تشیع وادار ساخت و نیز شخصی از زنادقه شیعه به نام جمال الدین بن مطهر - منظور وی علامه حلی رضوان الله علیه است - او را همراهی نمود، به شهرهای آذربایجان، کرمان، اصفهان، خراسان، شیراز و عراق دستور داد تا نام امام علی (علیه السلام) و برخی از پیروانش را در خطبه های نماز جمعه بیاورند و یادی از صحابه نمایند. این دستور ابتدا به شهرهای بغداد، شیراز و اصفهان رسید. عده ای از اهالی منطقه «باب الأئرج» بغداد راهپیمایی کرده و سرپیچی خود را از این دستور اعلام کردند و خطیب را تهدید به قتل نمودند. اهالی شیراز و اصفهان نیز به همین گونه عمل کردند».

ص: ۱۲۶

۳. قاضی عیاض

وی در مقدمه خود بر کتاب «ترتیب المدارک» درباره انتشار مذهب مالکی می نویسد: «اما خراسان و ماورای عراق از مناطق شرقی، ابتدا به واسطه یحیی بن یحیی التمیمی، عبدالله بن مبارک و قتیبه بن سعید با مذهب مالکی آشنا شدند و در دوران های مختلف فقهای مختلفی داشتند. در قزوین - از شهرهای منطقه جبال - نیز این مذهب رواج یافت. همچنین آخرین کسی که طبق این مذهب در نیشابور پرورش یافت اسحاق بن قطان بود سپس دو مذهب حنفی و شافعی بر آن مناطق غلبه یافت.» (۱)

۴. بروکلین

وی در تاریخ ملل می نویسد: «شاه اسماعیل صفوی وقتی بر منطقه الوند چیره شد، آهنگ تبریز نمود. علمای شیعه تبریزی به وی اطلاع دادند که دو سوم جمعیت سیصد هزار نفری این شهر از اهل تسنن اند.» (۲)

این چنین آماری از اهل تسنن در آن زمان - یعنی ابتدای قرن دهم و در یک شهر - قابل توجه است.

۵. کب

این خاورشناس می نویسد: «تفکر اشتباهی که تاکنون هم وجود دارد، این است که سرزمین ایران وطن اصلی شیعیان بوده است. حال آن که این ادعا هیچ ریشه ای ندارد بلکه نقل های تاریخی ثابت می کند که زردشتیان بیشتر به مذهب اهل تسنن تمایل داشته اند.» (۳)

ص: ۱۲۷

۱- ترتیب مدارک، ج ۱، ص ۵۳.

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص ۴۹۷.

۳- دراسات فی الفرق والعقائد، ص ۲۶.

بیش از این نمی خواهم وقت شما را بگیرم و شواهد دیگری را ذکر نمایم. شواهدی که همه بر این امر اتفاق دارند که ایران تا قرن دهم هجری مرکز اهل تسنن بوده است. که اکنون نیز استان هایی در این کشور وجود دارد که سنی مذهبند و با آزادی تمام به زندگی خود ادامه می دهند. این استان ها در شرق، غرب، شمال و جنوب ایران وجود دارند. پس این کشور را بیشتر به کدام مذهب می توان نسبت داد؟ آیا این نویسندگان می توانند جوابی بدهند؟ البته هیچ گاه منطق دشمنی و کینه توزی، دارای عقل و تفکر نبوده است.

ص: ۱۲۸

اشاره

دیدگاه مذاهب اسلامی درباره لزوم یا عدم لزوم عرب بودن خلیفه را گذرانندیم و همچنین در مورد شرط بودن زبان عربی در عبادات و معاملات بحث کردیم که نیازی به اعاده نیست. اما تنها به این نکته اشاره می‌کنم که برخی از اهل تسنن زبان عربی را در معاملات و عبادات شرط می‌دانند و برخی شرط نمی‌دانند. در حالی که مذهب تشیع بر این زبان تأکید می‌کند. این مطلب بر ارتباط بین این مذهب با زبان عربی چه از جهت محتوی و چه قالب، دلالت می‌کند.

امامان و بزرگان اهل تسنن

اشاره

نمی‌خواهم تکرار کنم ولی مطرح کردن این بحث‌ها از این جهت است که به طرف مقابل بفهمانیم که باید به لوازم سخن خود پایبند باشند. خدا می‌داند که هیچ‌گاه قصد نکوهش هیچ انسانی یا قومیتی را نداریم. همچنین در این زمان کوتاه نمی‌توان تمام بزرگان اهل تسنن را مورد بررسی قرار دهیم. بزرگانی که با بیان و بنان خود تعالیم این مذهب را برافراشته‌اند؛ لذا تنها به بررسی برخی از ایشان بسنده می‌کنیم.

تاریخ بشریت، بشر را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی همچون روح هستند و گروه دیگر همانند جسد آنها شمرده می‌شوند. به عبارت دیگر برخی به مثابه موتور یک قطارند و بقیه مانند واگنی که به دنبال آن کشیده می‌شود. اکنون

خواهیم دید که موتور محرک مذهب اهل تسنن غالباً ایرانیان بودند. اینک مذاهب چهارگانه را بررسی می کنیم:

گروه اول؛ امامان مذاهب چهارگانه

منابع مختلف می گویند که سه تن از چهار امام این مذاهب، ایرانی و تنها یک نفر از ایشان عرب بوده است. اما سه نفر ایرانی عبارتند از:

اول: ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی هم پیمان بنی تیم الله که در کوفه متولد شد. (۱)

دوم: امام شافعی، محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع غلام ابولهب، که این شخص (شافع غلام ابولهب) از عمر خواست تا هم پیمان قریشیان شود ولی خلیفه پذیرفت. بعد از آن از عثمان چنین درخواستی نمود که خلیفه سوم پذیرفت و از موالی (هم پیمانان) قریش گردید. این مطالب را رازی در کتاب خود «مناقب الشافعی» و ابو زهره در کتاب «الامام الشافعی» به تفصیل آورده اند. (۲)

سوم: مالک بن انس بن مالک که هر یک از ابن عبدالبر مؤلف کتاب «استیعاب» در کتاب خود «الأنتفاء»، واقدی محمد بن اسحاق و سیوطی در کتاب «تزیین الممالک» تصریح می کنند که وی هم پیمان بنی تیم است و عرب نیست. (۳)

چهارم: تنها عرب از میان این چهار امام، احمد بن حنبل است که نسبش به قبیله بکر بن وائل متصل می رسد. (۴)

البته گروهی بر این باورند که سه تن نخست

ص: ۱۳۰

۱- مناقب ابی حنیفه، موفق بن احمد، ج ۱، ص ۱۶.

۲- الامام الصادق، اسد حیدر، ج ۳، ص ۲۲۰.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۰۰.

۴- طبقات حنابله، ابی یعلی، ج ۱، ص ۴.

نیز عرب بوده اند اما سخنان این گروه قابل نقد است و هر پژوهش گری می تواند ادله ایشان را بررسی نماید.

گروه دوم؛ اصحاب صحاح

نسب مؤلفان صحاح شش گانه چنین است:

الف) بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، مؤلف صحیح مشهور، اعجمی است.

ب) ترمذی، ابن عیسی بن سوره، شاگرد بخاری و نایبنا بود وی نیز غیر عرب بود.

ج) محمد بن یزید بن ماجه هم پیمان ربیعیه، غیر عرب بود.

د) احمد بن علی بن شعیب نسائی، منسوب به شهر «نسا» از شهرهای خراسان و اعجمی است.

هـ-) سلیمان بن اشعث بن اسحاق سیستانی که «سیستان» شهری در نزدیکی هرات است. البته ایشان را به قبیله اُزد نسبت داده اند اما معلوم نیست که هم پیمان آنهاست یا ریشه او اُزدی و عرب است. ولی به هر حال، به یک سرزمین غیرعربی منسوب شده است.

و) مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نيسابوری. تصریح به عرب بودنش نمودند. (۱)

ص: ۱۳۱

۱-) وفيات الاعيان، ج ۱، ص ۲۱؛ الكنى والألقاب، ج ۳، ص ۲۰۷، معجم المؤلفين؛ ج ۱۲، ص ۱۱۵ و مقدمه های نوشته شده بر صحاح شش گانه.

[پس از امامان مذاهب و مؤلفان صحاح نوبت به دیگر شخصیت ها می رسد] این گروه دارای مذاهب مختلفی هستند. آنها را بدون رعایت ترتیب زمانی، می شماریم تا معلوم شود چه تعداد از بزرگان اهل تسنن ایرانی هستند.

بیشتر روایان حدیث و تاریخ، فقها و مفسرین اهل تسنن ایرانی بودند. به عنوان نمونه: «مجاهد»، «عطاء ابن ابی رباح»، «عکرمه» و «سعید بن جبیر». باید توجه داشت که مجاهد و عکرمه مورد اعتماد بخاری و شافعی بوده و تمام روایات ایشان را پذیرفته شده تلقی می کنند.

از جمله این گروه «لیث بن سعد»، شاگرد «یزید بن حبیب» است. وی پایه گذار مدرسه دینی مصر است. شافعی می گوید: لیث دانشمندتر از مالک است ولی شاگردانش از او حمایت نکردند. این فقیه، ایرانی و از اهالی اصفهان است. نمونه دیگر «ربیعہ الرأی» استاد مالک است. نام او «ابن عبدالرحمن بن فروخ» است که از اهالی فارس ایران بود. «طاووس بن کیسان» نیز ایرانی است. شرح حالش را می توان در طبقات الفقهای شیرازی یافت.

«بیهقی» مؤلف کتاب سنن نیز چنین است. درباره وی گفته اند: شافعی از هر فقیهی برتر است مگر بیهقی. «مکحول بن عبدالله» هم پیمان بنی لیث، «محمد بن سیرین» غلام انس بن مالک و «حسن بصری» که شیرازی درباره او در کتاب طبقات خود چنین می نویسد: وی شبیه ترین مردم به عمر بن خطاب بود، نیز همگی غیر عرب بودند.

نمونه های دیگر: «الحاکم» صاحب مستدرک، «عبدالعزیز ماجشون اصفهانی» هم پیمان بنی تمیم، «عاصم بن علی بن عاصم»، هم پیمان بنی تمیم و از اساتید

بخاری، «عبدالحق بن سیف الدین دهلوی» مؤلف «مقدمه فی مصطلح الحدیث»، «عبدالحکیم قندهاری» شارح صحیح بخاری که شرح خود را در حاشیه این صحیح نگاشته است، «عبدالحمید خسروشاهی» مؤلف کتاب «اختصار المذهب» در فقه شافعی، «عبدالرحمن رحیم» هم پیمان بنی امیه که محدث اهل شام طبق مذهب اوزاعی بود، «عبدالرحمن العضد الایجی» نویسنده کتاب «المواقف»، «عبدالرحمن جامی» صاحب فصوص الحکم، «عبدالرحمن کرمانی» بزرگ علمای حنفی در خراسان و نویسنده شرح تجرید، «عبدالرحمن شیخی زاده» نویسنده کتاب «مجمع الانهار»، «أحمد بن عامر مروزی» مؤلف مختصر المزنی، «سهل بن محمد سیستانی» صاحب اعراب القرآن، «محمد بن ادریس ابو حاتم رازی» که همتای بخاری محسوب می شود، «ابو اسحاق شیرازی» صاحب کتاب «التشبیه»، «عبدالله بن ذکوان ابو الزناد» که دانشمند اهل مدینه در زمینه فقه و احکام بود و مالک و لیث از وی روایت دارند، «احمد بن حسین شهاب الدین اصفهانی» صاحب کتاب غایة الاختصار، «یعقوب بن اسحاق نیشابوری» نویسنده المسند الصحیح که طبق صحیح مسلم بن حجاج نگاشته شده است، «احمد بن عبدالله ابو نعیم» صاحب الحلیة، «ابن خلکان» مؤلف و فیات الأعیان و «احمد بن محمد ثعلبی» مفسر... (۱۱)

اگر بخواهیم به این صورت ادامه دهیم به عدد بسیار بزرگی از علما، مورخان و مفسران ایرانی خواهیم رسید. تفکر اهل تسنن در تمام ابعاد آن، مدیون و تأثیرپذیر از ایرانیان است. حتی «محمد بن عبدالوهاب» نیز در سرزمین ایران میان شهرهای کردستان، همدان، اصفهان و قم پرورش یافته و تحصیل نموده

ص: ۱۳۳

۱- رجوع شود به: معجم المؤلفین کحاله، ج ۱، ص ۲۰۶؛ فجر اسلام، ص ۲۴۱؛ الکنی والألقاب قمی، ج ۱، ص ۶ به بعد.

باید اذعان کرد که زبان درازی ها و ناسزاگویی ها و قضاوت های عجولانه ای که بر برخی مذاهب اسلامی اعمال می شود همه از ایرانیان بوده است. دو نمونه از این صنف نویسندگان را ذکر می کنیم. نویسندگانی که مراقب وجدان و زبان خود نیستند و نسبت به رسالت علمی خود احساس مسئولیت نمی کنند.

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی از اهالی شهرستان

نویسنده کتاب ملل و نحل

شهرستان، منطقه کوچکی بین نیشابور و خراسان است. این شخص درباره فرقه های اسلامی نگاشته است ولی خلط و خبط فراوانی نموده و بدون تحقیق علمی به پیروان این مذاهب نسبت های ناروایی داده است تا جایی که نوشته هایش لبریز از مطالب کینه توزانه و ناسالم است. وی میراثی از دروغ پردازی ها از خود به جای نهاد که مورد اقتباس دیگران گردید و حتماً مورد مؤاخذه خداوند قرار خواهد گرفت. پیش از این که نمونه هایی از مطالب این نویسنده را ذکر کنیم به دیدگاه برخی از هم کیشان دربار او اشاره می کنیم:

الف) امام رازی: در کتاب «مناظرات مع اهل ماوراء النهر» می نویسد: «مسئله دهم - که به کتاب ملل و نحل اختصاص داده است - ملل و نحل کتابی است که در آن از مذاهب و عقاید جهانیان - به گمان مؤلف - سخن به میان آمده است، البته این کتاب مورد اعتماد نیست؛ زیرا وی مطالب خود را از کتاب «الْفَرْقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» نوشته ابو منصور بغدادی اقتباس نموده است. این شخص نسبت به مخالفان خود تعصب زیادی به خرج داده و هیچ گاه عقاید دیگران را به طور صحیح نقل نکرده

ص: ۱۳۴

است. شهرستانی مطالب کتاب خود را از چنین کتابی نقل کرده است، لذا اشتباهات فراوانی در مطالب این کتاب - یعنی ملل و نحل - دیده می شود». (۱)

این از جهت مطالب نقل شده توسط این نویسنده اما از جهت دین و ایمان وی، هم مذهبی های ایشان چنین نوشته اند:

ب) یاقوت حموی: در معجم البلدان، برای واژه «شهرستان» چنین می نویسد: «اگر خبط و اشتباهات شهرستانی در اعتقادات و تمایل او به الحاد نبود، وی امام اندیشمندان بود. چه بسا تعجب می کردیم که با وجود دانش و فضل که دارد، چگونه به برخی عقاید بی اصل و ریشه اعتقاد پیدا می کرد و اموری را که نه دلیل عقلی بر آن بود و نه دلیل نقلی، زود می پذیرفت. از محروم شدن از نور ایمان به خدا پناه می بریم. دلیل انحراف وی چیزی جز اعراض کردن از نور شریعت و اشتغالش به تاریکی های فلسفه نبوده است. در مجالس موعظه ایشان شرکت می کردم، هیچ گاه از خداوند و پیامبر یا مسائل شرعی، سخن به میان نمی آورد. خدا به حال او آگاه تر است». (۲)

پس از روشن شدن ارزش علمی این نویسنده نزد همفکرانش، اینک به برخی مطالب وی درباره شیعه اشاره می کنیم تا مقدار صدق و وثاقت علمی او را دریابیم. وی در مورد امامیه چنین می نویسد: امامیه پس از امام حسن، امام حسین و علی بن الحسین بر یک عقیده واحد باقی نماندند بلکه اختلافات فراوانی - بیش از اختلافات موجود میان فرقه های اسلامی - پیدا کردند. تا این که می گوید:

ص: ۱۳۵

-
- ۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۷۷.
 - ۲- مناظرات الرازی، ص ۲۵ نقل شده از: امام صادق، ج ۵، ص ۴۸.

امام صادق (علیه السلام) از اعتقادات مذهب رافضه و حماقت های ایشان بیزاری جست. عقاید احمقانه ای چون اعتقاد به غیبت امام زمان، رجعت، بداء، تناسخ، حلول و عقیده به تشبیه خداوند. البته شیعیان، پس از امام صادق (علیه السلام) نیز به چندین فرقه در آمدند و هر یک مذهبی را ابداع نمودند. (۱)

هر کس کمترین اطلاعی نسبت به تاریخ امامیه داشته باشد، شهادت می دهد که ایشان هیچ گاه در امامان خود - از امام علی (علیه السلام) تا امام دوازدهم - اختلاف پیدا نکرده اند و این که می گوید امام صادق (علیه السلام) از عقاید احمقانه شیعه بیزاری جست، سخنی دروغین است و امامیه به مذهب خود داناتر از دیگرانند. اگر هم چنین چیزی صحیح باشد، به یقین شخصی غیر از شهرستانی نیز آن را ذکر می کرد. اما عقایدی که به شیعه نسبت می دهد چون تناسخ، حلول و تشبیه، سخنی است خلاف واقع و کتاب های شیعیان که در همه کتابخانه ها وجود دارد این مطالب را تکذیب می کند. ای کاش می گفت که عقیده شیعیان به تناسخ را از کجا آورده است، مگر این که ایشان از یک امت باستانی منقرض شده ای سخن به میان آورده که به این عقاید معتقد بوده اند. معنای غیبت امام نزد شیعیان این است که ایشان میان مردم است، دیده می شود ولی شناخته نمی شود. حتی معتقدند که امام در برخی مسائل نظر می دهد. این را از برخی روایات استفاده کرده اند. روایاتی که هر دو گروه آن را روایت کرده اند چون ترمذی، ابن ماجه، ابی داوود، ابن حجر و دیگران. تنها آن بخشی که ابن حجر در کتاب صواعق آورده است در این زمینه کفایت می کند. همین طور عقیده «بداء» نزد شیعه، عقیده ای برگرفته از کتاب خدا

ص: ۱۳۶

و سنت است. در قرآن آمده است:

{يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ}. (۱۱)

خداوند [به مقتضای اراده و حکمت خود] هر چیزی را بخواهد محو و اموری را اثبات می نماید و کتاب اصلی [ام الکتاب] نزد اوست.

اما در سنت، مانند آنچه که بخاری در صحیح خود به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده است که خداوند سه تن از بنی اسرائیل را اراده کرد تا بیازماید یکی مبتلا به پیسی بود دیگری به کوری و سومی به کچلی. سپس فرشته ای برای آنها فرستاد... (۲۲)

همچنین شیخ صدوق در کتاب خود «اکمال الدین و اتمام النعمه» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند که:

هر کس گمان کند که در جریان بداء، چیزی هم اکنون برای خداوند روشن می شود که پیش از آن نمی دانست، از او بیزارم. (۲۳)

«بداء» نزد شیعیان به معنای روشن کردن است نه روشن شدن یعنی به این معنا نیست که چیزی را برای خدا روشن نبود سپس روشن شد. به عبارت دیگر: اگر خداوند به وقوع امری علم دارد به این معنا است که وقوع این امر مشروط به اراده خلاف از طرف خداوند نباشد. اگر خداوند بخواهد آن امر واقع نمی شود. مورد بداء نزد شیعیان این است و جایگاه آن از اقسام قضای الهی است.

با توجه به اهمیت موضوع «بداء» و اختلاف نظری که پیرامون آن اتفاق

ص: ۱۳۷

۱- (رعد / ۳۹).

۲- (صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۶، باب ما ذکر من بنی اسرائیل).

۳- (البیان، خویی، ص ۳۹۰).

افتاده است، خواننده محترم را به فصل جالبی که مرحوم خوئی در کتاب البیان نگاشته اند، ارجاع می دهیم. (۱)

اما رجعت نزد شیعیان، تنها نوعی نتیجه گیری از محتوای برخی آیات و روایات است. به علاوه، عقیده رجعت از ضروریات دین شمرده نمی شود. خواننده، مباحث مربوط به این موضوع را در تفاسیر مختلف ذیل آیات:

{يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا}. (۲)

روزی به یاد آور که از هر امتی، گروهی را محشور می کنیم.

و همچنین آیه:

{وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا}. (۳)

ما تمام آنها را محشور خواهیم ساخت و حتی یک نفر را ترک نخواهیم کرد.

می تواند بیابد. مفسران زیادی در صدد جمع میان این دو آیه برآمدند و چنین نتیجه گرفتند که حشر کوچکی پیش از حشر اکبر وجود داشته و روایاتی از اهل بیت نیز در این زمینه وجود دارد.

شیخ صدوق با اختصاص فصلی از کتاب «الاعتقادات» خود به مسئله رجعت، به آیات و روایات فراوانی استدلال می کند. از جمله آیه:

{وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ}. (۴)

ص: ۱۳۸

۱- همان، ص ۳۸۵ به بعد.

۲- نحل / ۸۳.

۳- کهف / ۴۷.

۴- نحل / ۳۸.

و آنها مؤکداً سوگند یاد کردند که خداوند کسانی را که می‌میرند هرگز مبعوث نمی‌کند، این وعده قطعی خداوند است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

ایشان به دنبال این آیه می‌فرماید: «تا موارد اختلاف را برای مردم روشن سازد و این «تبیین و روشنگری در دنیا صورت می‌گیرد نه در آخرت - طبق آنچه که شیخ صدوق برداشت نموده اند - سپس می‌افزاید: «باید توجه داشت که برخی این عقیده شیعه را به مسئله تناسخ ارجاع دادند» سپس بطلان تناسخ را گوشزد کرده و می‌فرماید: «هر کسی که معتقد به آن باشد کافر است؛ زیرا اعتقاد به تناسخ انکار بهشت و جهنم را به دنبال دارد».^(۱)

پس عقیده رجعت، چیزی بیش از نوعی برداشت علما از آیات قرآن نیست و این که امکان دارد در مدت معینی رجعتی صورت گیرد. لذا این مسئله نمی‌بایست سبب هیاهو شود.

چه بسا عقایدی در کتاب‌های اهل تسنن وجود دارد که شیعیان به دور از هیاهو و تبلیغات مغرضانه آنها را از زاویه علمی مورد بررسی قرار داده‌اند. علاوه بر آن فهم و برداشت هر نویسنده‌ای را - مادامی که محور فهم او قرآن و سنت باشد - محترم می‌شمارند. به سخن شهرستانی بر می‌گردیم، وی درباره امامان شیعه می‌نویسد: «شیعیان، امامت را به موسی بن جعفر رساندند و پس از ایشان به امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که در طوس مدفون است معتقد شدند. سپس محمد بن علی تقی که قبرش در مقابر قریش - در مکه - است، سپس علی بن محمد النقی (علیه السلام) که در قم مدفون است و پس از ایشان امام حسن عسکری زکی

ص: ۱۳۹

۱- (الشیعه والرجعه، الطبسی، ج ۲، ص ۲۴۸).

و در نهایت فرزندش محمد قائم منتظر. این ائمه شیعیان اثنا عشری هستند.»^(۱) تمام محققان می دانند که شیعیان، علی بن محمد نقی (علیه السلام) را مدفون در قم نمی دانند چون آرامگاه ایشان در سامراء است و تاکنون مورد زیارت مردم مشتاق می باشد و آن کسی که در قم است خواهر تنی امام رضا (علیه السلام) صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین است.

۲. ابن حزم اندلسی

اشاره

ابن حزم از کسانی است که بر مسلمانان، زبان به گستاخی گشوده است. برای شرافت نسب او همین بس که وی علی بن احمد بن حزم اندلسی فارسی از غلامان و هم پیمانان یزید بن معاویه است. پدر بزرگش اولین کسی بود که وارد اندلس شد. در ابتدا شافعی مذهب بود سپس به مذهب ظاهری در آمد و کتاب های فراوانی بر مبنای این مذهب نگاشت. همچون «الفصل فی الملل والنحل»، «المحلّی» و غیره. این مرد قدرت عجیبی بر دروغ گویی، افترا و ناسزاگویی دارد که از بی تقوایی و عدم صداقت او حکایت می کند.

قبل از نقل سخنانش به مطالبی که در مورد این شخصیت نوشته شده است می پردازیم:

«ابو العباس بن عریف» می نویسد: «زبان ابن حزم و شمشیر حجاج برادران تنی هستند». مورخ اندلس «ابو مروان بن حیان» می نویسد: «از مواردی که موجب دشمنی مردم با او شده است علاقه اش به پیشینیان و بازماندگان اموی و اعتقادش به درستی امامت ایشان است تا جایی که متهم به ناصبی بودن گردید».

ص: ۱۴۰

«ابن عماد حنبلی» می گوید: «ابن حزم، نسبت به علما و گذشتگان ناسزاگویی های فراوانی دارد تا جایی که کسی از نیش زبانش در امان نماند؛ لذا مردم از وی متنفر شدند».

«مصطفی برلسی بولاقی» درباره او می نویسد: «محققانی چون «تاج سبکی» می گویند که علما ارزشی برای ابن حزم قائل نیستند؛ زیرا وی و شاگردانش، ظاهری مذهب محض بودند گویا که عقل آنها مسخ و تباه شده بود. کسی به جایی برسد که بگوید: اگر شخصی در آبی ادرار کند آن آب نجس می شود اما اگر در ظرفی ادرار نماید و آن را در آب بریزد نجس نخواهد شد، چگونه می توان ارزشی برای او قائل شد یا او را در شمار عاقلان - چه رسد به علما - قرار داد». ابن حزم و همفکرانش خرافه گویی های فراوانی از این قبیل دارند، هر کس دروغ گویی وی را نسبت به علما - به ویژه ابوالحسن اشعری - بشنود، خواهد دید که امثال وی را باید اهمال کرد و به سخنانش اهمیتی نداد. برای تفصیل بیشتر درباره این شخصیت بهتر است تا به منابعی که در حاشیه اشاره کردیم رجوع شود. (۱)

پس از شهادت این بزرگان درباره ابن حزم، تعجب نمی کنیم که ابن حزم درباره شیعه - در پایان فصل کتاب خود - چنین بنویسد: «همه این قوم - یعنی شیعیان - دارای عقاید فاسد، بی خرد و بی حیا هستند. خداوند ما را از گمراهی حفظ نماید».

(۲)

ص: ۱۴۱

-
- ۱- (شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۹۹؛ السیف الیمانی، برلسی، که رساله کوچکی است در میان چندین رساله؛ وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۶۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹۹ به بعد.
- ۲- (الفصل فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۱۸۱.

اگر این شخص و امثال او چون شهرستانی درباره عقاید، فقه و منش فرقه های اسلامی قلم زنی کرده باشند، آیا نسل های آینده می توانند به تاریخ و سیره گذشتگان خود وثوق کنند؟ بدتر از همه کسانی هستند که زمانی ابن حزم و شهرستانی را مورد انتقاد قرار می دهند که آنها را مورد ناسزاگویی قرار داده باشند، اما اگر این دو، دیگران را مانند شیعه مورد تهمت قرار دهند حساسیتی به ایشان نشان نداده و آنها را تصدیق می نمایند که نمونه هایی از این قبیل را ذکر خواهیم کرد.

نمونه سوم

ابتدا می خواهم نمونه ای را یاد کنم که در قرن بیستم، - قرن انرژی هسته ای - زندگی می کند و در کلاس های دانشگاهی پیشرفته تحصیل کرده است. وی کسی نیست جز «محمد حسن هیتو» محقق کتاب «المنخول» غزالی. این نویسنده وقتی به انتقادات شدید غزالی به مذاهب اسلامی چون مالکی، حنبلی و ابوحنیفه می رسد خود را با مشکل بزرگی مواجه می سازد. مثلاً غزالی فتوای ابوحنیفه را درباره اقل الصلاة چنین بازگو می کند: کمترین نمازها نزد ابوحنیفه این است که مکلف با شراب وضو بگیرد و همچون منقار زدن کلاغ سجده نموده و به قرائت یک آیه از قرآن مانند «مدهامتان» آن هم به لغت فارسی اکتفا نماید و با حدث - باد شکم - از نماز خارج گردد.....

همچنین فتوای مالک در مورد جواز کشتن یک سوم مردم جهان اگر باعث اصلاح دو سوم دیگر شود را بازگو می کند. سپس فتاوی دیگری از این قبیل نقل می کند.

مشکل محمد حسن هیتو نسبت به این مطالب این است که وی نمی داند آیا این سخنان را تکذیب کند که البته تکذیب غزالی را به دنبال خواهد داشت یا

قبول کند و انتقادات شدید و گاه همراه با تمسخر غزالی را در حق امامان مذاهب بپذیرد. لذا برای حل این معضل گاهی می گوید: «این سخنان به خاطر وضعیت روحی غزالی در آن برهه زمانی است سپس از این حالت خارج شد و سخنان خود را اصلاح نمود». دیگر بار می نویسد: «غزالی شخصیتی بود که شیوه اهل حدیث را تأیید می نمود و مذهب اهل رأی را به شدت می کوبید اما این رویه را ادامه نداد و از تعصب خود دست برداشت. همان طور که در نوشته های بعدی ایشان شاهد هستیم. مثل کتاب «المستصفی» که پس از «المنخول» نگاشت. البته این عذرتراشی ها مشکل را حل نمی کند که بالأخره غزالی یا کاذب است یا صادق. آنچه مهم است این است که جناب هیتو وقتی به ناسزاگویی های غزالی نسبت به شیعیان می رسد هیچ گاه به دنبال عذرتراشی نمی رود گویا که شیعه قطعاً مستحق این تهمت ها و ناسزاگویی هاست. و گویا مذهب شیعه ربطی به وحدت اسلامی ندارد. البته اگر شیعیان را مسلمان بدانند و گرنه مسئله وحدت اسلامی نسبت به شیعیان موضوعیتی نخواهد داشت. همان طور که علمای منطق می گویند: سالبه بانتفاء موضوع است. مطالب دیگر هیتو را در دیگر نوشته هایش درباره غزالی می توان یافت. (۱۱)

مطالبی که گفته شد نسبت اهل تسنن را به ایرانیان روشن می سازد و جایگاه تشیع را نسبت به زبان عربی مشخص می کند. این روشنگری می تواند جواب کسانی باشد که فارس بودن را کاستی و عرب بودن را فضیلت می شمارند. اما مسلمانی که شعار قرآن را سر دهد و خون، ناموس و انساب مسلمانان را محترم

ص: ۱۴۳

شمارد، تمام مسلمانان را همتای هم می داند. و اگر قومیت ها اثری داشته باشند حتماً به طوری مساوی نزد فارسی زبان شیعی و فارسی زبان سنی یافت می شود؛ زیرا هیچ گاه میان یک شیء و خودش تفاوتی وجود ندارد.

تا این جا دورنمایی از هویت قومی شیعه و اهل تسنن به دست آوردیم که البته هر پژوهشگری می تواند در این زمینه تحقیق بیشتری نماید و این موضوع را توسعه دهد.

ص: ۱۴۴

باید اذعان کرد که دلیل محکمی برای این اتهام وجود ندارد. صرفاً می خواستند تشیع را به یک امر ناپسند - به گمان خود - نسبت دهند و چون نفوذ گسترده ایرانیان در دولت های اسلامی، باعث تیره شدن روابط میان عرب ها و ایرانیان شده بود، بنابراین دشمنان شیعه برای نکوهش شیعیان، تهمت ایرانی بودن را به ایشان زدند. از طرف دیگر شیعیان از زمان پیدایش تاکنون همواره مخالف حاکمان وقت بودند و معتقدند که خلافت با حکم صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) اثبات می گردد نه با شورا و نیز خلافت حق علی (علیه السلام) و فرزندان اوست و کناره گیری او به خاطر رعایت مصالح مسلمانان از باب تقدیم اهم بر مهم صورت گرفت و با این کار وحدت اسلامی را حفظ نمود. این عقاید باعث شدند که همواره تحت تعقیب قرار بگیرند به ویژه در زمان معاویه و حکومت های پس از وی که این کار را با شدت دنبال می کردند. برای ضربه زدن و از بین بردن این گروه، حکومت ها تمام توان خود را بسیج کردند و از وسایل مادی و معنوی خویش مدد جستند. گاهی آنها را خوارج شمردند و گاهی به ایشان نسبت های ناروا و به دور از روح اسلام زدند. گاهی نیز آنها را شورشی نامیده و تحت تعقیب قرار دادند. از جمله این تلاش ها این بود که وقتی احساسات ملتهد و دشمنی های شدید عرب ها نسبت به ایرانیان را دیدند، شیعیان را به میراث داری فارس ها متهم ساختند و این تهمت را در کنار

۱. تهمت های فراوان دیگر قرار دادند. تا جایی که این تهمت ها امر مسلم شمرده شده و بدون هیچ گونه احساس مسئولیت یا گوش فرا دادن به ندای وجدان، نسل به نسل نقل نموده اند. البته اگر هرگاه شمشیر، قلم، حکومت و ثروت به دست دشمنان شیعیان باشد، نباید انتظار احساس مسئولیت یا وجدان نمود. سرانجام کار به سخن پراکنان رسید و هر کس خواست تیزی شمشیر خود را بیازماید آن را بر پیکر تشیع آزمود. و شجاعت دروغین خود را با ناسزاگویی ها علیه شیعیان نشان داد. خلاصه: شیعه آزمایشگاهی شد تا هر شمشیر به دستی، شمشیر خود را آزمایش کند گرچه شمشیرش شکسته یا دستش لرزان باشد.

۲. همان طور که قبلاً گفته شد، وقتی ایرانیان سنی مذهب بودند هیچ گاه مورد نکوهش دیگران قرار نگرفتند، اما تا به تشیع روی آوردند تهمت زنی ها علیه ایشان آغاز گردید؛ لذا گروه اول و دوم از کسانی که علیه شیعیان سخن پراکنی نمودند، تهمت

ایرانی بودن را در لیست اتهامات خود جای ندادند، به عنوان نمونه می توان از «ابن عبد ربه اندلسی» نام برد. وی در کتاب «العقد الفرید» خود که سیلی از تهمت های دروغین را علیه شیعیان روانه کرده سخنی از ایرانی بودن تشیع مطرح نکرده است. (۱)

در لایه لای تهمت های شهرستانی در ملل و نحل نیز اثری از این تهمت وجود ندارد. (۲) با این که شهرستانی بزرگ مرد عرصه دشنام و ناسزاگویی هاست و دارای زبانی است که هیچ گاه تقوی و خداترسی را نشناخت، با این حال سخنی در این باره به میان نیاورد. (۳)

ص: ۱۴۶

۱- (العقد الفرید، ج ۲، ص ۴۰۴ به بعد.

۲- (ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳- (همان، ج ۴، ص ۱۷۹.

بله، ابن حزم در برخی دست نوشته های خود از تشیع برخی از ایرانیان سخن گفته است. تا این که مقریزی در قرن نهم به این مسئله دامن زد. پس این تهمت از قرن نهم و آغاز قرن دهم، آغاز گردید و پیش از آن اثری از آن نبود. (۱)

عجیب آن است که برخی از بزرگان این عرصه خود ایرانیان هستند و چنین وانمود کردند که بر «عربیت» بیش از عرب ها تعصب دارند. خدا رحمت کند شاعری را که می گوید: درباره نسب عمرو سخن تند مگو،

زیرا که او عرب اصیل و نسب شفاف دارد.

بعید نیست که این افراد اهداف پلیدی داشته اند لذا خاورشناسان شاگرد آنها شدند.

۳. دلیل سوم در قدرت استدلال شیعیان نهفته است؛ زیرا ایشان خلافت را با نص صریح اثبات می کنند نه با شورا و مشورت؛ زیرا کسانی که معتقد به شورا هستند به این دو آیه استدلال می کنند.

{وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ}. (۲)

و کار آنها به طریق شورا و مشورت در میان آنها صورت می گیرد.

و آیه:

{وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ}. (۳)

در کار [تدبیر شئون جامعه] با آنها مشورت کن.

حال آن که این آیه از موضوع خلافت به دور است. زیرا تمام کتاب های

ص: ۱۴۷

۱- (دراسات فی الفرق والعقائد، ص ۲۵.

۲- (شوری / ۳۸.

۳- (آل عمران / ۱۵۹.

معتبر تفسیری از جمله فخر رازی، کشاف زمخشری، مجمع البیان طبرسی و دیگران برآند که این آیات برای ستایش عملکرد انصار بوده است؛ زیرا اهل مدینه، قبل از اسلام برای هر کاری مشورت نموده و استبدادی در میان ایشان نبود؛ به خاطر این پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست تا این کار شایسته شان را تأیید کرده و روحیه آنها را بالا ببرد؛ لذا در امور جنگ و برخی قضایای دنیوی با آنها مشورت می نمود. تمام مفسران گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مواردی که آیه ای برای آن نازل نمی شد با دیگران مشورت می نمود.

پس این دو آیه برای چگونگی انتخاب امام نازل نشده است. برخی نیز درباره این دو آیه چنین گفته اند: «از آن جا که مسئله خلافت مورد سکوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت و کسی را برای جانشینی خود انتخاب نکرد و همچنین چون قرآن شورا و مشورت را ستایش می کند، بنابراین بهترین راه برای انتخاب امام همان شوری و مشورت است.» (۱)

شیعیان این را نمی پذیرند و معتقدند که:

اول: پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر گاه از مدینه خارج می شدند - گرچه برای یک روز - جانشین تعیین می کردند. پس چگونه مردم را پس از خود بدون جانشین رها ساخته است.

دوم: مسلم است که شریعت اسلامی بر وصیت کردن مسلمان تأکید می کند. گرچه مقدار کمی ارث داشته باشد. در قرآن آمده:

{كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ} (۲)

ص: ۱۴۸

۱- (فجر الاسلام، ص ۲۳۴).

۲- (بقره / ۱۸۰).

[ای مسلمانان] بر شما هنگام فرا رسیدن مرگ لازم است اگر مالی بر جای می گذارد به شیوه پسندیده ای برای پدر و مادر و نزدیکان خویش وصیت کند. این شیوه بر متقیان واجب شده است.

پس چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای جانشینی خود وصیتی نکند، حال آن که ثبات جامعه اسلامی به آن وابسته است و بدون آن کار به تفرقه و تنازع می انجامد.

سوم: ادله فراوانی در قرآن و سنت وجود دارد که امامت باید از طرف خداوند تعیین شود. مانند:

{وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا}. (۱)

ما آنها را پیشوایانی قرار داده ایم که به فرمان ما هدایت می کنند.

و آیه:

{وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا}. (۲)

یعنی از میان آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایتگری می کنند. زیرا آنها شکیبایی کردند. (۳)

این نمونه اندکی از آیات در این باره است. علاوه بر آنها روایات صریح و فراوانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود دارد که مسئله جانشینی را حل کرده است. به ویژه در جریان غدیر وقتی آیه:

{يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ}. (۴)

ای پیامبر آنچه که از پروردگارت بر تو نازل شده را تبلیغ کن.

ص: ۱۴۹

۱- (انبیاء / ۷۳).

۲- (قصص / ۵).

۳- (سجده / ۲۴).

۴- (مائده / ۷۰).

نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را جمع نمود و خطبه مهمی را ایراد کرد و در پایان فرمود: «آیا من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟» عرض کردند بلی. فرمود: «خداوندا گواهی بده و تو ای جبرئیل گواهی بده» تا سه بار این عبارت را تکرار نمود سپس دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بالا برد تا جایی که سفیدی زیر بغل ایشان نمایان شد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم این علی (علیه السلام) مولای او خواهد بود. خداوندا هر کس ولایت او را پذیرفت، ولی او باش و دشمن دشمنان و یار یاورانش باش. هر کس او را یاری نکند یار او مباش و هر کس نسبت به او دشمنی و کینه ورزی نماید او را نفرین کن...».

این واقعه را صد و بیست صحابی و هشتاد و چهار تابعی نقل کرده اند. راویان آن نیز در طبقات مختلف به بیش از سیصد و شصت راوی می رسد. همچنین بیست و شش کتاب از نویسندگان شیعی و سنی در این زمینه در دست داریم که این موضوع را مورد کنکاش و بررسی قرار دادند. (۱۱)

با وجود صراحت و روشنی ای که در این نصوص وجود دارد، باز کسانی را می یابیم که این متون صریح را تفسیرهای سخیف کرده اند. همچون احمد شلبی که در کتاب های خود می نویسد حدیث غدیر تنها در کتاب های شیعه آمده است. یا این که می گویند شیعیان چنین احادیثی را مخفیانه وارد کتاب های اهل تسنن نموده اند و امثال این یاوه گویی ها که به سخنان جاهلان می ماند. البته بحث امامت موضوع اصلی ما نیست؛ لذا خواهان گسترش آن نیستیم. پس روشن شد که شیعیان

ص: ۱۵۰

۱- (الغدیر، علامه امینی، ج ۱؛ الاصابه، ابن حجر، بخش مربوط به امام علی (علیه السلام)؛ استیعاب، ابن عبد البر، بخش زندگی نامه امام علی (علیه السلام)؛ اعیان الشیعه، ج ۳؛ تفسیر رازی و در المنثور سیوطی و مجمع البیان طبرسی همه ذیل آیه تبلیغ «مائده ۷۹».

در مسأله امامت به نص صریح معتقدند نه شورا؛ زیرا شورا در تعیین امام هیچ دلیلی از کتاب خدا یا سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارد. صرفاً اجتهادی است که برخی از مسلمانان به گمان عدم وجود دلیل بر امامت، اعمال کرده اند. به علاوه شیعیان می پرسند: این شورا چیست؟ ارکان آن کدام است؟ شرایط و کیفیت آن چیست؟ آیا خود خلفا برای تعیین جانشین خود به آن پایبند بودند؟! با این که می دانیم خلیفه اول در سقیفه تعیین شد و تنها دو نفر با او بیعت کردند: عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح. و به روایت دیگر چهار نفر بودند همان طور که حلبی در سیره و بخاری در صحیح در باب فضل ابی بکر آورده اند. به خاطر همین، اهل تسنن، معتقدند که امامت با وجود دو نفر سرشناس و اهل حل و عقد ثابت می شود. واضح است که این عقیده چیزی جز تصحیح عملکرد مجریان سقیفه نیست. تا این که تناقض را از نظریه شورا بردارند؛ زیرا هیچ عاقلی نمی پذیرد که امامت با انتخاب خلیفه از جانب دو نفر به اثبات برسد و این دو نفر نماینده تمام مسلمانان باشند. برای دانستن تعداد بیعت کنندگان و تأیید مطلب فوق به این منابع مراجعه شود. (۱)

بهترین تعبیر صادقانه درباره خلافت ابوبکر سخن خلیفه دوم است که می گوید: «به خلافت رسیدن ابوبکر لغزشی عجولانه بود که خداوند شر آن را از ما دور ساخت» (۲) و عبارت «لغزش عجولانه» نشان می دهد که مسئله تعیین خلافت ابوبکر از روی قاعده از محکمی صورت نگرفته است.

پس از آن دو نفر، برخی مناطق مدینه نیز به آنها ملحق شدند و با ابوبکر بیعت کردند. اینک می پرسیم: این چه شورایی است که با دو نفر یا چند منطقه از

ص: ۱۵۱

۱- (السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵۸؛ صحیح بخاری باب فضل ابی بکر؛ الغدیر، علامه امینی، ج ۷، ص ۱۴۱).

۲- (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۰ و ص ۳۰۱).

یک شهر تشکیل می شود. حال آن که مفاد آیه {وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْتَغِيهِمْ} تمام مسلمانان را در بر می گیرد و اگر شامل تمام مسلمانان نگردد، نمی تواند دلیل این مسئله قرار بگیرد. عجیب تر از همه، سخن کسی است که می گوید: شوری با بیعت کردن یک نفر نیز محقق می شود. آن شخص کسی جز ابن عربی مالکی نیست که این مطلب را در ذیل همین آیه در تفسیر خود آورده است.

علاوه بر آن، سؤال دیگری می ماند که شیوه به خلافت رسیدن خلیفه دوم چگونه بود؟ آیا از طریق شوری بود یا خلیفه اول او را نصب کرد - که واقعیت هم همین است -؟ (۱)

سؤال دیگر این که: آیا خلیفه سوم نیز با شوری به خلافت رسید یا از طریق پنج [یا شش] نفری که خلیفه دوم آنها را انتخاب کرد و تنها سه نفر از آنها وی را تأیید کردند؟ پس نظریه شورا در امر جانشینی چه از جهت نظری و چه از جهت تطبیقی هیچ گاه از تعالیم اسلام یا عملکرد مسلمانان سرچشمه نمی گیرد.

مطلب دیگر آن است که وقتی نظریه سست شوری، توانایی مقابله با دیدگاه محکم نص را نیافت، برخی تلاش کردند تا نظریه نص را از چارچوب اسلامی خود خارج ساخته و به ایرانیان باستان نسبت دهند. بنابراین گفتند که این نظریه نزد ایرانیان بود و برای تعیین پادشاهان خود طبق آن عمل می کردند و نیز چون امام حسین (علیه السلام) با ایرانیان وصلت نمود و با دختر یزدگرد ازدواج کرد، تمام این تعالیم از ایرانیان به شیعه ها منتقل شد بنابراین ایشان نیز معتقد شدند که امام با نص الهی تعیین می شود.

ص: ۱۵۲

پس هدف نهایی این افراد آن است که نظریه نص و وصیت را به دور از تعالیم اسلامی نشان دهند و آن را از میراث باستانی ایرانیان بشمارند که وارد تشیع شده است. اگر هم گفته شود که بحث نص و وصیت پیش از ورود ایرانیان در روایات مطرح بوده، خواهند گفت: این روایات توسط شیعیان وارد سنت شده است. اگر سندهای مختف و فراوان چنین روایاتی بازگو شود خواهند گفت: منظور از وصیت که شما به آن معتقدید تنها در امور جزئی و خانوادگی است و ربطی به مسئله خلافت و حکومت ندارد. به نظر می رسد این مهم ترین دلیل این افراد برای اتهام شیعیان به ایرانی بودن مذهبشان است. اتهامی که خود به خود و با بررسی جامعه تشیع دفع می شود. پس از این افراد مستشرقان آمدند و این آهنگ را دوباره نواختند و شاگردان آنها به پیروی از ایشان پایکوبی نمودند. هدف مستشرقان معلوم است؛ زیرا آنها می خواهند با یک تیر دو نشان را هدف قرار دهند، یکی وحدت اسلامی و دیگری ابطال پایه های فکری مسلمانان. بدین جهت است که مستشرقان تأکید فراوانی بر این موضوع می کنند. گویا تنها شیعیانند که قوم ایرانی میان آنها وجود دارد اما علمای اهل تسنن که هشتاد درصد ایشان ایرانی اند هیچ تأثیری از این قوم نداشته اند!

نمی خواهم نفی کنم که اسباب دیگری برای این اتهام وجود دارد. مثل کج فهمی یا نتیجه گیری های غلط محققانی که گمان کردند هرگونه هماهنگی میان دیدگاهها به معنای تأثیر و تأثر است. حال آن که ممکن است کاملاً اتفاقی باشد. صرف مشابَهت دیدگاه شیعیان با فارس ها هیچ گاه به معنای تأثیرپذیری شیعیان از آنها نیست؛ چون واضح است که ریشه عقاید تشیع، کتاب خدا و سنت است، در حالی که نظریه های ایرانیان باستان، اعتباری و وضعی است و به شریعت یا دینی تکیه ندارد.

اگر از ابعاد تاریخی ایرانیان و تعصبات آنها چشم پوشی کنیم، می یابیم که ایرانیان شیعه به چند گروه تقسیم می شوند:

۱. کسانی که داوطلبانه و با اختیار خود این مکتب را پذیرفتند. آن هم به سبب وجود برخی از شیعیان در میان صحابه که در عملیات فتح ایرانیان شرکت کرده و عقاید و افکار خود را به آن سرزمین منتقل نمودند. البته تشیع ایرانیان به سبب دوری آنها از حجاز - کانون اختلاف میان صحابه در مسئله خلافت - ضرری به آنها نمی رساند. همچنین تفکر شیعی در آن ایام تنها یک مسئله عقیدتی بود و هنوز وارد فعالیت سیاسی نشده بود. مهم ترین خاستگاه های تشیع، خراسان و بعد از آن قم بود.

۲. کسانی که از روی همدردی با شیعیان رنج دیده به این مکتب گرایش پیدا کردند. این گروه، خود، به سبب آزار و اذیت هایی که می کشیدند با شیعیان هماهنگ شدند. موالی یا غیر عرب هایی که هم پیمانان قبایل عربی بودند بیشترین تعداد این گروه را تشکیل می دادند. سپس تعداد فراوان دیگری از رنج کشیده ها که شمار آنها به پنجاه هزار تن می رسید، در ایام حکومت زیاد بن ابیه بر کوفه، به شیعیان ملحق شدند. وی این تعداد را برای پاک سازی شهر کوفه از شیعیان متعصب و مشکل ساز به خراسان تبعید نمود. البته گاهی رنج های مشترک سبب خویشاوندی می شود. علاوه بر این با احساس همدردی و نزدیکی عواطف، تبادل افکار نیز صورت گرفت و این سبب فزونی رنج ها و سخت گیری ها علیه ایشان گردید. چه بسا سختی ها سبب رسوخ بیشتر عقاید می شود.

۳. کسانی که از راه شناخت عمیق فرهنگ تشیع، شیعه شدند؛ زیرا شیعیان

برای ماندگاری خود مجبور شدند تا با ورود در میادین مختلف معرفتی، فرهنگ خود را عمق بخشند و از موجودیت خود دفاع کنند. به ویژه این که هیچ گونه دسترسی به مراکز قدرت و ثروت نداشتند. از طرف دیگر ایرانیان به سبب فرهنگ و تمدن سرشار خود دلایل و براهین این مکتب را پذیرفتند. مکتبی که هیچ گاه پشتوانه آن زور شمشیر یا درخشندگی زر یا طمع ورزی به قدرت سیاسی، نبود. تنها سبب آن پذیرش براهین متقن این مکتب است.

۴. کسانی که سوار بر موج و با فشار حاکمان، وارد تشیع شدند. حاکمانی

که مردم را به پذیرش این مذهب وادار ساختند. البته این تعداد بسیار کم بودند و آن هم به تشیع تظاهر می کردند، زیرا عقیده هرگز با زور در دل ها وارد نمی شود. این امر در روزگار حکومت خدابنده و پس از آن ایام صفویان در قرن دهم صورت گرفت. البته این رویه موارد مشابه هم دارد مانند مناطق دیار بکر و ربیعه که در زمان حمدانیان شیعه بوده سپس حاکمان بعدی، مردم آن جا را به اجبار و با زور، سنی کردند. همچنین مصر که در زمان فاطمیان شیعه بود، بعد از آن ایوبیان افراد آن سرزمین را بر پذیرش مذهب تسنن وادار ساختند.

درست است که بعضی از کسانی که وارد تشیع شدند، نیت خالص و پاکی نداشته اند. اما این گناه تشیع نیست، چه بسا یهودیانی که منافقانه وارد اسلام شدند و حامل نیت های خبیث و ناپاکی بودند. ولی هیچ گاه مسئولیت ناپاکی آنها را بر دوش اسلام نمی نهیم.

علاوه بر آن، چنین افرادی بسیار اندک و انگشت شمارند و خطری از جانب ایشان احساس نمی شود؛ چون گوهر اسلامی محکم تر از تلاش های مذبحخانه آنهاست. هرگز منطقی نیست که به سبب وجود چنین عناصر اندکی، حکم به

فساد تمام افراد یک مذهب بدهیم. به ویژه این که قواعد و پایه های فکری مذهب تشیع روشن است و هرگز با افکار چنین عناصری هماهنگی ندارد. پس اصرار بر محکومیت مذهب تشیع به سبب این افراد مزدور، نمی تواند عملکردی مناسب باشد و تنها از عده ای شبهه افکن و ناپاک یا بی خرد و غافل سر می زند.

ص: ۱۵۶

• زمینه سازی بحث

• عبدالله بن سبا

• دلایل انتساب تشیع به ابن سبا

• بررسی کتاب «نشأ الآراء و المذاهب»

• تبیین برخی عقاید شیعه

ص: ۱۵۷

قبل از ورود به این بخش لازم است چند نکته را یادآوری کنیم تا از برخی اشتباهات اجتناب شود. اشتباهاتی که برخی از محققان دچار آن شدند و حقایق را به گونه دیگری جلوه دادند و سخنانی راندند که بیشتر به شوخی و طنز شبیه است. متأسفانه این سخنان در تاریخ باقی ماند، گویا آنها حقایق مقدس یا بدیهیاتی هستند که در آنها مناقشه وجود ندارد و معاصران بدون بررسی باید از گذشتگان نقل کنند.

چقدر مسئولیت آن گذشتگان سنگین است که این چنین میراث زیان باری از خود به یادگار گذاشتند و باعث مسمومیت فکری مسلمانان شدند. از خداوند متعال می طلبیم تا ما را برای معالجه این وضعیت یاری رساند. چند نکته برای زمینه سازی این بحث لازم است تا با بصیرت کامل وارد این مباحث شویم:

نکته اول: شیعیانی که در این نوشته مورد نظر ما هستند و از ایشان دفاع خواهیم نمود و عقایدشان را بازگو خواهیم کرد، شیعیان امامی اثنا عشری هستند که بیشتر شیعیان کنونی را تشکیل می دهند. شیعیانی که کتابخانه های جهان از نوشته هایشان لبریز، منش آنها مشهود همگان و آرای فقهی، عقیدتی و تاریخی ایشان مدوّن است. پس منظور ما معنای لغوی تشیع نیست تا هر کس را که به برتری امام علی (علیه السلام) فتوی دهد شیعه بدانیم حال آنکه محتوای عقیدتی و

۱. فقهی او در چارچوب تشیع نباشد؛ زیرا برخی، شیعه نامیده شدند در حالی که تنها به برتری امام علی (علیه السلام) بر دیگران معتقدند، یا این که معتقدند ایشان نمرده و هنوز زنده است. اما باید توجه داشت که این چنین عقاید و معتقداتی دیگر وجود ندارند و منقرض شدند.

این سخن هم آدمی را به خنده وا میدارد و هم به گریه، خنده از آن جهت که این افراد اندک و منقرض به عنوان فرقه اسلامی نامیده شدند و گریه از آن جهت که وضع مسلمانان به جایی رسیده که برای تفرقه اندازی میان یکدیگر به این گونه یاوه گویی ها روی آورده اند. به این نمونه توجه کنید: «رازی» در کتاب «اعتقادات فرق المسلمین» می نویسد: «یکی از فرقه های شیعه، فرقه «کاملیه» است. آنها معتقدند که تمام صحابه به خاطر به حکومت رساندن ابوبکر، کافر شدند. همچنین علی (علیه السلام) نیز - العیاذبالله - به سبب دفاع نکردن از حق خود کافر شد.» (۱)

این افراد گرچه از نظر «رازی» فرقه شمرده شده اند اما جایگاه و تعدادشان را بیان نکرده و تنها به این چند کلمه کوتاه بسنده می کند. پس اینها به نظر رازی شیعیانی بودند که امام علی (علیه السلام) را تکفیر می کردند. کوسه ریش پهن را شنیده اید؟ آیا به این تناقض توجه کرده اید چگونه پیروان امام علی (علیه السلام) و تکفیر کننده امام علی (علیه السلام) در یک جا جمع می شوند؟ می بینید چگونه کینه تیزی ها

حتی بدیهیات را هم از یاد انسان می برد. آن هم شخصیت خرد ورز و دانشمندی چون رازی که همگی به بزرگی او شهادت می دهند اما ببینید چگونه تا حد این تناقضات و یاوه گویی ها تنزل می یابد. خداوندا به تو پناه می بریم.

ص: ۱۶۰

۲. نکته دوم: بیشتر فرقه‌هایی که کتاب‌های فرقه‌شناسی از آنها نام می‌برند، ممکن است تنها از یک نفر منحرف یا اگر خوشبین باشیم، حداکثر از ده نفر تشکیل شده باشند. حتی ممکن است هم اکنون همین تعداد نیز وجود خارجی نداشته باشند مگر این که آنها را در صفحات برخی کتاب‌های فراموش شده، بتوان یافت. حال می‌پرسیم این تعداد چه نسبتی از امت اسلامی را تشکیل داده‌اند تا آنها را «فرقه» بنامیم. از طرف دیگر اگر میان هر فرقه‌ای یک نفر انحراف فکری داشت و ما به خاطر آن یک نفر تمام آن فرقه را محکوم کرده و او را فرقه جداگانه‌ای به حساب آوریم پس باید هر فرقه و گروهی به هزاران فرقه تقسیم شود و هر فردی از آنها فرقه مستقلی شمرده شود؛ چون کمتر کسی یافت می‌شود که حتی در آراء صحیح با دیگران اختلاف نداشته باشد. اما نظریات نادر و ناسالم، مادامی که از دیدگاه‌های رایج و متعارف نباشند هرگز از عقاید هیچ فرقه‌ای محسوب نمی‌شوند. [به علت غفلت از این امر] می‌یابیم که برخی از فرقه‌ها منقرض شده ولی تاکنون آراء آنها را به کسانی که امروزه هستند نسبت می‌دهند. حال آن که آنها از این تفکرات بیزارند.

۳. نکته سوم: هر نویسنده و محقق که بخواهد نوشته‌هایش مورد توجه قرار بگیرد و ارزش علمی بیابد، باید برای فهم عقاید یک طایفه به منابع همان طایفه مراجعه کند تا احساس مسئولیت خود را نسبت به این امر خطیر (که با وحدت امت سروکار دارد) اثبات نماید. همچنین آن منابع باید از کتاب‌های معتبر آن طایفه بوده و مشتمل بر خلاصه نظریات و عقاید آنها باشد. مانند روایات مورد اتفاق اهل تسنن و تشیع در کتاب‌های صحاح؛ زیرا برخی مطالب این کتاب‌ها به گونه‌ای است که به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. علاوه بر آن، پژوهش باید محور

مشخصی داشته باشد و آن جستجوی حقیقت است نه این که برای تحقیق از یک مذهب به منابع مخالفان آن مذهب رجوع شود. کاش این مخالفان، صداقت و استقامت لازم را داشتند ولی متأسفانه به کسانی استناد کرده اند که همواره به دروغ پراکنی و جعل حدیث شناخته شده و بدون هراس سخنان این دروغ پراکنان را مسلم شمرده و به سخنان آنها ترتیب اثر داده اند، این وضعیت مستلزم بی اعتباری چنین کتاب هایی است؛ زیرا چگونه دروغ و جعل، منبع شناخت احوال مردم شود در حالی که خداوند ما را از تصدیق فاسقان نهی فرمود.

۴. نکته چهارم: کتابی که به عنوان منبع از آن استفاده می شود باید کتاب اختصاصی آن موضوع باشد. پس ممکن نیست نظر فقهی برخی مذاهب را از کتاب های لغت یا داستان گرفت یا این که از دیوان شعر، دیدگاه عقیدتی عده ای را نتیجه بگیریم چنان که برخی همین رویه را پیش گرفتند؛ زیرا در هر باب کتاب های خاص آن وجود دارد که به آنها باید رجوع شود تا پژوهش، صفت علمی به خود بگیرد.

باید توجه داشت که کتاب های ادبیات ما پر از آراء و نظریات عقیدتی و فقهی است و چه بسا برخی نویسندگان آنها را به عنوان منبع قرار می دهند. البته مقصود ما این نیست که تمام کتاب های ادبی قابل استناد نیست ولی به هر صورت کتاب های تخصصی از احاطه و وثاقت بیشتری برخوردارند.

۱. نکته پنجم: تحقیقاتی که در کتاب های فرقه شناسی موجود است غالباً علمی نیست؛ زیرا فرض بر این است که عقاید مسلمانان همه از منابع واحدی سرچشمه می گیرند مانند کتاب خدا، سنت، اجماع و غیره که مورد پذیرش شریعت اسلامی است. به عنوان نمونه اگر شیعیان به تعیین بودن خلافت معتقد

شدند و دلیل خود را از کتاب و سنت آوردند می بایست به دلیل ایشان نگاه شود اگر آن دلیل علمی بود باید پذیرفته شود و گرنه باز از راه علمی مورد مناقشه قرار بگیرد. نه این که گفته شود: ایرانیان، تعیین پادشاهان خود را از جانب خداوند می دانند شیعیان نیز معتقدند خلیفه پیامبر با نص الهی معین می شود پس تشیع عقیده خود را از ایران باستان گرفته است. این مطالب هیچ گاه دلالت بر تعقل نمی کند؛ زیرا هرگز تشابه عقاید دلیل تأثیر و تأثر نیست. مثلاً اسلام حکم به اشتراکیت و ملی بودن برخی از امور می کند. کمونیسم نیز چنین احکام مشابهی دارد، حال معنای آن این است که اسلام، کمونیستی است یا کمونیست، اسلامی است؛ چون در برخی نظریات مشابه هم هستند؟ من از خواننده محترم می خواهم به کتاب های فرقه شناسی رجوع کند اگر غیر از این یافت مرا تخطئه کند. تمام ادله مطرح شده توسط ابن حزم، شهرستانی، ابن عبدربه اندلسی و همفکرانشان از این قبیل است. برخی از آنان فتاوی را صادر کردند که هیچ دلیل یا شبه دلیلی ندارد. تنها مستند آنان نوعی استحسان یا صحیح انگاشتن امری است که در خیال آنان خوش آمده است و بدون هیچ گونه احساس مسئولیتی آن فتاوا را در کتاب های خود تدوین نمودند. نمونه ای را ذکر می کنم: وول هوزن خاورشناس معروف ریشه تشیع را یهودی می داند. دلیل وی سخنی است که در کتاب های فرقه شناسی مانند ابن حزم، شهرستانی و ابن عبدربه اندلسی متداول است و به شعبی نسبت داده اند. سخن منسوب به شعبی این است: «تو را از تفکرات گمراه کننده بر حذر میدارم. بدترین این تفکرات، تفکر شیعی رافضی است؛ زیرا شیعیان یهودیان این امتند و همچون دشمنی یهود با مسیحیان، با اسلام دشمنی دارند. آنها از روی رغبت یا ترس وارد اسلام نشده اند؛ بلکه عشق ورزی

آنها همچون عشق ورزی یهود است تنها از روی مصلحت است. (۱) یهودیان معتقد شدند که جز از خاندان داوود حاکمانی وجود ندارد. شیعیان نیز معتقدند جز از خاندان علی (علیه السلام) امامتی محقق نمی شود. همچنین گفته اند جز در زمان ظهور مسیح، جهاد مشروعیتی ندارد. شیعیان نیز می گویند: جز در زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، جهاد در راه خدا روا نیست. یهود نماز مغرب خود را تا آشکار شدن ستاره ها به تأخیر می اندازند و همچنین شیعیان نیز بر این عقیده اند. (۲)

نقد

دکتر عرفان عبدالحمید، پس از ذکر این مطالب در کتاب خود «دراسات فی الفرق» آن را نقد کرده و به چند دلیل باطل دانسته است.

اول: کتاب های عقدالفرید و تاریخ طبری، کتاب های ادبی و تاریخی هستند نه کلامی و عقیده شناسی.

دوم: طبری این مطالب را از سیف بن عمر نقل می کند حال آن که وی دروغ پرداز و متهم به جعل حدیث است و کتاب های جرح و تعدیل (رجال) ارزشی برای او و روایاتش قائل نیستند.

سوم: خود شعبی متهم به تشیع است. پس چگونه چنین سخنی از او صادر شود. مگر به دروغ چنین نسبتی را به وی داده باشند؛ زیرا ابن سعد و شهرستانی او را در شمار شیعیان قرار داده اند. (۳) به نقدهای دکتر عرفان موارد ذیل را می افزاییم:

ص: ۱۶۴

۱- عبارت در [] از مترجم است

۲- العقد الفرید، ابن عبدربه، ج ۲، ص ۴۰۹ با تلخیص

۳- دراسات فی الفرق و العقائد، ص ۳۰.

الف) آیا یهود نمازی دارند که شرط آن وقت غروب باشد؟ از طرف دیگر کتاب های فقهی شیعه در دسترس همه است، کجا گفته شده نماز مغرب باید تا آشکار شدن ستارگان به تأخیر انداخته شود. اجماع و اتفاق نظر فقهای شیعه بر این است که نماز مغرب بلافاصله پس از غروب آفتاب است ولی از باب احتیاط، تا رفتن سرخی مشرق آن را ادا می کنند. برای اثبات صحت این مطلب به کتاب های فقهی رجوع شود.

ب) اما در مسئله جهاد، تمام کتاب های شیعی این سخن را تکذیب می کند. زیرا شیعیان همچون سایر مذاهب اسلامی جهاد را در هر زمان با تحقق شرایطش، واجب و فریضه الهی می دانند.

ج) این که شیعیان خلافت را فقط از آن خاندان علی (علیه السلام) می دانند سخن بدون دلیلی نیست، بلکه استنادشان به قرآن و سنت است که برخی از این ادله گذشت و در آینده به برخی دیگر اشاره خواهیم کرد. پس می بایست به ادله آنها رجوع کرد و در مورد صحت و سقم آنها تحقیق نمود. به عبارت دیگر باید بر پیامبر اشکال وارد ساخت که فرمود: ائمه باید از قریش باشند. و جمهور مسلمین هم بر این عقیده اند. البته چنین مطالبی مقدار تعقل این نویسندگان را نشان می دهد. نویسندگانی که درباره تشیع می نویسند حال آن که تنها منبع آنها توهمی بیش نیست و به سخن منسوب به شخصیتی استناد می کنند که هزار سال پیش می زیست. این در حالی است که منابع شیعی در دسترس آنهاست. عاقلان! این وضعیت را چگونه تفسیر می کنید؟

پس از زمینه سازی ها به موضوع هویت عقیدتی تشیع بر می گردیم. باید اذعان کرد که هویت عقیدتی تشیع چندان اختلافی با سایر فرقه های اسلامی

ندارد. مگر در مسئله امامت و آنچه که به ویژگی های امام مربوط است اما دیگر تفاوت های موجود میان شیعیان و دیگر مذاهب اسلامی، چندین برابر آن میان خود آن مذاهب وجود دارد. بلکه میان علمای یک مذهب، اختلافاتی وجود دارد که بدون مبالغه بیش از اختلافات موجود میان تشیع و مذاهب دیگر است. تأیید این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

عقاید شیعیان از منابعشان

اشاره

می خواهم تنها به چند سخن کوتاه درباره عقاید تشیع بسنده کنم که توسط دانشمندان این مذهب مطرح شده است. تا اشاره ای باشد برای حقیقت جویان که در این زمینه به دور از احساسات تلاش بیشتری کرده و این مباحث را توسعه دهند.

۱. ابن بابویه قمی

کتاب ایشان، «عقاید الشیعه» نام دارد. این کتاب از مهم ترین منابع این عرصه است. نویسنده، عقاید و تفکرات این مذهب را بدون پیچیدگی در این کتاب جای داده است. علاوه بر آن خود نویسنده از بزرگترین و مهم ترین شخصیت های علمی تشیع شمرده می شود. نمونه هایی از این کتاب را درباره عقیده توحید ذکر می کنیم: «اعتقاد ما در توحید: اعتقاد داریم که خدا یکتاست و نظیری ندارد. بوده است و همچنان هست. سمیع، بصیر، حکیم، حی، قیوم، شکست ناپذیر، منزّه، دانا و تواناست. با (اجزاء ماهوی چون) جوهر، جسم، صورت و عرض تعریف نمی شود و باطل پذیر و مشابه پذیر نیست.

اعتقاد ما درباره قرآن: معتقدیم که کلام خداوند است. وحی نازل و کتاب اوست که به هیچ وجه باطل در آن راه ندارد. نیز قرآنی که خدا بر پیامبر خود

نازل کرده همین قرآنی است که در دست ما و دست مردم وجود دارد. هر کس به ما نسبت دهد که ما به بیش از آن معتقدیم دروغگوست» (۱)

این سخن ابن بابویه است که در قرن چهارم می زیست و در سال ۳۸۱هـ.ق. وفات یافت.

۲. شیخ مفید، محمدبن نعمان

ایشان در «اوائل المقالات» می نویسد: «خداوند، یکتا در الوهیت و ازلیت است. هیچ همتا و شبیهی ندارد همتایی در پرستش ندارد. این عقیده تمام موحدان است مگر کسانی که به تشبیه خدا معتقد شدند. همچنین معتقدیم که خداوند حی ذاتی است و از حی دیگری مدد نجسته است. علم و قدرت او نیز چنین است نه آن چنان که اهل تشبیه می گویند. و نیز معتقدیم: قرآن کلام خدا و وحی از جانب اوست. حادث است همچنان که خداوند آن را توصیف می کند و از گفتن «مخلوق» درباره قرآن نهی می کنم. همچنین معتقدیم خداوند قبل از خلقت اشیاء به آنها آگاه است و هیچ حادثی نیست مگر این که قبل از حدوث، به آن علم دارد. و هیچ معلوم یا ممکن الوجودی نیست مگر این که به حقیقت آن آگاه است هیچ چیزی در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست. این مقتضای دلایل عقلی و نقلی است».

سپس شیخ مفید به مسئله تحریف قرآن و به سخن کسی که می گوید: بخشی از قرآن حذف شده است، اشاره می کند و این سخن را به تحریف و کج فهمی در شرح و تفسیر قرآن معنا می کند ولی متن قرآن دست نخورده می داند ایشان می نویسند:

«جماعتی از امامیه بر این باورند که از قرآن هیچ آیه یا کلمه یا سوره ای

ص: ۱۶۷

حذف نشده است. ولی تأویل ها و تفسیر حقیقی قرآن که در قرآن اختصاصی امام علی (علیه السلام) نوشته شده بود، حذف گردیده است. این مطالب همراه با متن قرآن نوشته شده بودند گرچه جزء قرآن شمرده نمی شدند هر چند ممکن است به آنها نیز «قرآن» گفته شود؛ زیرا واژه قرآن بر تأویل آن نیز اطلاق شده است مانند آیه:

{وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ}.

نسبت به تفسیر و تأویل قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود. (۱)

در این آیه تأویل قرآن، قرآن نامیده شده است. نزد من این سخن بهتر از سخن کسانی است که قائل به حذف شده اند. (۲)

۳. سید محسن عاملی

می گوید: «شیعه معتقد است هر کسی که در اصل وجود خداوند یا وحدانیت او یا نبوت پیامبر شک کند یا شریکی در نبوت ایشان قائل شود، خارج از دین است. همچنین هر کس که درباره اهل بیت یا دیگران غلو کند - تا جایی که آنها را از درجه بندگی بالاتر برد یا مشارکت آنها را در نبوت پیامبر معتقد گردد یا این که برخی صفات الهی برای آنها اثبات نماید - ، از دایره اسلام خارج است و شیعیان همواره از تمام غالیان، مفوضه و امثال ایشان بیزارانند.» (۳)

۴. محمدرضا مظفر

«معتقدیم که خداوند یکتاست، هیچ شبیهی ندارد، بوده و هست، مبداء و

ص: ۱۶۸

۱- طه / ۱۱۴.

۲- (اوائل المقالات شیخ مفید، ص ۵۳ تا پایان فصل.

۳- (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۱.

منتهاست. دانا، حکیم، عادل، توانا، حی، بی نیاز، سمیع و بصیر است. به صفت مخلوقات متصف نمی گردد. همچنین معتقدیم که از تمام جهت ها خداوند یکتاست. ذاتاً واحد است و صفات او عین ذات اوست همچنین تنها اوست که شایسته پرستش است. درباره نبوت، معتقدیم که: نبوت مسئولیت الهی و سفارت ربانی است که خداوند در میان بندگان صالح خود قرار داده است تا به سوی مردم آیند و آنها را هدایت کنند. امامت نیز اصلی از اصول دین است که بدون آن ایمان فرد کامل نمی شود. اهمیت آن کمتر از توحید و نبوت نیست بلکه همتای آنها و همچون نبوت، لطف خاص الهی است. عقیده ما درباره قرآن این است که قرآن وحی الهی است که خداوند بر زبان پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل

کرده است. هیچگونه تبدیل، تغییر یا تحریفی در آن راه پیدا نمی کند. اگر کسی جز این بگوید خارج از دین و مغالطه گر محسوب می شود که همه آنها گمراهند. زیرا قرآن کتاب خداست که از هر جهت باطل در آن راه نمی یابد». (۱۱)

این چهار نمونه را آوردم تا اشاره ای برای پژوهشگران عرصه شناخت تشیع، قرار بگیرد و هر کس طالب فزونی است به منابع فراوان دیگر مراجعه کند. ما عمداً این تعداد را شمردیم تا تمام تاریخ تشیع را شامل شود؛ زیرا دو نفر از ایشان یعنی شیخ صدوق و شیخ مفید در قرن چهارم زندگی می کردند و دوتای دیگر در قرن چهاردهم. خنده آور است که بگوییم ما مسلمانیم در حالی که مجبور شویم برای رد اتهام از خودمان چنین تلاش نماییم. زیرا چه کنیم حال آن که کمترین تهمتی که به ما زده اند کفر و خروج از اسلام است. این مطلب را

ص: ۱۶۹

برای توجه خواننده محترم آوردم. خواننده ای که امیدوارم بقیه مسیر را با من همراهی کند تا او را از تهمت های عظیمی که به تشیع نسبت داده اند مطلع سازم. البته منظور من خواننده اهل تسنن است؛ زیرا اوست که ذهن مشوشی در مورد شیعیان دارد. امیدوارم به یاری خداوند با نیت خالص این کار مشکل آسان گردد و بتوانم این راه را از موانع پاکسازی نمایم و سنگی بر سنگ بنای وحدت اسلامی قرار دهم.

ص: ۱۷۰

اشاره

علی رغم فراوانی منابع درباره تشیع و عقاید شیعیان و همچنین با وجود چهره‌ی روشن آنها که در مؤسسه‌های دینی و فعالیت‌های عقیدتی آنها، ملموس است و نیز مساجد ایشان که شبانه روز ندای توحید سر می‌دهند، با وجود همه این موارد باز کسانی می‌یابیم که تمام این واقعیت‌ها را پشت سر انداخته و نگاه خود را به نوشته‌های مغرضانه برخی افراد می‌دوزند. نوشته‌هایی که به دلایل مختلف و با اهداف ناپاک نوشته شده است. بنابراین به جای این که به منابع خود شیعیان رجوع کنند به مطالبی که ساخته توهم، کینه‌توزی، دشمنی و گاه جهل است روی می‌آورند. از مواردی که این افراد به عنوان فرض مسلم گرفته‌اند این است که عقاید تشیع توسط شخصی یهودی و کینه‌توز که به طور مخفیانه وارد صفوف مسلمانان شده، تأسیس شده است و نام او را عبدالله بن سبا نهادند.

داستان این شخص بسیار جالب است؛ زیرا مخترعان و سازندگان این شخصیت ویژگی‌ها، صفات معجزه‌آسا و توانایی‌هایی را به او نسبت می‌دهند که حتی ممکن است از یک ملت قوی چه رسد به یک فرد، یا حتی از عفریت‌ها و بزرگان جن هم صادر نمی‌شود. چنین مطالبی پیش از این که وجود خرافات را در کتاب‌های تاریخی نشان دهد، مصیبت ما را به نحوه تعقل و خردورزی

خویش بازگو می کند. اینک خواهیم دید که سازنده عبدالله بن سبأ کیست؟، چیست؟، چه عملکردی دارد؟ و چرا شیعیان را به این شخص نسبت داده است؟

چه کسی شخصیت عبدالله بن سبا را ساخت؟

تولد این شخصیت را در روایات طبری می توان یافت؛ روایات طبری بر دو پایه اساسی استوار است:

الف) پایه اول، سیف بن عمر است که کتاب های رجال و نسب شناسی درباره او چنین می نویسند:

ابن حبان: سیف بن عمر روایات جعلی را به افراد ثقه نسبت داده و خود نیز جعل حدیث می نمود و به زندقه و الحاد متهم است.

حاکم نیشابوری: سیف بن عمر متهم به الحاد و راوی بی اعتباری است.

ابن عدی: برخی از احادیث او مشهور است ولی بیشتر آنها بی اعتبار و غیر قابل پذیرش است. ابن معین: روایات سیف ضعیف و خیری در او نیست.

ابن حاتم: حدیث سیف مورد پذیرش قرار نگرفته است. روایاتش شبیه روایات واقدی است. ابوداؤد مؤلف کتاب سنن: روایات وی بی ارزش است.

نسائی مؤلف کتاب سنن: وی ضعیف است.

سیوطی: سیف حدیث جعل می نمود.

محمد بن طاهر بن علی هندی: روایات سیف بن عمر، غیر قابل پذیرش و خود او متهم به الحاد است و بسیار جعل حدیث می نمود. (۱)

ب) پایه دوم، «السری بن یحیی» است که به همین نام در تاریخ وجود دارد و

ص: ۱۷۲

(۱) تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۲۹۵؛ الغدیر، الامینی، ج ۸، ص ۶۸.

طبری از او نام می برد. البته این شخص غیر از سرّی بن یحیای ثقه است؛ زیرا وی پیش از طبری می زیست و متوفای ۱۶۷هـ- است. حال آن که طبری در سال ۲۲۴هـ- متولد شده است یعنی فاصله زمانی میان این دو ۵۷سال است. سری بن یحیای دیگری هم وجود ندارد؛ لذا دانشمندان علم رجال برآنند که «سری» مورد نظر طبری، یکی از این دو نفر است که هر دو دروغگو هستند: یکی «سری بن اسماعیل همدانی کوفی» و دیگری «سری بن عاصم همدانی» است که ساکن بغداد و متوفای سال ۲۵۸هـ- است و بیش از سی سال طبری را درک کرده است. بسیاری از کتاب های رجالی، این دو نفر را دروغگو و جاعل حدیث شمرده اند از جمله: تهذیب التهذیب، میزان الاعتدال، تذکره الموضوعات، لسان المیزان و غیره، خواننده برای بررسی بیشتر می تواند به این منابع یاد شده مراجعه کند. (۱) ناقدان برای طبری هفتصد و یک حدیث نقل کرده اند: از جمله این روایات جریان عبدالله بن سبا است که سندش به شعیب و سیف بن عمر می رسد. هر کس نیز درباره عبدالله بن سبا مطلبی نقل کرده از طبری اقتباس و به او اعتماد کرده است. (۲)

از این مطلب ارزش موضوع عبدالله بن سبا روشن می شود. به عقیده من آگاه کردن کسانی که بر وجود این شخصیت پافشاری می کنند، بیهوده است؛ زیرا خود ایشان به سبب اهدافی که دنبال می کنند عبدالله بن سبا را ساخته اند.

۱. عبدالله بن سبا کیست؟

برای شناختن این شخصیت ابتدا به منبع اساسی آن، تاریخ طبری می پردازیم و سپس سایر منابع را بررسی می کنیم. سخن طبری به نقل از ابوزهره چنین است:

ص: ۱۷۳

(۱- لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۲؛ الغدير، العلامة الامینی، ج ۸، ص ۱۴۳.

(۲- الغدير، ج ۹، ص ۲۱۸.

«عبدالله بن سبا شخصی است یهودی از اهالی صنعا که از مادری سیاه چهره زاده شده است. وی در ایام حکومت عثمان ایمان آورد و به هدف گمراه کردن مردم به چندین شهر و منطقه سفر نمود. ابتدا به حجاز و سپس بصره و در نهایت به شام رفت. در شام نتوانست مقاصد خود را عملی کند و او را از آن جا اخراج کردند. سرانجام به مصر رفت و به مصریان گفت: عجیب است، کسانی هستند که رجعت حضرت عیسی را تصدیق و رجعت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را تکذیب می نمایند. حال آن که خدا در قرآن می فرماید:

{إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ}. (۱۱)

آن کس که این قرآن را بر تو واجب کرده است، تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند.

پس رجعت پیامبر سزاوارتر از رجعت عیسی (علیه السلام) است. سپس می افزاید: «خداوند هزار پیامبر فرستاد و برای هر کدام وصی قرار داد. وصی پیامبر اسلام علی (علیه السلام) است. پیامبر خاتم انبیاء و علی خاتم اوصیاء است». (۲)

خلاصه مطالب فوق - چنین است؛

اول: این که عبدالله بن سبا «ابن السوداء» یعنی فرزند زن سیاه چهره است.

دوم: وی از اهالی صنعا است.

سوم: این که بر رجعت پیامبر به دنیا تأکید می نمود.

چهارم: علی (علیه السلام) را وصی پیامبر می دانست.

پنجم: این که در ایام حکومت عثمان، مسلمان شد.

ص: ۱۷۴

۱- (قصص ۸۵/).

۲- (تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۳۲).

حال به جناب ابوزهره برمی گردیم. ایشان در جای دیگری از کتاب خود «تاریخ المذاهب الاسلامیه» می نویسد: عبدالله بن سبا، شخصیت یهودی و از اهالی حیره است. منافقانه اسلام آورد و بین مردم این عقیده را ترویج نمود که: برای هر پیامبری وصیی است و علی (علیه السلام) وصی محمد (صلی الله علیه و آله) است.

علی (علیه السلام)

خواست تا عبدالله بن سبا را به قتل برساند ولی با پیشنهاد عبدالله بن عباس از این کار منصرف شد و او را به مدائن تبعید نمود. (۱)

فرق های میان این دو مطلب چنین است: در مطلب اول: عبدالله بن سبا از اهالی صنعت معرفی نموده حال آن که در مطلب دوم وی را از اهالی حیره شمرده است. در مطلب اول آمده است که در ایام حکومت عثمان اسلام آورده است ولی در مطلب دوم وی را منافق شمرده و زمان اسلام آوردن او را مشخص نکرده است. در مطلب دوم منبع عقیده وصیت را تورات دانسته حال آن که در مطلب نخستین یادی از تورات نشده است. فعلاً این را داشته باشیم تا به سایر مطالب این کتاب برسیم و تناقضات آن را بررسی کنیم.

۲. محمد فرید وجدی در دائرة المعارف می نویسد: «سبثیه، پیروان عبدالله بن سبا هستند. وی در یاری رساندن به امام علی (علیه السلام) تلاش فراوانی نمود تا جایی که علی (علیه السلام) را به عنوان پیامبر معرفی کرد سپس ادعای الوهیت امام علی (علیه السلام) را سر داد و عده ای از اهل کوفه را به این عقیده دعوت نمود. پس از این که خبر آنها به امام (علیه السلام) رسید، دستور داد تا تعدادی از ایشان را در آتش بسوزانند و از سوزاندن بقیه هراسید؛ چون ممکن بود برخی از قبایل بر او شورش نمایند لذا

ص: ۱۷۵

ابن سبا را به مدائن تبعید کرد. وقتی امام علی (علیه السلام) به شهادت رسید، عبدالله بن سبا ادعا کرد که او نمرده است و آن کس که به خیال خود کشته اند شیطانی است که به صورت امام علی (علیه السلام) در آمده است. همچنین طایفه شیعه معتقدند که مهدی منتظر همان امام علی (علیه السلام) است. ابن سوداء شخصی یهودی و از اهالی حیره است که از روی نفاق اسلام آورد و خواست تا نزد کوفیان ریاست و مکانتی داشته باشد؛ بنابراین به اهل کوفه گفت: در تورات یافتم که برای هر پیامبری وصی بوده است و وصی پیامبر، علی (علیه السلام) است. وقتی که این سخن را از او شنیدند برای امام علی (علیه السلام) بازگو کرده و به ایشان گفتند که عبدالله بن سبا دوستدار شماست. امام نیز وی را دوستدار خود شمرده و قدر و منزلت او را بالا برد تا جایی که با یک پایه پایین تر، روی منبر خود می نشاند. اما وقتی غلو او نمایان شد خواست تا وی را به قتل برساند ولی با پیشنهاد عبدالله بن عباس از این کار منصرف گشته و وی را به مدائن تبعید نمود. (۱)

گفته های محمد فرید وجدی در بردارنده این مطالب است که: عبدالله بن سبا از اهل حیره است، نه صنعاء، وی ابن سودا یعنی فرزند زن سیاه چهره است، علی (علیه السلام) فریب ظاهر سازی های او را خورد، ادعای نبوت امام علی (علیه السلام) را نمود و در نهایت ادعای ربوبیت امام را کرد. تا این جا ممکن است میان این عقاید عجیب جمع شود ولی بعد از این چطور؟ یعنی چگونه میان ادعای ربوبیت امام علی (علیه السلام) و وصی پیامبر بودنش جمع کنیم؟ جواب این سؤال را به خرد ورزانی چون محمدفرید وجدی و همفکرانش واگذار می کنیم. کسانی که در پیشرفت

ص: ۱۷۶

فرهنگ ملت ها گام برداشتند. در نهایت خدای را سپاس می گوئیم که در مصیبت ها فقط اوست که مستحق ستایش است. از خواننده محترم صبر بیشتری می طلبیم تا نمونه های دیگری را هم ذکر نماییم.

احمد

عطیه الله: می نویسد: «ابن سبا پایه گذار فرقه سبئیه و از شیعیان است. نام او عبدالله بن سبا و از اهالی صنعا بوده که در ایام خلافت عثمان تظاهر به اسلام نمود. وی به ابن سودا» یعنی فرزند زن سیاه چهره نیز معروف است. به مدینه رفت و افکار ضد اسلامی خود را در آن جا رواج داد. این افکار از یهودیت دین سابق این شخص و عقاید ایرانی رایج در یمن سرچشمه می گرفت. او خود را حامی امام علی (علیه السلام) معرفی نمود و ادعا کرد هر پیامبری وصی دارد و علی (علیه السلام) وصی پیامبر است. همچنین ادعا دارد که در وجود علی (علیه السلام) جزئی از الوهیت نهفته است. به مناطق مختلف عراق مسافرت نمود و این سخنان را منتشر ساخت. پس از آن عبدالله بن عامر وی را از بصره اخراج کرد و به ناچار ساکن کوفه شد و احساسات مردم را علیه عثمان تحریک نمود. سپس در ایام استانداری معاویه، به دمشق رفت و با ابوذر ملاقات کرد. ابوذر نیز او را بر شورش کردن تشویق نمود و به او گوشزد کرد که ثروتمندان حق انباشتن اموال را ندارند. پس از آن از شام اخراج شد و به مصر رفت در آن جا مخالفان عثمان به گرد او در آمدند از جمله محمد بن ابی بکر و ابوحنذله که از مخالفان عثمان بودند. عبدالله بن سبا اموری را به امام علی (علیه السلام) نسبت داد از قبیل علم غیب داشتن، که امام هیچ گاه چنین ادعاهایی ننمود. پس از شهادت امام علی (علیه السلام) نیز ادعا نمود که ایشان کشته نشده بلکه بازخواهد گشت و این چنین بود که عقیده رجعت را میان شیعیان قرار داد» (۱).

ص: ۱۷۷

خلاصه مطالب عطیة الله چنین است:

الف) ابن سبا به عقاید یهودی خود عقیده دیگری به نام رجعت افزود و به تشیع وارد ساخت. اما رجعت و بازگشت مجدد به حیات دنیا، این بار برای امام علی (علیه السلام) است نه پیامبر چنان که ابوزهره نقل نمود.

ب) در وجود امام علی (علیه السلام) جزئی از الوهیت قائل شد.

نه تمام معنای الوهیت آن را، تا احتمالاً بتواند میان ادعای ربوبیت و وصی بودن وفق دهد!!

ج) پرده برداری از توانایی های سرشار ابن سبا که توانسته است شورش های علیه عثمان و معاویه را مدیریت کند.

۴. احمد امین در «فجر الاسلام» محمد بن یحیی در «التمهید و البیان فی مقتل عثمان» و زرکلی در «الأعلام» همگی دچار این تناقض گویی ها شده اند. (۱)

همان طور که می بینید، معاصران از گذشتگان بدون تحقیق این مطالب را اقتباس کرده اند تا جایی که دچار این تناقض گویی ها و اختلاف شده اند؛ زیرا گاهی ابن سبا را از اهالی حیره معرفی می کنند و گاهی از اهالی صنعا می دانند. ابن حزم، شهرستانی و دیگران وی را ابن سودا می خوانند ولی ابن طاهر بغدادی در «الفرق بین الفرق» و اسفراینی در کتاب «التبصیر فی الدین» می نویسد: که ابن سودا شخص دیگری غیر از ابن سبا است. (۲) همچنین در برخی از این مطالب آمده است که وی معتقد به رجعت پیامبر است. حال آن که در برخی دیگر این عقیده را نسبت به امام علی (علیه السلام) دارد. در برخی نقل ها، معتقد است که در وجود

ص: ۱۷۸

۱- (فجر الاسلام، ص ۲۷۶؛ التمهید و البیان، ص ۹۶؛ اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۰.

۲- (حاشیه منهاج السنه ابن تیمیه، ص ۲۲۰.

امام علی (علیه السلام) جزئی از الوهیت نهفته است در حالی که نقل های دیگر برآنند که او را خدایی کامل می دانست. در برخی از این روایات می یابیم که علی (علیه السلام) تمام غالیان را بدون هراس می سوزاند، حال آن که برخی دیگر بر آن است که امام از کشتن یک شخص یهودی بی ارزش هراسید و همین طور این یاوه گویی ها ادامه می یابد تا اینکه خود را میان گفته های متفاوت و مشوش می یابیم. مهم تر از همه این که گاهی او را تنها معرفی کننده فضایل امام علی (علیه السلام) می دانند و گاهی وی را سبب شورش علیه عثمان و پایه گذار عقاید تشیع چون وصی بودن امام، علم غیب داشتن امامان و عقیده رجعت، شمرده اند. این دو امر اساس موضوع هستند زیرا کسی که افسانه ابن سبا را ساخت، قصد داشت تا با یک تیر دوشان بزند. اول این که نشان دهند عثمان به سبب نارضایتی مردم از شیوه حکمرانی اش و بدست مسلمانان - که بنا بر گفته مورخان بیشترشان از صحابه بودند - کشته نشد، بلکه با تحریک پیروان ابن سبا این کار صورت گرفت. به عبارتی، یک یهودی کینه توز باعث شد تا عده ای از مسلمانان، بدون تعقل و با حماقت کامل، تحریک شده و خلیفه بی گناه را به قتل برسانند.

دوم این که عقاید شیعی هیچ ارتباطی با دین اسلام ندارد و تنها سرچشمه آن تفکرات این یهودی زیرک است. پس شیعیان اساساً یهودی اند نه مسلمان.

به هر حال، وجود تناقض های فراوان درباره شخصیت ابن سبا باعث شد تا برخی محققان توجه بیشتری به این شخصیت افسانه ای نموده و چهارچوب های گذشته را بشکنند و ساختگی بودن آن را به مردم اعلام نمایند. افسانه ای که به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. از آن پس کم کم حقایق و اهدافی که به دنبال این دروغ پردازی ها بوده است، نمایان شد.

ما این شخصیت را خیالی و ساختگی می دانیم به چند دلیل:

۱. اختلاف نظر در این که وی همان ابن سودا است. با توجه به این که تمام آن جریان ها توسط ابن سوداء مدیریت شده است و ابن طاهر و اسفرائینی برآوردند که «ابن سوداء» غیر از «ابن سبا» است و تنها عقیده این دو هماهنگ بود.

۲. اختلاف در زمان پیدایش وی. طبری و عده ای دیگر تصریح می کنند که ابن سبا در ایام خلافت عثمان نمایان شد. حال آن که برخی دیگر می گویند او در روزگار خلافت امام علی (علیه السلام) یا پس از شهادت ایشان ظاهر شده است. از جمله کسانی که به نظر دوم معتقدند سعد بن عبدالله اشعری در کتاب مقالات خود،^(۱) ابن طاهر در کتاب الفرق بین الفرق^(۲) و چندتن دیگر، هستند.

۳. اختلاف در چیستی ادعاهای ابن سبا. طبری و عده ای دیگر معتقدند که او درباره امام علی غلو می کرد و تمام عملکردش پیرامون شخصیت امام و یآوری رساندن به ایشان خلاصه می شد. در حالی که برخی از متأخرین بر این باورند که ابن سبا در هر شهری ادعایی داشته است. محب الدین خطیب - البته با سندی که ذکر می کند - می نویسد: از فریب کاری های ابن سبا این بود که میان لشکریان «فسطاط» به سود امام علی (علیه السلام)، میان لشکریان کوفه به سود طلحه و در بصره به سود زبیر تبلیغ می نمود.^(۳)

۴. بعضی از نقل ها تنها او را مبلغ فضایل امام علی (علیه السلام) می شمارد. حال این که

ص: ۱۸۰

۱- (المقالات و الفرق، ص ۱۵.

۲- (حاشیه منهاج السنه، ابن تیمیه، ص ۱۵.

۳- (امام صادق، اسد حیدر، ج ۶، ص ۲۳۷.

برخی دیگر برآنند که وی تحریک کننده اصلی مردم علیه عثمان بود و مخفیانه ضد او اقدام می کرد و نیز طبق نقل های دیگر، اوست که ابوذر را تشویق نمود تا علیه عثمان یا معاویه شورش نماید.

۵. سازندگان این افسانه روشن نساختند که چرا عثمان در برابر تحركات ابن سبا سكوت كرد؟ با این که وی همواره با شدت و خشونت با مخالفان خود برخورد می نمود. حتی اگر آنان از بزرگان صحابه چون عمار و ابن مسعود باشند.

۶. چرا منابع اصیل تاریخی از این جریان بی خبر است. به عنوان مثال بلاذری، ابن سعد و دیگر تاریخ نگاران معتبر، یادی از جریان ابن سبا ننمودند.

۷. همان طور که گفته شد ناقلان این جریان همگی دروغگو و جاعل حدیث بودند.

۸. آنچه ساختگی بودن این جریان را تأیید می کند این است که این تنها روایت جعلی ضد شیعه نیست بلکه روایات مشابه دیگری هم وجود دارد که با روایت ابن سبا از یک هدف و منبع سرچشمه گرفته اند.

۳. گفتار ناقدان درباره ابن سبا

دیدگاه طه حسین

وی پس از بررسی جریان ابن سبا به این نتیجه رسید که این شخصیت ساختگی است و دشمنان شیعه آن را جعل کرده اند. دلایل ایشان چنین است:

اول: مورخان معتبر، این جریان را نقل نکرده اند.

دوم: منبع اساسی این روایات سیف بن عمر است که به قطع، فردی دروغگو و جاعل حدیث است.

سوم: کارهایی که به ابن سبا نسبت می دهند مستلزم آن است که وی فردی

خارق العاده و معجزه آسا بوده و مسلمانانی که فریب خوردند و او توانست آنها را برای اهداف خود تسخیر کند، منتهای حماقت و نادانی را داشته اند.

چهارم: دلیل قانع کننده ای برای سکوت عثمان در برابر توطئه های ابن سبا، نقل نشده است با این که خلیفه همواره با مخالفان خود مانند محمد بن ابی حذیفه، محمد بن ابی بکر، عمار بن یاسر و غیره، با شدت برخورد می نمود.

پنجم: در هیچ یک از کتاب های تاریخی معتبر درباره جریان آدم سوزی یا سالی که ابن سبا را با آتش تهدید کردند، اثری وجود ندارد.

ششم: اثری از ابن سبا و یارانش در جنگ صفین و نهروان، وجود ندارد.

طه حسین در پایان به این نتیجه می رسد که: ابن سبا وجود حقیقی نداشته و فقط، شخصیتی است که دشمنان شیعه برای نکوهش آنها ساخته اند. (۱)

بسیاری از خاورشناسان نیز با طه حسین هم عقیده اند از جمله:

دیدگاه خاورشناسان

۱. دکتر برنارد لويس: «تحقیق آن است که باور کردن جریان ابن سبا نوعی کج فهمی جریان های تاریخی است؛ زیرا این شخصیت، ساخته و پرداخته تخیلات و تفکراتی است که میان محدثان قرن دوم هجری رواج داشته است.»

۲. وول هوزن: وی با بررسی دقیق این موضوع به این نتیجه رسید که توطئه چینی ها، ادعاها و فعالیت های منسوب به ابن سبا همگی ساختگی است.

۳. فرد لیندر: ایشان نیز با فلهوزن هم عقیده است.

۴. کایتانی: وی درباره وجود چنین شخصیتی تردید نمود و درباره

ص: ۱۸۲

(۱-) الفتنه الکبری، طه حسین، بخش مربوط به ابن سبا.

فعالیت های عظیم منسوب به ابن سبا می نویسد: «این چنین تفکر و عملکرد منظم، هرگز با نظام حکومتی عرب در سال ۳۵ هجری هماهنگی ندارد. نظام حاکمیتی که بر اساس پدر سالاری حکومتی استوار بود. این عملکردها به روشنی وضعیت عصر نخستین عباسی را منعکس می کند.»^(۱)

دیگر دیدگاه های اسلامی درباره ابن سبا

دیدگاه های دیگری از این سه امر را تأیید می کند: یا ابن سبا وجود داشته اما ارتباطی با شیعه و تشیع ندارد، یا این که عملکرد فوق العاده او - با این که شخصی عادی است - غیرقابل پذیرش است و یا تمام این فعالیت ها توسط ابن سوداء صورت گرفته است و ربطی به ابن سبا ندارد. اکنون به این دیدگاه ها می پردازیم:

الف) محمد کرد علی در کتاب «خطط الشام» می نویسد: «کسانی که مذهب تشیع را ساخته ابن سبا - معروف به ابن سوداء - می دانند، دچار توهم و بی خردی شده اند؛ زیرا هر کسی که جایگاه این شخص را نزد شیعیان بداند و بیزاری آنها از اقوال و اعمالش را بشنود و سخن علمای شیعی را در نکوهش او مطالعه کند، ارزش علمی جریان ابن سبا را درک خواهد نمود.»^(۲)

ب) دکتر احمد محمود صبحی در کتاب «نظریه الامامة» می نویسد: «ممکن است که یک یهودی بتواند از حوادث سال های خلافت عثمان، چنین سوء استفاده ای کند و مردم را علیه او بشورانند یا این که تفکرات عجیب رواج دهد، اما آنچه که در آن روزگار ناممکن به نظر می رسد این است که ابن سبا توانسته

ص: ۱۸۳

۱- نظر تمام این مستشرقان را در «نظریه الامامة»، احمد محمود ص ۳۷، می توانید بیابید.

۲- خطط الشام، ج ۶، ص ۲۵۱.

باشد چنین تأثیر عقیدتی عمیقی از خود بر جای نهد تا جایی که امت بزرگ اسلامی را به مذاهب مختلف تبدیل نماید» (۱۱).

ج) دکتر علی الوردی و کامل الشیبی: هر دو به این نتیجه رسیدند که منظور مورخان از «ابن سوداء»، عمار بن یاسر است. قریش، او را به سبب جایگاهی که میان صحابه داشت و اینکه سردمدار شورشیان علیه عثمان بود، وی را با این نام مستعار خواندند؛ زیرا قریش نمی خواست نام عمار در ردیف مخالفان عثمان و طرفداران امام علی (علیه السلام) قرار بگیرد تا امتیازی برای امام محسوب نشود. لذا به کنایه از او نام می بردند و چون مادر عمار زن سیاه چهره ای بود. ابن سوداء می خواندند؛ پس ابن سوداء جز عمار بن یاسر کس دیگری نبود.

نظر این دو محقق با دیدگاه اسفراینی و ابن طاهر - که پیش از این در بخش «ابن سبا کیست؟» مطرح کردیم هماهنگ است.

با بررسی این دیدگاه ها روشن شد که ابن سبا وجود حقیقی ندارد؛ زیرا عقیده به وجود چنین شخصیتی نوعی بی خردی و به دور از روشمندی در تحقیقات علمی است؛ چون تمام منابع اصلی این داستان ساختگی است. کسانی که ابن سبا را ساختند، ادعاهای عجیبی نیز به او نسبت داده اند که در آینده نزدیک شما را از آنها مطلع خواهیم ساخت. گرچه ممکن است اعتمادتان را به نویسندگان بزرگ تاریخ اسلام - که تاکنون فکر می کردیم چنین هستند - خدشه دار کنیم؛ زیرا چگونه می توان اعمال خارق العاده ای که به این شخص نسبت می دهند را تصدیق کنیم، عجیب تر از آن، چگونه عثمان در مقابل او

ص: ۱۸۴

۱- (نظریه الامامه، ص ۳۷؛ وعاظ السلاطین، ص ۲۷۹؛ الصلّه بین التصوف والتشیع، ص ۸۴.

سکوت اختیار کرد. خلیفه ای که ابوذر، یکی از بزرگان صحابه را به منطقه ربذه تبعید کرد در حالی که تنها جرم او این بود که علیه اسراف و هدر دادن اموال مسلمانان به پا خواست. پس چرا در مقابل کارشکنی های ابن سبا صبر نمود؟ باز سؤال می کنیم، امام علی (علیه السلام) با شدتی که در اجرای احکام الهی داشت چگونه ابن سبا را مانند دیگر همفکرانش نسوزاند؟ معاویه نیز با وجود این که با کمترین گمان و تهمتی انسان ها را می کشت و همواره امثال «بسر بن اُرطاه»

[یکی از فرماندهان خونخوار شام] (۱) را برای سرکوب شورشیان می فرستاد وی نیز در مدت کوتاهی سی هزار انسان را قتل عام نمود (۲)،

چگونه ابن سبا را به حال خود رها ساخت؟ تمام این پرسش ها خرافه بودن این جریان را تأیید می کند. همان طور که گذشت هدف سازندگان این شخصیت، تخریب عقاید شیعه بوده است، تا او را منبع عقاید تشیع معرفی کنند. چنان که محی الدین عبدالحمید در تعلیقه خود بر کتاب «مقالات اسلامیین» و علی النشار نویسنده کتاب «نشأة الفكر الفلسفی» (۳)

این کار را کرده و او را سرچشمه تشیع دانسته اند. البته این دو کسانی نیستند که از عقاید شیعی بی اطلاع باشند یا این که به منابع اصیل این مذهب دسترسی نداشته یا فعالیت های مذهبی شیعیان را ندیده باشند ولی با این حال چنین علیه شیعه نگاشته اند. نوشته هایی که هرگز با امانتداری علمی و روحیه اسلامی هماهنگ نیست. آیا سزاوار نیست تا مصلحان، این چنین افرادی که شیپور بی خاصیت دیگران قرار گرفته اند را به جای خود بنشانند؟ البته نویسندگان

ص: ۱۸۵

۱- اضافه از مترجم.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۳۰.

۳- نشأة الفكر الفلسفی، ص ۲۸.

خرد محور، داستان ابن سبا را ساختگی و افسانه دانسته اند. به عنوان نمونه احمد عباس الصالح را می‌یابیم که چنین می‌نویسد: «عبدالله بن سبا بدون شک شخصیتی افسانه‌ای است؛ زیرا چگونه توانایی انجام این کارهای بزرگ را یافته است. بی‌شک ساده لوحانه است اگر وجود چنین شخصی را بپذیریم کنیم و توانایی‌های ویژه‌ای را به او نسبت دهیم. تمام جریان ابن سبا ساخته نویسندگان متأخر است و هیچ اثری از آن در منابع اصیل وجود ندارد».^(۱)

ص: ۱۸۶

۱- (مجله «الکاتب» مارس ۱۹۶۵ م.)

دلایل این انتساب در داستان عبدالله بن سباء نهفته است؛ زیرا اگر کتاب خدا و سنت پیامبر به عنوان سرچشمه عقیده امامت در مذهب تشیع و لوازم آن، معرفی می شد کفه ترازو به سود شیعیان قرار می گرفت؛ زیرا عقایدی چون وصی بودن، عصمت و غیره در باب خلافت، بسیاری را از این دایره خارج می نمود که صد البته مصیبت بزرگی خواهد بود. پس بهتر بود که ریشه های این عقاید را به یک شخصیت ساختگی یهودی ربط داده تا او و پیروانش را قربانی سرزنش ها و نکوهش های دیگران قرار دهند و بر این اساس شیعیان را چنین تعریف نمایند: عبدالله بن سباء و پیروانش - یعنی شیعیان -، خوارجی هستند که تاریخ و عقاید امت اسلام را با عقاید یهودی و فاسد خود مسموم کردند. بعد از آن فعالیت های عبدالله بن سباء را تشریح می کنند. گرچه خلاف واقع، عقل و موازین علمی باشد.

علاوه بر آن سبب دیگری وجود دارد که دکتر احمد محمود صبحی به آن اشاره می کند. ایشان پس از نقل دیدگاه طه حسین درباره ساختگی بودن شخصیت ابن سبا، می نویسد: «آنچه که به نظر می رسد سبب دیگری غیر از دلیلی که طه حسین مطرح کرده است، وجود دارد. اصرار فراوان مورخان و فرقه نویسان، بر وجود عبدالله بن سباء، می تواند به این دلیل باشد که: حوادث سیاسی مهمی در تاریخ اسلام پیش آمد. حوادثی چون به قتل رسیدن عثمان و پس از آن

جنگ جمل که در دو طرف درگیر آن جنگ، همسر پیامبر و بزرگان صحابه دیده می شد. این درگیری ها و کشمکش ها که میان این بزرگان و پایه گذاران اسلام ایجاد شده است، وجدان هر محقق و مسلمانی را تکان می دهد. پس باید چاره ای اندیشیده می شد و کسی پیدا شود که مسئولیت این درگیری ها را به دوش گیرد. معقول نیست صحابه، کسانی که به نحو احسن پیامبر را یاری نمودند، گناهکار بدانیم. پس باید شخصیتی جعلی مانند ابن سبا ساخته شود تا این بار سنگین را به دوش کشد. بنابراین عبدالله بن سبأ به وجود آمد و فتنه کشته شدن عثمان و سپس جنگ جمل را راه انداخت. همه این فعالیت ها و توطئه ها را بدون آگاهی امام علی (علیه السلام)، طلحه و زبیر انجام داد و توانست از جهت عقیدتی بزرگ ترین دو دستگی فکری را میان مسلمانان ایجاد کند و فرقه تشیع را تأسیس نماید. این، سبب اصرار نویسندگان فرقه شناس و عقیده شناس، بر وجود این شخصیت می باشد. به ویژه نویسندگان سلفی مسلک و مورخان که پافشاری فراوانی بر این جریان می کنند. اما واقعاً عجیب است، فردی طفیلی وارد اسلام شود سپس بتواند سیاست و عقاید اسلام را به بازی بگیرد، در حالی که بزرگان صحابه تنها تماشاگر باشند.»^(۱)

با این بررسی ها، به نظر می رسد سرنخ جریان عبدالله بن سبأ را به دست آورده و هدف از نسبت دادن عقاید شیعه به این شخص را روشن ساختیم. اکنون به عقاید شیعه از نگاه منابع اصیل آن یعنی قرآن و سنت، می پردازیم. خواه عبدالله بن سبأ وجود حقیقی داشته باشد یا نه. ابتدا از عقیده وصیت آغاز می کنیم:

ص: ۱۸۸

۱. امام علی (علیه السلام) وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیش از این گفتیم که وصیت کردن از احکام مؤکد اسلام است و به هر انسان مسلمان سفارش شده است تا هنگام مرگ برای امور دنیایی خود جانشینی قرار دهد. همچنین گفتیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره هنگام خروج از شهر مدینه - گرچه برای یک روز - جانشینی برای خود بر می گزید. حال چگونه پس از وفات خود، امت اسلامی را میان فتنه ها و آسیب ها رها سازد، بدون این که کسی را برای جانشینی خود تعیین یا حتی پیشنهاد کند. البته نمی خواهیم به این مسئله پردازیم؛ چون محققان فراوانی آن را به تفصیل بررسی کرده اند. اما آنچه این جا باید مطرح شود این است که قرآن و سنت منبع اساسی این عقیده اند.

قرآن، علی (علیه السلام) را در ولایت عامه شریک دانسته و امامتش را ادامه راه نبوت خاتم شمرده است. نبوتی که با وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پایان رسید.

خداوند می فرماید:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}. (۱)

ولی [و سرپرست] شما، تنها خدا و پیامبر اوست و [نیز] کسانی که ایمان آورده اند، همانان که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

که در جای دیگری از این کتاب به این آیه پرداختیم و بحث های پیرامون آن را مطرح ساختیم. اما در سنت، روایات فراوانی وجود دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به

ص: ۱۸۹

جانشینی امام علی (علیه السلام) تصریح فرموده اند. از جمله: وقتی آیه:

{وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} (۱)

بستگان نزدیکت را انداز کن.

نازل گردید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بستگان خود که بالغ بر چهل نفر بودند را بر سر یک سفره جمع نمود و از آنها خواست تا در راه دعوت به اسلام یاریش کنند. کسی در آن مجلس جز امام علی (علیه السلام) آمادگی خود را اعلام ننمود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز دست بر گردن علی (علیه السلام) نهاد و فرمود: «این برادر، وصی و جانشین من میان شماست. موظفید از او اطاعت کنید». (۲)

آن چند نفر از مجلس بیرون رفتند و با تمسخر به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد تا از پسرت پیروی کنی. ابن ابی الحدید موضوع جالبی را به تفصیل درباره وصی بودن امام مطرح کرده که خوب است به آن رجوع شود. همین طور که روشن است موضوع وصایت - طبق نصوص تاریخی - با لفظ و معنا از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر شده است اما باز کسانی می یابیم که می گویند این موضوع از اختراعات عبدالله بن سبأ است. اگر هم گفته شود: موضوع وصی بودن امام علی (علیه السلام) در خود منابع اهل تسنن نیز مطرح شده است، خواهند گفت: اینها احادیثی هستند که شیعیان، مخفیانه وارد کتاب های اهل تسنن نمودند.

ص: ۱۹۰

(۱) الشعراء / ۲۱۴.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۶؛ تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۸؛ تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج ۴۵، ص ۹۷ چاپ افست.

موضوع عصمت چه در تفکر شیعه به طور خاص و چه در تفکر اسلامی به طور عام از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ لذا مجبوریم زمان بیشتری را به این موضوع اختصاص دهیم.

عصمت در لغت، به معنای مصونیت و ممنوعیت است. در قرآن آمده:

{سَأْوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ}. (۱)

به زودی به کوهی پناه می برم، مرا از این سیلاب مصون می دارد.

اما در اصطلاح علم عقاید، عصمت لطفی است که خداوند به مکلف می کند تا به واسطه آن انگیزه ای برای ترک طاعت یا انجام معصیت در نهاد او ایجاد نشود، البته با این که توانایی آن را دارد. (۲)

طبق این تعریف روشن است که عصمت هیچ اجباری به همراه ندارد بلکه تنها نوعی لطف و مددسانی از جانب خدا و داشتن استعداد آن لطف، از جانب مکلف است. به عبارتی مانند توجه خاص یک استاد نسبت به شاگرد خود، اگر استعداد ویژه ای در او بیابد - می باشد.

عصمت پیامبران به معنای اینکه در تبلیغ رسالت خداوند دروغ عمدی ندارند مورد اتفاق تمام امت اسلامی است. اما اختلاف آنها در این است که آیا از روی فراموشی یا خطا، از پیامبران افعال منافی عصمت صادر می شود یا نه؟ برخی از علمای اهل تسنن معتقدند که [در حال نسیان یا خطا] ممکن است هر گناهی چه بزرگ و چه کوچک - حتی کفر - از آنها صادر شود. خواننده محترم -

ص: ۱۹۱

۱- (هود / ۴۳).

۲- (توفیق التطبيق، گیلانی، ص ۱۶).

برای مطلع شدن بر این دیدگاه‌ها - می‌تواند به کتاب‌های باقلانی، رازی و غزالی که مفصلاً وارد این بحث‌ها شده‌اند، رجوع نماید. (۱)

البته برخی دیگر تا این حد پیش نرفته‌اند.

اما شیعیان معتقدند: انبیاء، معصوم هستند چه قبل از بعثت چه بعد از آن. (۲)

ادله فراوانی نیز بر این عقیده خود مطرح نمودند. فخر رازی در کتاب «عصمة الأنبياء» و علامه مجلسی در بحار به تفصیل وارد این بحث شده‌اند. آنچه در این نوشتار مطرح است عصمت ائمه [نه پیامبران] است که شیعیان، عصمت ایشان را با ادله متقن عقلی و نقلی اثبات می‌کنند که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد و کسی که تفصیل بیشتری طلب کند به کتاب‌های مربوطه ارجاع می‌دهیم.

دلایل عصمت ائمه

دلایل عقلی

۱. دلیل اول

علامه حلی در کتاب «الآلفین» می‌فرماید: ممکنات در وجود یا عدم خود نیاز به علتی دارند که خود ممکن نباشد. زیرا اگر علت آنها از جنس خود آنها باشد نیاز به علت دیگری خواهد داشت که حتماً از سنخ ممکنات نیست و واجب الوجود است. در مسئله خطاپذیری بشر نیز چنین است. برای تصحیح یا رفع خطا باید به کسی رجوع کرد که منزله از خطا باشد. زیرا اگر برای رفع یا تصحیح خطای خود به خطاکار دیگری رجوع کنیم دچار تسلسل یا دور خواهیم شد.

ص: ۱۹۲

۱- نظریه الامامه، ص ۱۱۱، و ص ۱۱۲.

۲- معالم الفلسفه، مغنیه، ص ۱۹۳.

تسلسل از آن جهت است که اگر امام، معصوم نباشد برای تصحیح اشتباهاتش نیاز به امام دیگری پیدا خواهد کرد؛ زیرا تصحیح اشتباهات و خطاهای مردم است که باعث شد نیازمند امام باشیم. حال اگر فرض شود که آن امام دیگر نیز معصوم نباشد باز نیاز به امام دیگری پیدا خواهد شد و همین طور تا بی نهایت و تسلسل پیش خواهد آمد. دور نیز از آن جهت است که اگر امام برای تصحیح اشتباهات خود به رعیت رجوع کند و رعیت نیز برای راهنمایی به او رجوع کنند، هیچ گاه از این دایره خارج نخواهیم شد. (۱)

۲. دلیل دوم

شیعیان معتقدند، عصمت در امامت نهفته است؛ زیرا امام - در لغت - به معنای کسی است که به او اقتدا می کنند. هم وزن واژه «رداء» که آن را «ارتداء» می کنند؛ یعنی

می پوشند. حال اگر ممکن بود از امام گناهی صادر شود و اقدامی نماید که منجر به معصیت شود، از دو حال خارج نیست: یا باید به او اقتدا کرد یا نه، فرض اول محال است؛ چون معنایش این است که خداوند به انجام دادن گناه دستور می دهد. بنابر فرض دوم نیز امام از امامت ساقط می شود چون مقتدایی است که نباید به او اقتدا شود. پس تناقض میان این دو امر - یعنی امام بودن کسی و وجوب امر به معروف و نهی از منکر نمودنش - حل نشدنی است. در نتیجه، عصمت، لازمه وجودی امامت و نهفته در مفهوم آن است. (۲)

۳. دلیل سوم

امام، حجت خدا بر بندگان در تبلیغ شریعت است. البته امام مردم را به

ص: ۱۹۳

۱- (الالفین، حلی، ص ۵۴.

۲- (الاربعین، رازی، ص ۴۳۴.

اطاعت خداوند نزدیک ساخته و از معصیت او دور می کند. ولی این کار را از آن جهت که انسانی معمولی است یا این که دارای سلطه و قدرتی باشد، انجام نمی دهد. چه بسا حاکمان فاسقی بودند و ادعای امامت کردند که به هیچ وجه اقتدا کردن به آنها جایز نیست. اگر هم روزی به اطاعت خداوند دعوت کرده باشند، مصداق این آیه بودند که می فرماید:

{أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ}. (۱)

چگونه است که مردم را به کارهای نیک دعوت می کنید ولی [وظیفه] خودتان را فراموش می کنید.

با این وضع نمی شود به این امام اعتماد کرد و مکلف حق دارد که از او سرپیچی کند. پس ثابت شد که امام نه از آن جهت که حاکم و مقتدر است مردم را به خدا دعوت می کند بلکه از آن جهت که معصوم است، توانایی این کار را دارد. و مردم هیچ عذری در مخالفت با او ندارند. خداوند می فرماید:

{لَئِنَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ}. (۲)

تا برای مردم، پس از فرستادن پیامبران، دستاویز و حجتی در برابر خدا نباشد.

ائمه نیز مانند پیامبران حجت خدا هستند زیرا همچون پیامبران توسط خود او تعیین می شوند. (۳)

این سه دلیل از ادله بی شمار عقلی است که علما بر عصمت ائمه اقامه کرده اند.

ص: ۱۹۴

۱- بقره / ۴۴.

۲- نساء / ۱۶۵.

۳- نهاییه الاقدام، شهرستانی، ص ۸۵.

الف) خداوند، خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

{إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}. (۱)

من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از نسل من نیز؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نخواهد رسید.

این آیه بر عصمت امام دلالت می کند؛ زیرا هر گناهکاری ظالم است گرچه ظلم به خود باشد. به دلیل:

{فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ}. (۲)

از میان ایشان عده ای به خویشتن ستم کردند.

ب) خداوند می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ}. (۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! [در امور خود] از خدا، پیامبر و صاحبان او - که از شمایند - اطاعت نمائید.

طبق به این آیه چون اطاعت از اولی الامر واجب شده است، باید دستورات آنها با احکام الهی موافق باشد تا چنین اطاعتی برای آنها ثابت شود. چنین اطاعت بی چون و چرایی تنها با عصمت آنها میسر می شود؛ زیرا اگر ممکن بود خطا

ص: ۱۹۵

۱- (البقره / ۱۲۴).

۲- (فاطر / ۳۲).

۳- (نساء / ۵۹).

کنند، می بایست از آنها اطاعت نشود و این مخالف دستور خدا به اطاعت کردن از آنهاست. (۱)

ج) آیه:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} (۲)

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

بر عصمت اهل بیت (علیهم السلام) (علیهم السلام) دلالت می کند. بسیاری از بزرگان تصریح می کنند که این آیه درباره اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است از جمله، مسند احمد بن حنبل، مستدرک الصحیحین، الدر المنثور، کنز العمال، سنن الترمذی، تفسیر طبری، خصائص نسائی، تاریخ بغداد، استیعاب نوشته ابن عبد البر، الرياض النظره نوشته محب طبری، مسند ابی داوود و اسد الغابه، همگی بر آنند که این آیه درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، علی (علیه السلام) ، فاطمه، حسن و حسین نازل شده است. (۳)

معنای طهارت از رجس که در این آیه وجود دارد، هرگونه گناه و خطا را از آنها نفی می کند. البته آن هم طبق اراده تکوینی الهی صورت می گیرد نه اراده تشریحی؛ چون با اراده تشریحی، خداوند تمام مردم را مورد خطاب قرار می دهد و می خواهد تا از پلیدی ها پاک شوند. این امر موجب جبر نمی شود؛ چون در معنای عصمت گذشت که عصمت مددی از جانب خداوند و استعدادی از جانب مکلف است. این برخی از دلایل شیعه بر عصمت امامان خود است. همان طور

ص: ۱۹۶

۱- (کشف المراد، علامه حلی، ص ۱۲۴.

۲- احزاب / ۳۳.

۳- فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۵، ص ۲۱۹ به بعد.

که می بینید تمام این ادله از کتاب خدا، سنت پیامبر و عقل گرفته شده است.

حال می پرسیم جایگاه عبدالله بن سبأ در این میان کجاست؟ و این نسبت چه سهمی از صدق دارد؟ خواننده حق دارد که پرسد: این نویسندگان وقتی که درباره تشیع قلم زنی کرده اند، آیا از منابع عقیدتی شیعیان اطلاع داشته اند؟ اگر مطلع بودند چرا این همه یاهو گویی؟ و اگر بی اطلاعند پس چرا درباره اموری که از آنها بی اطلاع هستند نظر می دهند؟ چرا موازین ادب اسلامی را رعایت نمی کنند؟ مگر خدا نفرمود:

{وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا}. (۱)

از آنچه آگاهی نداری پیروی مکن؛ زیرا گوش، چشم و دل همه درباره آنها سؤال خواهد شد.

علاوه بر آن، روش علمی و قواعد پژوهشی نیز به ایشان چنین اجازه ای نمی دهد تا دیگران را بدون مراجعه به منابع اصیل، متهم سازند.

پس نظریه عصمت امامان، گرچه ادله آن از نظر برخی ضعیف باشد، ولی نباید از روی دشمنی و هوای نفس، منبع آن را به شخصیتی خیالی نسبت دهند.

دیدگاه اهل تسنن نسبت به عصمت

قبل از ورود به این بحث لطیفه ای را تعریف می کنم که با موضوع ما هماهنگ است، گویند: بدهکاری را نزد قاضی آوردند. از او پرسید: آیا بدهکاری خود را نسبت به مدعی می پذیری؟ گفت: قبول دارم ولی منکر هستم. این داستان

ص: ۱۹۷

قصه ما را می گوید؛ زیرا کسانی که ما را به خاطر عقیده عصمت نکوهش می کنند خود به آن معتقدند. ما به عصمت امامان معتقدیم تا دریافت احکام و عقاید صحیح را ضمانت کنیم و از مشکلاتی که با داشتن امام غیر معصوم گریبان گیر ما خواهد شد، اجتناب نمائیم. همچنین قصد نداریم تا عصمت را به عنوان نشان افتخار بر سینه امامان خود قرار دهیم؛ چون آن قدر فضایل و کمالات دارند که از این نشان ها بی نیازند و نیز ما شیعیان هیچ گاه اهل خیال پردازی نیستیم؛ زیرا همواره با واقعیت ها زندگی کرده ایم. مقصود ما از اعتقاد به عصمت امام این است که او را از سایر مردم ممتاز می دانیم. زیرا اگر همسخن مردم عادی باشد، به چه حقی حکمران آنها شود. اگر میان همین مردم کسی شایسته تر و بالاتر از او باشد باز اشکال عمیق تر می شود. این است مراد ما از عصمت، نه آنچه برخی تصور می کنند که ما معتقدیم امام معصوم سرشت و خلقتی غیر بشری دارد. عصمت به عقیده ما ضابطه ای است که از جهت نظری و عملی باعث حفظ شریعت و نگهداری آن از آسیب هاست. بزرگان اهل تسنن نیز همین عقیده را دارند ولی در عین حال ما را نکوهش می کنند. از جمله این بزرگان:

۱. رازی: وی در نقد عقیده عصمت ائمه نزد شیعیان، می نویسد: «امت به امام معصوم نیازی ندارد؛ زیرا اگر تمام امت اجماع و اتفاق نظر پیدا کنند، معصوم خواهند بود. به دلیل این که اتفاق نظر امت اسلامی بر خطا محال است. همچنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: امت من هیچ گاه بر گمراهی اجماع نخواهد کرد».^(۱)

با چشم پوشی از صحت و سقم این روایت، می پرسیم: آیا چنین اجماعی که

ص: ۱۹۸

تمام مسلمانان را شامل شود، امکان دارد؟ ممکن است جواب دهند که منظور از اتفاق مسلمانان، اجماع خیرگان و اهل حل و عقد است. باز می پرسیم: خبرگان کیانند و چند نفرند؟ آیا مربوط به یک جای معینی هستند؟ دلیل شما بر این امر چیست؟ آیا اجتماع، چیزی جز ضمیمه شدن فردی به فرد دیگر است؟ اگر بر تک تک افراد یک امت خطا روا باشد چگونه هنگام اجتماع معصوم می شوند؟ ابن تیمیه این پرسش را چنین پاسخ می دهد: «از خطای تک تک افراد، خطای مجموع لازم نمی آید؛ زیرا در اجتماع خاصیتی ایجاد می شود که در تک تک افراد وجود ندارد. مانند یک لقمه که انسان را سیر نمی کند اما اگر چند لقمه شد، سیر می شود. همچنین مانند یک چوب که به راحتی شکسته می شود اما اگر مجموعه ای از آنها باشد شکسته نمی شوند». تا این که می گوید: «پیامبر می فرماید: شیطان به یک نفر نزدیک می شود اما اگر دو نفر شدند دور می شود». (۱)

البته تاکنون ندانستیم میان این که یک لقمه، انسان را سیر نمی کند ولی چند لقمه او را سیر می نماید با مبحث این که تک تک افراد معصوم نیستند ولی با اجتماع معصوم می شوند، چه شباهتی وجود دارد؛ زیرا هر لقمه ای مقداری از سیری به همراه دارد و اگر ضمیمه بقیه لقمه ها شود سیری کامل ایجاد می کند. وضع در مثال چوب ها نیز چنین است. هر قطعه چوب مقداری از استحکام دارد که اگر همراه با چوب های دیگر شود محکم تر می شود. در حالی که فرد خطاپذیر هیچ گونه عصمتی ندارد تا اگر ضمیمه سایر افراد شود عصمت کامل تشکیل دهد. بلکه در این جا بر عکس می شود؛ زیرا هر تعداد افراد خطاپذیر اگر جمع شوند خطاپذیری آنها بیشتر خواهد شد.

ص: ۱۹۹

از جهت دیگر، گویا ابن تیمیه با اساس عقیده عصمت مخالفتی ندارد. تنها مخالف این است که برای یک فرد ثابت گردد. ولی اگر به جماعتی نسبت داده شود هیچ اشکالی نخواهد داشت! در نهایت می‌گوییم: البته دلیل ابن تیمیه بر عصمت تمام امت همان دلیل مکتب تشیع است یعنی تا وثوق و سلامت احکام الهی تضمین شود.

۱. نظر ابن تیمیه: شیعیان معتقدند وجود امام معصوم پس از پیامبر ضروری است؛ زیرا احکام به موضوعات جدید گسترده تر می‌شوند و اوضاع تغییر می‌یابد. بنابراین برای پایان دادن به اختلافات در شیوه تفسیر قرآن، فهم احادیث و امثال آن، نیاز شدیدی به معصوم پیدا می‌شود. از جهت دیگر اگر عصمت پیامبر و کامل شدن دین به تنهایی برای حل اختلافات کفایت می‌کرد پس چرا اختلاف‌ها هنوز پابرجاست. پس ثابت می‌شود که باید امام معصومی باشد تا معانی قرآن و مقاصد شریعت را به نحو کامل بیان نماید. ابن تیمیه در رد این عقیده چنین می‌گوید: «اهل تسنن نمی‌پذیرند که امام حافظ شریعت است زیرا حفظ آن با وجود مجموع امت حاصل است. اگر شریعت توسط جمعی به نحو تواتر نقل گردد بهتر است از این که این کار توسط یک نفر صورت بگیرد. پس قاریان در حفظ و تبلیغ قرآن، محدثان در حفظ و تبلیغ حدیث و فقهاء در بیان و استدلال بر عقاید، معصومند» (۱۱). روشن است که ایشان در معنای عصمت با رازی اختلاف نظر دارد؛ زیرا رازی عصمت را از آن مجموع امت می‌داند حال آن که ابن تیمیه آن را حتی برای گروه خاصی چون قاریان، محدثان یا فقهاء نیز قائل

است. البته باز ابن تیمیه عصمت را برای حفظ شریعت ضروری می‌داند که تا

ص: ۲۰۰

مقدار با شیعه هماهنگ است. ولی سؤال می شود: چه چیزی باعث شده تا جمع بتواند معصوم باشد ولی یک فرد نه؟ علاوه بر آن، تعداد معصومین نزد شیعیان چهارده تن هستند. این عده مجموعه ای هستند که خداوند به دلیل فضیلت های فراوانشان - که تمام مسلمانان به آن اقرار دارند - ، آنها را اختیار نموده است. پس چرا عصمت را برای مجموعه های دیگر روا می دانید و این مجموعه را از داشتن آن محروم می دانید؟

۳. جمهور اهل تسنن

ممکن است گفته شود جمهور اهل تسنن این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را

صحیح می دانند که فرموده: «اصحاب من چون ستارگان آسمانند به هر یک اقتدا کنید، هدایت می شوید». (۱)

لازمه این حدیث عصمت صحابه است. از این جهت بسیاری به عصمت ایشان تصریح نموده اند؛ زیرا لزوم متابعت از همه آنها با جایز دانستن ارتکاب گناه و ظلم در اثر غیر معصوم بودنشان، هماهنگی ندارد؛ چون معنای آن این است که خداوند دستور داده است که از ظالمان و گناهکاران تبعیت کنید و اگر مکلف از آنها تبعیت نکند خواسته پیامبر و دستور قرآن که می فرماید:

{مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ} (۲)

آنچه را پیامبر برای شما آورده اجرا کنید.

را عملی نکرده است؛ زیرا فرض این است که صحابه دستور پیامبر را نقل

ص: ۲۰۱

۱- طبقات الفقهاء شیرازی، ص ۳.

۲- حشر / ۷.

می کنند. اگر گفته شود: خداوند به ما دستور داده است تا سخن را تنها از افراد عادل و مورد وثوق، بپذیریم. به دلیل آیه:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ}. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید. مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید.

که مفهوم آن پذیرفتن خبر عادل است. ما - یعنی اهل تسنن - نیز تنها از عادلان صحابه تبعیت می کنیم. خواهیم گفت: پس شما پذیرفته اید همه صحابه عادل نیستند و این همان مطلوب ماست.

به هر حال، این حدیث بر عصمت صحابه دلالت می کند و کسی اهل تسنن را به سبب این عقیده نکوهش نکرده است. حال چرا اگر شیعیان نسبت به امامان خود همین عقیده را روا بدانند مورد انتقاد قرار می گیرند؟

۳. تفتازانی: تفتازانی از بزرگان اهل تسنن در کتاب شرح المقاصد خود می نویسد: «اصحاب ما عصمت را واجب نمی دانند به دلیل این که امامت ابوبکر، عمر و عثمان با اجماع ثابت شده است حال آن که اجماع داریم که آنها معصوم نیستند. گرچه به این معنا که از زمان ایمان آوردنشان، ملکه اجتناب از گناه - البته با توانایی انجام آن - پیدا کرده اند و معصومند». (۲) در این متن چند نکته وجود دارد:

الف) تفتازانی در این جا به عصمت خلفای سه گانه تصریح می کند.

ب) معتقد است که عصمت آنها واجب نیست. به این معنا که مجبور به ترک گناه

ص: ۲۰۲

۱- حجرات / ۶.

۲- شرح مقاصد به نقل از: العزیر، علامه امینی، ج ۹، ص ۳۷۵.

نیستند؛ زیرا مجرای احکام الهی در سلوک اختیاری بشر است نه در امور تکوینی. به عبارتی استعداد پذیرش عصمت، امری است که در وجود آنها خلق شده است.

ج) مفاد سخن ایشان این است که عصمت ملکه ای است که معصوم را از ارتکاب گناه باز می دارد و به معنای سلب اختیار از مکلف نیست. این مقوله همان سخن شیعیان است که درباره امامان خود معتقدند. بنابراین چنین هیاهویی برای چیست؟

۵۴. دیدگاه شمس الدین اصفهانی و نور محمد: شمس الدین در تاریخ مزار شریف و نور محمد به نقل صاحب الغدیر از کتاب «مطالع الأنظار»، معتقدند که عثمان معصوم بوده است. (۱)

۶. ایجی: عبدالرحمن ایجی از علمای اهل تسنن در کتاب المواقف خود با تفتازانی هم صدا شده و عصمت را برای خلفا ثابت می کند. به این معنا که عصمت ایشان ملکه ای است بر ترک گناه، که موجب سلب اختیار نمی شود. (۲)

این بررسی ها نشان داد که تنها شیعیان نیستند که معتقد به عصمت امامان خود هستند بلکه علمای اهل تسنن نیز به عصمت معتقدند. پس نسبت دادن این عقیده به عبدالله بن سبأ و انتقاد از شیعیان، توجیهی ندارد.

البته نمی خواهم تمام نقدهای موجود در کتاب های اهل تسنن درباره عصمت را مطرح کنم؛ چون کتاب هایشان مملو از این انتقادات است. ولی می خواهم دیدگاه

نویسنده ای را مطرح سازم که در همین قرن و در عصر ارتباطات و اطلاعات زندگی

ص: ۲۰۳

۱- (الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۳۷۵).

۲- (همان، ج ۷، ص ۱۴۰؛ المواقف، ص ۳۹۹).

می کند. این شخص با این که شهادت می دهد او را معتدل ترین نویسندگان، درباره تشیع یافتم ولی باز رسوبات نفسانی اش کار خود را می کند. من معتقدم که این نویسنده قبل از نوشتن درباره تشیع منابع شیعیان را خوب مطالعه کرده است؛ لذا می بینیم به منابع فراوانی در کتاب خود استناد می کند. فرض آن است که منابع اهل تسنن را نیز مطالعه کرده است. پس چرا تنها شیعیان را نکوهش کرده است. اگر هم از منابع اهل تسنن بی اطلاع است - که بعید به نظر می رسد - چرا در این زمینه ها قلم زنی می کند؟ در فصل بعد به بررسی کتاب این نویسنده می پردازیم.

ص: ۲۰۴

«هاشم فرغل» - مؤلف این کتاب - می گوید که عقیده عصمت توسط غالیان شیعه پدید آمد. وی، زید بن علی (علیه السلام) را منکر عصمت معرفی کرده و چنین نتیجه می گیرد. که چون شیعیان به موضوع عصمت امامان خود پرداختند، اهل تسنن نیز عصمت انبیاء را مورد بررسی قرار دادند. سپس ادله شیعیان را درباره عصمت امامان ذکر می کند. از جمله حدیث ثقلین که به این صورت نقل کرده است «من در میان شما چیزی بر جای گذاردم که اگر به آن تمسک کنید هیچ گاه پس از من گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا که ریسمانی میان آسمان و زمین است و خاندان من، اهل بیتم. این دو همواره همراه هم هستند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار خواهید کرد» سپس صورت های دیگری از این حدیث را نقل می کند و می افزاید: این حدیث، عترت پیامبر را همتای قرآن قرار داده است. همچنین تمام جایگاه پیامبر را - به جز نبوت - برای آنها اثبات می کند. گویا خود پیامبر زنده است و شریعت را نگهداری می کند. این حدیث، اهل بیت را به منزله قرآن شمرده است پس باید تمام علوم قرآن را داشته باشند. از این جهت که امام به همه جزئیات قرآن و سنت آشناست و می توان آنها را به طور کامل از او دریافت کرد. بعد از آن، روایات شیعه را پیرامون علم امام مطرح می سازد از جمله از زبان امام

علی (علیه السلام) که فرمود: «هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر نازل نشد مگر این که بر من تلاوت می نمود و من آن را می نوشتم و تفسیر، تأویل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و خاص و عام آن آیات را به من تعلیم می داد. پیامبر از خدا خواست تا فهم و حفظ این علوم را به من عطا کند. دست مبارک خود را بر سینه ام نهاد و دعا کرد تا خداوند قلب مرا لبریز از علم، درک و حکمت نماید». سپس روایت مشابه دیگری نیز نقل نموده و روایت های دیگری چون داشتن کتاب جفر، جامعه و مصحف فاطمه^۳ را نیز به میان آورده و دیدگاه شیعیان را نسبت به این کتاب ها شرح می دهد. از جمله می گوید: شیعه معتقد است این کتاب ها با املاء پیامبر و خط امام علی (علیه السلام) تألیف شده و قرآن دیگری نیستند. تنها جزئیات برخی رخدادهای آینده و برخی توضیحات در آنها وجود دارد. بعد از آن روایاتی را ذکر می کند که دلالت دارند بر این که ائمه مورد الهام غیبی واقع می شوند و این که شیعیان به برخی روایات اهل تسنن نیز بر این موضوع استناد می کنند. یکی از آنها که مورد اتفاق دو گروه می باشد این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)، است که می فرماید: «در میان شما کسانی هستند که محدث [مورد الهامات غیبی]»^(۱)

هستند. و همین طور سخن یکی از صحابه که گفته بود: «همواره مورد خطاب غیبی قرار می گرفتم تا این که با داغ کردن، خود را درمان کردم». سپس به روایاتی که بر همسنخ بودن پیامبر و امامان دلالت دارد اشاره می کند مانند این سخن پیامبر که می فرماید: «خداوند، من، علی، حسن و حسین را از نور واحد خلق فرمود» در پایان نیز چنین می نگارد: با وجود این سخنان، خود را برابر یک عقیده فلسفی و

ص: ۲۰۶

فراطبیعی می‌یابیم. عقیده‌ای که از امام و پیامبر، جوهری واحد و نورانی می‌سازد که پیدایش آن به قبل از خلقت زمین بر می‌گردد. تا این جا به یک نکته مهمی می‌رسیم که ماهیت امامت چیست؟ آیا به درجه نبوت می‌رسد؟ بنابر مطالب یاد شده می‌توان گفت: با وجود این سخنان مبالغه‌آمیز، جای تعجب نیست که در این فضا، غالیان و مدعیان نبوت پدید آیند.

پس فرغل، شکل یافتن غلامت را امری طبیعی می‌داند. این خلاصه مطالب این نویسنده است که با حفظ کامل مضمون، تلخیص نمودیم.

از سخنان استاد فرغل بر می‌آید که ایشان چند امر را قبیح و نوعی غلو دانسته است: عصمت ائمه، یکی دانستن منشاء نبوت و امامت، سنخیت میان پیامبر و خاندانش، علوم‌ی که به امامان اهل بیت نسبت می‌دهند و این که امامان پس از پیامبر به منزله اویند. در نهایت به سبب این عقاید تشیع را متهم به غلو نمود.

نقد

از استاد فرغل می‌پرسیم: اگر ثابت کنیم همین عقایدی که مورد انتقاد شما واقع شده نزد اهل تسنن هم وجود دارد، آیا باز همین برخورد را خواهید داشت؟ اگر این عقاید فاسد است فرقی میان اهل تسنن یا تشیع وجود ندارد. اما باید گفت هیچ‌گاه اهل تسنن را انتقاد نخواهد کرد. این یک واقعیت است. اینک به نمونه‌هایی از این قبیل می‌پردازیم:

۱. نخستین موردی که مورد انتقاد این نویسنده قرار گرفت، موضوع عصمت بود. البته نمی‌خواهم تکرار کنم که بسیاری از علمای اهل تسنن - اگر همه آنها نباشد - معتقد به این امر هستند. با این حال یحیی فرغل آنها را مورد انتقاد قرار نداد. خوب است بدانیم که یحیی فرغل بهتر از دیگران وارد این مبحث شده

است و گرنه دیگران با شدت و تندی بیشتری شیعیان را به باد انتقاد گرفتند. مانند دکتر نبیه حجاب، استاد ادبیات - البته اگر ادب و آدابی مانده باشد - دارالعلوم قاهره که با بدترین الفاظ شیعه را مورد شتم قرار داده و عقیده عصمت را از نشانه های شعوبی گری دانسته است. وی می نویسد: «این عقیده از سوی ایرانیان وارد تشیع شده است. ایرانیانی که همواره حاکمان خود را تقدیس کرده اند. به این دلیل عرب ها آن را «گرایش کسرای» - البته تا جایی که اطلاع دارم، چنین اصطلاحی وجود ندارد - نامیدند. شاید هدف توده شیعیان از عقیده عصمت، منزله شمردن امام علی از خطاها باشد تا تجاوز بنی امیه نسبت به غضب خلافت آشکارتر شود. علاوه بر آن بسیاری از عقاید یهود به مذهب تشیع راه یافته است» (۱). اصرار بر تکرار این سخنان، قابل توجه است. البته تمام این یاوه گویی ها را در بخش «ایرانی بودن تشیع» رد کردیم. تنها می خواهم از نبیه حجاب بپرسم: خطای امام علی (علیه السلام) کجاست؟ آیا خطای ایشان در جنگ هایش با امویان بود که موجب ناپایداری حکومتش شد در حالی که امویان حکومتشان را بعد از آن بر جمجمه ها پایه گذاری کردند؟ به هر حال بعد از این که پیامبر فرمود: «علی همواره با حق است و حق با اوست». صد البته ضروری به امام علی (علیه السلام) نمی رسد اگر شخصی چون نبیه حجاب او را تخطئه کند. طبیعی است که علی (علیه السلام) و همفکرانش و نبیه حجاب و همفکرانش در دو صف جداگانه قرار بگیرند.

۱. امر دیگری که مورد انتقاد آقای فرغل قرار گرفت این است که پیامبر و اهل بیتش از نور واحدند. با این که شیعیان این موضوع را از منابع صحیح خود

ثابت کرده اند، واقعاً نمی دانم سبب این انتقاد چیست؟ آیا چون به مذاق

ص: ۲۰۸

که از مذهب اهل بیت پیروی نمی کنند، خوش نمی آید یا اشکال در جای دیگری است؟ علاوه بر این، چرا وقتی این سخنان از غیر شیعه صادر شود موجب نکوهش نمی گردد؟ به عنوان مثال ذهبی در کتاب میزان الاعتدال حدیثی را از طریق ابو هریره به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت می دهد که فرموده است: «خدا مرا از نور آفرید. سپس ابوبکر را از نور من، عمر را از نور ابوبکر و عثمان را از نور عمر خلق نمود و عمر چراغ اهل بهشت است».^(۱)

البته نمی دانم چرا این نور تا مرز امام علی (علیه السلام) که رسید متوقف شد. لا اقل خلیفه چهارم که بود. در نهایت از استاد فرغل می پرسیم که آیا چنین روایاتی غلو آمیز نیست؟ علاوه بر آن، طبیعی است که یک فرد با خاندان خود همسنخ باشد. خاندان پیامبر هم همتای کتاب و گنجینه علم پیامبرند، چرا این گونه نباشند؟ چرا منزلتی که - به نظر استاد فرغل - برای دیگران روا می دانند برای آنها نمی دانند؟

۱. امر دیگری که فرغل نکوهش کرد، اعتقاد به این که ائمه (علیهم السلام) به شریعت، علوم قرآن و سنت مقدس علم کامل داشتند و به آنها الهام های غیبی می شد. در این جا باید گفت منشاء علم اهل بیت از دو راه ممکن است: یکی از راه های عادی مانند یادگیری و تحصیل و دیگری از راه امدادهای غیبی و محدث بودن. طریق اول کاملاً بر اهل بیت صدق می کند؛ زیرا ایشان در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) رشد و در دامان او پرورش یافتند که بدون شک علوم خود را در این فضای معنوی فرا گرفتند. طریق دوم یعنی امدادهای غیبی و الهام های ملکوتی نیز در کتاب های

ص: ۲۰۹

مسلمانان، با روایات فراوانی مطرح شده و ممکن به نظر می رسد. اکنون به برخی از این روایات می پردازیم:

آلوسی در تفسیر خود روح المعانی پس از تفسیر آیه

{قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ}. (۱)

بگو هیچ کس از کسانی که در آسمان و زمین - جز خدا - هستند از غیب آگاه نیستند.

می گوید: شاید علم غیبی که در این آیه از مخلوقات نفی شده است، علمی است که یک شخص بدون واسطه تعلیم الهی و خود به خود به غیب دسترسی یابد. اما نسبت به کسانی که به طور ویژه از سوی خداوند به آنها افاضه می شود، نفی نمی کند. پس علم غیب داشتن این افراد [مانند پیامبران] به معنای نخست نیست که خود به خود و بدون تعلیم الهی عالم شده اند؛ زیرا گفتن چنین سخنی کفر است، بلکه به معنای دوم است یعنی خداوند آنها را بر غیب مطلع و آگاه ساخته است. (۲)

مضمون همین سخن را در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می توان یافت. امام رضا (علیه السلام) - هشتمین امام شیعیان - می فرماید: «خداوند گاهی علوم غیبی را برای ما می گستراند ما نیز بر آن مطلع می شویم. و گاهی می پوشاند ما نیز بی اطلاع می مانیم». این روایت عین مفاد این آیه است که می فرماید:

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ}. (۳)

ص: ۲۱۰

(۱) - نمل / ۶۵.

(۲) - روح المعانی، آلوسی، ج ۲۰، ص ۹.

(۳) - جن ۲۶ و ۲۷.

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.

امام رضا (علیه السلام) در تفسیر آیه به عمرو بن هذاب - که در مورد علم ائمه از ایشان سؤال کرده بود - فرمود: «پیامبر همان مرتضی و برگزیده خداست و ما وارثان آن پیامبری هستیم که خدا او را بر علم غیب خویش مطلع ساخت؛ لذا ما نیز به حوادث گذشته و آینده، تا روز قیامت، اطلاع داریم». (۱)

نیشابوری مفسر، در این زمینه می گوید: «اگر صدور کرامات از اولیاء الهی ممتنع است، از دو حال خارج نیست: یا این که خداوند - والعیاذ بالله - این توانایی را ندارد تا به آنان کرامت دهد یا اولیاء الهی شایستگی چنین کراماتی را ندارند که هر دو حالت محال است؛ زیرا خداوند معرفت خویش را - که از بزرگ ترین کرامات است - نصیب بندگان خاص می کند. حال که خداوند فیاض است و به چنین کرامتی بخل نورزیده، به طریق اولی نسبت به عطا کردن کرامات پایین تر بخلی نخواهد داشت.

امام صادق (علیه السلام) به گوشه ای از علومی که از طریق طبیعی تحصیل کرده اند اشاره می فرماید: ایشان در جواب سؤال یکی از اصحاب خود فرمودند: «من به آنچه که در آسمان و زمین، آتش و جهنم و گذشته و آینده وجود دارد آگاهم» وقتی که حالت تعجب را در چهره مخاطب دید، افزود: «تمام این علوم را از قرآن فرا گرفتم». قرآنی که می گوید:

{وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ}. (۲)

ص: ۲۱۱

۱- (البهار، مجلسی، ج ۱۲، ص ۲۲.

۲- (نحل / ۸۹.

ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است؛ هم هدایت است، هم رحمت و هم مایه بشارت برای همه مسلمانان جهان.

سید عبدالرزاق مقرر به تفصیل وارد این مباحث شده است. (۱)

دیدگاه اهل تسنن درباره علم غیب

اشاره کردیم شیعیان معتقدند امام، استعداد تلقی فیض الهی را دارد؛ زیرا اگر قابلیت و استعداد وجود دارد هیچ بخلی در ساحت فاعل نیست. پس علم غیب ذاتی - به عقیده شیعیان - فقط از آن خداست. اما علم غیب داشتن اهل بیت (علیهم السلام) یا بدون واسطه توسط الهام های غیبی صورت می گیرد یا به صورت غیرمستقیم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دریافت می کنند. البته وجود برخی غالیان را انکار نمی کنیم ولی همواره بیزاریمان را از آنها اعلام کرده ایم. ولی آنچه که در این بخش خواهان آن هستیم این است که: اهل تسنن نیز برای امامان خود - به همان معنایی که شیعیان معتقدند - علم غیب را ثابت می کنند و تأکید دارند که به آنها الهام های غیبی می شود. از جمله قرطبی، روایتی را در ذیل آیه ۵۲ سوره حج از ابن عباس نقل می کند که وی این آیه را چنین می خواند:

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ} (۲) وَلَا مَحْدَثٍ.

ما هیچ رسول و پیامبر (و محدثی) را پیش از تو نفرستادیم.

[یعنی لفظ «محدث» را به آیه می افزود]. (۳) مسلمة بن قاسم بن عبدالله و سفیان از عمر بن دینار از ابن عباس این مطلب را نقل کرده اند. نیز مسلمه می گوید:

ص: ۲۱۲

(۱) مقتل الحسین، مقرر، باب علم الامام، ص ۲۴ به بعد.

(۲) حج / ۵۲.

(۳) از مترجم [] است.

«کسانی که دارای الهام های غیبی هستند، آنها را با مقام نبوت در ارتباط یافتیم؛ زیرا از اخبار غیبی خطیری سخن گفتند و حکمت های نهان را آشکار ساختند در عین حال تمام سخنان آنها به وقوع پیوست و نطق آنها صادقانه و معصومانه بود. مانند عمر بن خطاب که از جریان «ساریه» با آن براهین والا خبر داد».^(۱)

این عین مطالب قرطبی است. مشابه آن را نیز سیوطی ذیل همین آیه در تفسیر الدر المنثور مطرح کرده، سپس مبحثی را درباره سخنان محدثان و الهام شدگان آورده است.^(۲)

در صحیح بخاری، باب مناقب عمر، از ابو هریره نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پیش از شما در میان بنی اسرائیل مردانی بودند که مورد خطاب های غیبی قرار می گرفتند در حالی که پیامبر نبودند. اگر میان امت من کسی از این قبیل باشد، عمر است». مسلم نیز در صحیح خود، باب فضایل عمر از عائشه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که «در مسلمانان پیش از شما الهام شدگانی بودند. اگر در میان امت من کسی باشد عمر بن خطاب است».^(۳)

البته این امر از خلفا گذشته و آن را به شخصی مانند عمران بن حصین نیز نسبت داده اند؛ دارمی و مسلم در صحیح خود از مطرف نقل کرده اند که: «عمران بن حصین به من گفت: حدیثی به تو می گویم، امیدوارم از آن سود ببری: پیامبر میان عمره و حج جدایی نیانداخت و تا زمان وفاتش هر دو را با هم انجام می داد و هیچ گاه از این کار نهی نفرمود. آیه ای در این رابطه نیز بر ایشان نازل نشد. به

ص: ۲۱۳

۱- قرطبی، تفسیر سوره حج از تفسیر قرطبی.

۲- الدر المنثور، سیوطی، ج ۴، ص ۳۶۶.

۳- صحیح البخاری و صحیح مسلم، باب فضائل عمر.

من الهاماتی می شد تا این که با داغ کردن خود را درمان کردم تا بهبود یافتم. اما وقتی درمان را ترک کردم دوباره آن الهامات غیبی به سراغ من آمدند». (۱)

نمی دانم چه رابطه ای میان داغ کردن و دور شدن الهامات غیبی وجود دارد. شاید عمران بن حصین می دانست.

ابن حجر درباره عمر بن عبدالعزیز نیز نقل کرده است: حضرت خضر همواره او را همراهی می کرد و با او سخن می گفت. (۲)

بعد از تمام آنچه گفته شد، آیا باز اشکال دارد بگوئیم امامان شیعه علوم غیبی دارند؟ گمان دارم که این اشکال تا ابد خواهد ماند و همواره شیعیان مردمی غالی و خرافاتی خواهند بود؛ چون معتقدند امامانشان به اذن خداوند علم غیب می دانند!

امر چهارم: از مواردی که مورد انتقاد فرغل قرار گرفت این است که به عقیده شیعه جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) درست بعد از پیامبر قرار دارد. البته منظور تنها امامان دوازده گانه اند است.

حقیقت آن است که این شیعیان نبودند که امامان خود را در این منزلت قرار دادند بلکه تعالیم آسمانی بود که چنین منزلتی برای آنها نهادینه ساخت و شیعیان به این تعالیم لبیک گفتند. خداوند می فرماید:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۳)

ص: ۲۱۴

۱- (الغدیر، الامینی، ج ۶، ص ۱۸۶.

۲- (التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۴۷۷.

۳- (مائده / ۵۵.

سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر است و نیز کسانی که ایمان آورده اند: همانان که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات را می پردازند.

روایات فراوانی وجود دارد که این آیه درباره امام علی (علیه السلام) نازل شده و ایشان را در ولایت عامه شریک ساخته است. فخر رازی، ابن جریر طبری، بیضاوی، ابی حیان، زمخشری، ابن کثیر و دیگران در کتاب های تفسیری خود بر این موضوع تأکید کرده اند. بعد از قرآن، سنت نیز این مکان را برای امامان قائل شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ای علی! جایگاه تو نزد من چون جایگاه هارون نسبت به موسی است. با این تفاوت که پس از من پیامبری فرستاده نخواهد شد». این حدیث از احادیث متواتر شمرده می شود. صاحبان صحاح به ویژه مسلم و بخاری آن را در باب فضائل علی (علیه السلام) نقل کرده اند.

پس از امام علی (علیه السلام) فرزندان معصوم او نیز همین جایگاه را یافتند. بهترین دلیل بر این مطلب سخن پیامبر است که آنها را همتای قرآن معرفی نمود. پیامبر فرمود: «من در میان شما دو چیز گران بها بر جای گذاشتم، کتاب خدا و خاندانم. تا زمانی که به این دو تمسک نمایید گمراه نخواهید شد...» (۱).

اگر

به عقاید اهل تسنن نسبت به بزرگان خودشان نگاه کنیم، خواهیم دید که امامان خود را در همین جایگاه قرار می دهند. بدون این که کسی به آنها انتقاد کند. بلکه معتقدند، پیامبر با این که با وحی مرتبط است، نمی تواند از راهنمایی برخی افراد بی نیاز شود. به عنوان مثال: حاکم در مستدرک خود همراه با سند از حذیفه بن الیمان نقل می کند: «از پیامبر شنیدم فرمود: قصد دارم به نواحی مختلف مبلغانی بفرستم تا به مردم فریضه های الهی را تعلیم نمایند. به ایشان گفته شد: چرا عمر و

ص: ۲۱۵

(۱) - البیان والتعریف، ابن حمزه حنفی، ج ۲، ص ۱۳۶.

را نمی فرستی؟ فرمود: نمی توانم از این دو بی نیاز شوم. آنها به منزله سمع و بصر دین هستند». (۱) کار به جایی رسید که صحابه را به منزله پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده، سخنان و افعال آنها را همچون خود او حجت شمردند و عملکردشان را یکی از منابع تشریح دانستند. موسی جار الله در کتاب «الوشیعه» می نویسد: «ما فقهای اهل تسنن معتقدیم سیره دو خلیفه اول، معادل سنت شارع مقدس است و احکام شرع را در زمینه های مختلف چون حیات اجتماعی و اداره دولت اسلامی، از سیره آنها می توان استفاده کرد. خلافت خلفای راشدین همچون رسالت پیامبران معصوم است و این دو به طور مساوی در تثبیت ارکان اسلام سهیم اند». (۲)

پس به نظر آقای جار الله سیره خلفا همتای سیره پیامبر و متن قرآن است و همچون پیامبر معصومند و سهم آنها در تثبیت ارکان دین، مساوی سهم پیامبر است. غزالی در این باره می گوید: «عقیده یک صحابی به طور مطلق حجت است». (۳)

ابن قیم جوزیه می نویسد: «فتاوی صحابه لازم الاجراست. اگر با هم اختلاف نمودند، بدون شک آن گروهی که خلفای چهارگانه میان آنهاست بر حق اند. اگر اکثریت این خلفا فتوایی بدهند، حق با اکثریت خواهد بود. اگر دو نفر فتوا دهند و دو نفر دیگر مخالفت کنند، آن دو نفر که ابوبکر و عمر هستند، حق اند. اگر هم خود ابوبکر و عمر اختلاف کنند حق با ابوبکر است چون هر چقدر زمان این خلفا به پیامبر نزدیک تر باشد سخن آنها حجت بیشتری پیدا می کند». (۴)

البته نمی دانم منظور ابن قیم از نزدیکی به پیامبر چیست؟ اگر منظور قرب زمانی باشد،

ص: ۲۱۶

۱- مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۷۴۵.

۲- نظریه الامامه، ص ۶۱.

۳- المستصفی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴- اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۱۸.

تمام خلفا از این جهت یکسانند؛ چون همگی عهد پیامبر را درک کرده اند. اگر منظور قرب مکانی و زمانی باشد، علی (علیه السلام) نزدیک تر از سایه پیامبر به خود پیامبر بود. بنابراین قاعده، می بایست سخن علی (علیه السلام) را مقدم سازیم.

عجیب تر از همه این است که برخی معتقدند فتوای ائمه اهل تسنن باید معیار تصحیح قرآن و احادیث پیامبر قرار بگیرد. اگر هم میان قرآن و سنت با فتوای آن امام اختلافی ایجاد شد، کرخی - یکی از علمای حنفی مذهب - می نویسد: «اصل آن است که به فتوای ابوحنیفه عمل شود. اگر متن قرآن و سنت با فتوای ایشان مطابقت کرد، مطلوب حاصل است و گرنه باید متن قرآن و سنت را به گونه ای تأویل کنیم تا طبق فتوای ابوحنیفه تفسیر شود» استاد رشید رضا این مطلب را در تفسیر المنار ذیل آیه:

{وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا}. (۱)

پاره ای از مردم در برابر خدای یکتا همتیانی بر می گیرند....

آورده است» (۲)

قوشجی، یک درجه پایین تر از کرخی - که فقه ابوحنیفه را معیار فهم کتاب و سنت قرار داده است -، معتقد می شود که عمر حق اجتهاد در مقابل دستور پیامبر را دارد. وی در کتاب خود «شرح التجرید»، مبحث امامت، می گوید: «عمر بر بالای منبر گفت: ای مردم سه چیز در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که من از آن نهی می کنم و کسی که آنها را انجام دهد مجازات می نمایم، متعه زنان، متعه حج و حی علی خیر العمل». سپس قوشجی می افزاید: «از این سخن عمر

ص: ۲۱۷

(۱) - بقره / ۱۶۵.

(۲) - تفسیر المنار، ج ۲، ص ۸۳.

نباید انتقاد کرد زیرا مخالفت مجتهدان با یکدیگر امری طبیعی است».(۱) [همان طور که می بینید پیامبر را در حد یک مجتهد دانسته و عمر را همتای ایشان قرار داده است].(۲)

به استاد فرغل باز می گردیم و به او می گوئیم: ما شیعیان، امامت را بعد از نبوت می دانیم و به اختیاراتی که امام از طرف پیامبر دریافت کرده، معتقدیم. اما هیچ گاه سخن امام را معیار کتاب و سنت قرار نمی دهیم. بلکه بر عکس، کتاب و سنت را معیار حجیت روایات ائمه می دانیم. اگر روایتی پس از عرضه بر قرآن و سنت مخالف این دو باشد آن را به دیوار می کوبیم. همین طور اجتهاد در مقابل دستور صریح قرآن یا پیامبر را جایز نمی دانیم. حال آن که قوشجی پیامبر را در حد یک مجتهد شمرده و با نص صریح قرآن که می فرماید:

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}.(۳)

هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل می شود نیست»،

مخالفت کرده است. با تمام این مطالب، باز عقیده ما شیعیان مایه انتقاد دیگران قرار می گیرد. در حالی که دیگران نیز همین عقیده را نسبت به امامان خود دارند. به راستی، آقای فرغل! چرا دیگران مورد انتقاد و سرزنش قرار نمی گیرند؟ آیا شما و امثال شما حتی برای یک بار، سعی کرده اید تا درباره صحت عقاید خودتان تحقیق کنید.

ص: ۲۱۸

۱- (الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۲۲۳).

۲- (عبارت داخل □ از مترجم است).

۳- (نجم / ۳ و ۴).

یا همان طور که دیگران را نقد می کنید عقاید خود را نیز مورد نقد قرار داده اید؟ یا این که شما بندگان ویژه خدایید که هر سخنی و هر کاری را که دوست دارید اظهار نمائید؟

۵. استاد فرغل روایات شیعه را زمینه ساز غلو دانسته است. می خواهم برخورد شیعیان با غالیان را برای این استاد بازگو کنم، طبرسی در تفسیر آیه:

{قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ}. (۱۱)

بگو ای اهل کتاب در دین خود از روی غلو گزافه گویی نکنید.

غلو را چنین تعریف می کند: غلو متضاد تقصیر است و به معنای از حد گذشتن است. سپس می نویسد: معنای آیه این است که از مرزی که خدا مشخص کرده به بیش از آن تجاوز نکنید. متضاد آن تقصیر است که به معنای نقصان از حد مطلوب است. تجاوز چه در حد زیادت یا نقصان هر دو فسادآور است. دین مورد پذیرش خداوند، از غلو و تقصیر بیزار است. اعتدال دین خداست. (۲)

به نظر می رسد منشاء اساسی غلو چهار چیز است:

الف) این که کسی به شخصی یا نظریه ای علاقه مند می شود و به دنبال آن، آن قدر به آن شخص یا نظریه می پردازد تا اعتقاد خود را حق جلوه دهد. گویا تلاش می کند تا دلیل قانع کننده ای برای اعتقاد خود در برابر مردم بیابد. این مسئله در خصوص اعتقاد به شخصیت ها بیشتر وجود دارد؛ زیرا پیروان، همواره می خواهند به رهبران خود ویژگی های غیرعادی نسبت دهند تا مقام والای آنها توجیه شود. این امر را هم در دین و هم در سیاست، می توان یافت. «هوبز» حاکم

ص: ۲۱۹

۱- (مائده / ۷۷).

۲- (مجمع البیان، طبرسی، ج ۲، ص ۲۳۰).

را نمایانگر اراده الهی و خواست ملت می دانست و برای او حق سلطه مطلق می داد و معتقد است شورش یا عزل او از طرف مردم روا نیست. فلاسفه آلمان نیز همین نظر را اختیار کرده اند و صفات عجیبی را در حاکم خود معتقد شدند. متعصب ترین این افراد «هگل» استاد «مارکس» است. به نظر هگل، پادشاه سلطه مطلق و جایگاهی بالاتر از منافع عمومی مردم دارد و شخصیتی خداگونه است که تمام ملت در شخص او خلاصه می شود و... پیش از همه، افلاطون بود که برای حاکم، چنین جایگاه مقدسی قائل شد. فارابی نیز معتقد بود حاکم شهر با عقل فعال در ارتباط است و جایگاه والایی نزد خداوند دارد. (۱)

ب) منشاء دیگر غلو، عکس العمل است. عکس العمل عده ای که به خاطر عقایدشان زیر فشار بوده و مورد شتم و تمسخر قرار گرفتند؛ لذا برای رهایی از این وضعیت و شکستن دشمنان خود دست به غلو زدند [و تأکید بیشتری بر عقاید خود نمودند]. (۲) بدین سبب است که قرآن کریم عوامل نفسانی را مهم شمرده می فرماید:

{وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ}. (۳)

آنهايي را که جز خدا به خدایي می خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز از روی ستمگری و جهل به خدا دشنام خواهند داد.

این مسئله مصادیق فراوانی در طول تاریخ دارد. «دونالد سن» معتقد است:

ص: ۲۲۰

۱- نظریه امامه، ص ۱۳۵ به بعد.

۲- عبارت داخل [] از مترجم است.

۳- انعام / ۱۰۸.

عقیده عصمت، واکنشی به عملکرد خلفای غاصب بوده است. (۱۱)

البته این سخن توهمی بیش نیست.

عکس العمل‌ها، نقش مهمی در تاریخ و عقاید مسلمانان داشتند که باید هنگام بررسی عملکرد افراد و فهم متن‌های تاریخی، به این عکس‌العمل‌ها توجه ویژه‌ای شود.

ج) یکی از اسباب غلو، خوبی، پاکی و خوش بینی افراد نسبت به دیگران است. به گونه‌ای که روایات آنها را بدون بررسی و با اطمینان کامل می‌پذیرند. به ویژه نفوذی‌هایی که با اهداف مختلف وارد اسلام شده و گرایش‌های شدیدی نسبت به برخی شخصیت‌ها پیدا کردند. این مسئله، داستان درازی دارد؛ زیرا این افراد نفوذی، نقش آشکاری در پیدایش نظریات و عملکردهای غلوآمیز داشتند تا جایی که به شیوه‌های مختلف، عقاید مسلمانان را به فساد کشاندند. عقایدی که هیچ‌گاه چنین افرادی را به رسمیت نمی‌شمرد. در میان پیروان هر مذهب، از این نفوذی‌ها بوده است. تفاوت تنها در قَلت و کثرت این افراد است که بستگی به نوع آن مذهب دارد. در آینده به تفصیل وارد این بحث خواهیم شد.

د) چهارمین منشاء غلو، بی‌دقتی است. گاهی برخی به سبب فهم نادرست یا حمل کردن دیدگاه یک شخص بر کل یک مذهب، دچار شبهه شدند. گاهی نیز عده‌ای معتقد به یک دیدگاهی می‌شوند سپس از بین می‌روند ولی عقیده آنها را به دیگران نسبت می‌دهند. گاهی لازمه دیدگاه یک مذهب را به پیروان آن مذهب نسبت می‌دهند که ممکن است خود آنها توجهی به آن لوازم نداشته باشند. گاهی

ص: ۲۲۱

۱- عقیده الشیعۀ، دونالدسن، ص ۲۲۸.

هم منشاء شبهه از تطبیق نادرست قاعده ای بر مصادیق می باشد. پس باید هنگام نوشتن درباره گروه یا مذهبی احتیاط شدید به خرج داده و از منابع مورد قبول آنها استفاده نمود. اگر برخی از شیعیان روزی به خاطر کردن درب خیر توسط امام علی (علیه السلام) در حق ایشان غلو کردند، نباید آن را به تمام شیعیان سرایت دهیم و اگر کسی هنگام خطبه خواندن امام (علیه السلام) به ایشان گفت: «تو خدا هستی»، این گونه نیست که تمام شیعیان چنین نظری ندارند.

برخورد شیعیان با غلو و غالیان

پس از بررسی اسباب غلو، می گوئیم: شیعیان به پیروی از امامان خود موضع گیری سختی نسبت به غلو و غالیان داشتند. همواره آنها را به شدت کوبیده و از رویکردشان بیزاری جسته و با آنان مبارزه کردند. این همان سیاست امام شیعیان علی (علیه السلام) است که فرمود: «دو گروه درباره من هلاک می شوند دوستدار غالی و دشمن دروغگو». موضع گیری امام صادق (علیه السلام) نیز روشن است که فرمود: «ما جز بندگان خدای خالق نیستیم. اوست که ما را آفرید و اختیار کرد. به خدا قسم هیچ حجتی علیه خدا نداریم و هیچ گاه از او بی نیاز نمی شویم. ما نیز خواهیم مرد و در روز قیامت ایستاده و مورد محاسبه قرار خواهیم گرفت. هر کس غالیان را دوست دارد با ما دشمن است. و هر کس با آنان دشمنی کند با ما دوستی نموده است. غالیان کافر و مفوضه مشرکند. خداوند غالیان را لعنت کند خواه مسیحی، قدری، مرجئه و یا خوارج باشند».^(۱)

امامیه حتی ارث بردن غالیان را جایز نمی دانند. متن فتوای فقهای شیعه چنین

ص: ۲۲۲

۱- بحارالانوار، مجلسی، ج ۳، ص ۵۱.

است: «شیعیان از غیرشیعه و غیرشیعه از شیعیان و غیرشیعه ها ارث می برند. مگر غالیان که حق ارث بردن از مسلمانان را ندارند. همچنین امامیه، مردگان غلات را غسل و دفن نمی کنند و تزویج یا دادن زکات به آنان را جایز نمی دانند».

این گونه احکام را در ابواب مختلف فقه امامیه چون باب طهارت، زکات و ارث می توان یافت؛ زیرا امامیه، غالیان را مسلمان نمی دانند. شهید اول و دوم در اللمعه و شرح آن، باب وقف هنگامی که مسلمانان را تعریف می کنند، می نویسند: «مسلمانان، کسانی هستند که به سوی کعبه نماز می گذارند. به این معنا که معتقد به چنین عقیده ای باشند گرچه از روی معصیت - نه اعتقاد - نماز نخوانند. مگر خوارج و غالیان که در مفهوم «مسلمانان» قرار نمی گیرند گرچه نماز بگذارند؛ زیرا محکوم به کفر شده اند».^(۱)

مشبهه و مجسمه را نیز به آنها ملحق کرده اند. کار به جایی می رسد که امام صادق (علیه السلام) همنشینی با غالی و شنیدن سخنان او را سبب خروج از دین می داند. مفضل بن یزید می گوید: امام صادق (علیه السلام) ،

پیروان ابو الخطاب و سایر غالیان را یاد کردند سپس به من فرمود: «با آنان همنشین و همسفره نشوید و از دست دادن یا ارشاد دادن به آنها پرهیزید». امام صادق (علیه السلام) به مرازم - یکی از یارانش - فرمود: «به غالیان بگو توبه کنند چون فاسق و مشرکند».^(۲)

دیدگاه برخی محققان

شیخ مفید در این زمینه می نویسد: «غالیان تظاهر به اسلام می کنند. این عده،

ص: ۲۲۳

۱- (اللمعه الدمشقیة، ج ۱، ص ۲۲۸، چ ایران.

۲- (الامام صادق والمذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۴، ص ۱۵۰.

کسانی هستند که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان را به الوهیت و نبوت نسبت داده اند و اوصافی در دنیا و آخرت برای آنان قائل شدند که مبالغه آمیز بوده و از عدالت و میانه روی تجاوز کرده اند. این گروه گمراه و کافرند» (۱).

آنچه گذشت کفایت می کند. و نیازی به دلایل بیشتری برای اثبات دیدگاه شیعیان نسبت به غالیان وجود ندارد. هر مسلمانی که از تعالیم اسلام در تفکر و منش خود استفاده می کند هیچ گاه به غلو تمایل نمی یابد مگر این که خداوند بصیرت او را کور کرده باشد. لذا افراد آزاداندیشی یافت می شوند که شیعیان را مبرای از غلو بدانند از جمله نویسندگان «دائرة المعارف الاسلامیه» که چنین نگاشتند: زیدی ها و امامیه که مذاهب میانه روی شیعیانند، همواره با تفکر حلول [و این که خداوند در اشخاصی حلول یافته است] (۲).

مبارزه کرده اند - و آنها را غالی و سبب بدنام کردن مذهب خود دانسته اند. بلکه ایشان را خارج از دین شمرده اند» (۳) - البته ما حلولی ها را شیعه نمی دانیم.

دکتر احمد محمود در کتاب نظریه الإمامه، بخش باییت و بهائیت، می نویسد: «در باییت عقاید مبالغه آمیزی وجود دارد که بابی ها را از دایره اسلام خارج می سازد. علمای آزر در مصر و علمای شیعه در عراق و ایران بر کفر بابی ها و بهائیان اتفاق نظر دارند. محفل بهائیان نیز در مصر تعطیل گردید» (۴) احمد امین در بخش غالیان می گوید: «برخی ساده اندیش، راه غلو را پیش گرفتند، علی (علیه السلام) را خدا نامیدند. البته

ص: ۲۲۴

۱- شرح عقائد الصدوق، شیخ مفید، باب الغلاة.

۲- عبارت داخل [] از مترجم است.

۳- دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۶۳.

۴- نظریه الإمامه، ص ۴۳۶ در حاشیه.

شیعیان از آنها بیزاری جسته و بر مردگان آنها نماز اقامه نمی کنند» (۱).

نمونه هایی درباره غلو وجود دارد، آنها را در مقابل کسانی قرار می دهیم که شیعیان را همواره متهم به غلو کرده اند. البته منکر نیستیم، عده ای تنها نام شیعه را به دوش می کشیدند یا به خاطر برتر دانستن امام علی (علیه السلام) نسبت به دیگران، شیعه نامیده شدند یا تنها معنای لغوی تشیع بر آنها صادق است، این گروه معتقد به عقایدی شدند سپس از بین رفتند و اثری از عقاید آنها نیست. هم اکنون نیز تنها میان کتاب های فرقه شناسی یافت می شوند. برخی از این فرقه ها را بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق نام می برد. وی می نویسد: «امامیه از طایفه رافضه اند و به پانزده فرقه تقسیم می شوند. کاملیه، محمدیه، باقریه، ناووسیه، شمطیه، عماریه، اسماعیلیه، مبارکیه، موسویه، قطعیه، اثنا عشریه، هشامیه، زراریه، یونسیه و شیطانیه» (۲) در ذیل این سخنان باید گفت: اکنون مذهب امامیه فقط شامل اثنا عشریه - که اغلب شیعیان را تشکیل می دهند - است و از فرقه های نام برده شده به جز زیدیه و اسماعیلیه، اثری دیده نمی شود. اثنا عشریه نیز که مورد بحث ما هستند خود مذهبی مستقل است و نباید عقاید دیگران را به آنها نسبت داده زیرا دیگران تنها در لفظ شیعه با ایشان مشترکند. مطلب دیگر آن است که فرقه هایی که بغدادی از آنها نام می برد ممکن است تنها شامل چند نفر باشند نه بیشتر. البته ما به این نوع سهل انگاری و یاوه گویی ها عادت کرده ایم. نمونه دیگری از کتاب الفرق بین الفرق را که درباره جابر بن یزید جعفری است ذکر می کنیم: «جابر بن یزید از فرقه محمدیه بود. فرقه محمدیه پیروان محمد بن عبدالله بن الحسن اند که منتظر

ص: ۲۲۵

۱- (فجر الاسلام، ص ۲۳۷۱).

۲- (الفرق بین الفرق، ص ۵۳).

ظهور او هستند. این فرد معتقد بود که مردگان قبل از روز قیامت به دنیا باز خواهند گشت» (۱) در حالی که جابر نه از پیروان محمد بن عبدالله بن الحسن بود و نه معتقد به رجعت تمام مردگان. دیدگاه وی تنها این بود که برخی از اهل بیت (علیهم السلام) رجعت خواهند نمود و این را هم از روایات اهل بیت (علیهم السلام) برداشت کرده است. این است روش تحقیق ابن طاهر و امثال وی، که به همین آسانی عقاید دیگران را به بازی گرفته و آنها را به مذاهبی نسبت می دهد که وجود حقیقی ندارند.

به بحث غالیان باز می گردیم، حال که نظر شیعه درباره آنها روشن شد، باز نویسنده ای چون زبیدی را می یابیم که در کتاب تاج العروس خود می نویسد: «امامیه فرقه ای از غالیان شیعه هستند» (۲) دکتر محمود حلمی در کتاب «تطور المجتمع الاسلامی العربی» نیز چنین می نگارد: «از آن جهت شیعه نامیده شدند چون علی را مشایعت کرده و او را بر سایر یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) برتری دادند. دلیل این عده، برخی آیات قرآن است که طبق نظریاتشان تفسیر کرده اند. برخی از شیعیان چنان در اثبات برتری امام علی (علیه السلام) پیش رفتند که دچار غلو شده و صفات الهی را به او نسبت دادند» (۳) از شیوه نگاشتن این مطالب به ویژه نویسندگان مصری در شگفتم، چگونه شیعیان را گروهی بی دین و ایمان معرفی می کنند که برای اثبات نظریات خود، متون دینی را به دور از ضوابط اخلاقی و بدون هیچ ترسی از خدا به بازی می گیرند. به خدا قسم آنها به این اوصاف سزاوارترند. چه دلیلی برای امثال محمود حلمی وجود دارد که چنین بنویسد، در حالی که منابع اصیل شیعی در

ص: ۲۲۶

-
- ۱- (الفرق بین الفرق، ص ۴۴.
 - ۲- (تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.
 - ۳- (تطور المجتمع الاسلامی، ص ۴۸.

دسترس اوست؟ کاش به ما نشان دهد، کجا شیعیان معتقد به حلول یا الوهیت امام علی (علیه السلام) شده اند. البته هیچ جا نخواهد یافت اما این بی مسئولیتی است که انسان را به یاوه گویی وا می دارد. خداوند می فرماید:

{كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا}. (۱)

سخن بسیار بزرگی از دهانشان خارج می شود. بدتر از همه

برخی نویسندگان شیعه را می یابیم که تحت تأثیر این مطالب قرار گرفته و به همان شیوه سخن می گویند. چه عالی گفت شاعر:

ظلم و ستم بستگان، سخت تر از فرود آمدن شمشیر بران است. (۲)

دکتر کامل مصطفی در کتاب خود می نویسد: «غالیان، گرچه مورد نکوهش شیعیان معتدل و امامانشان قرار گرفته اند اما همان ها بودند که عقایدی چون بداء، رجعت، عصمت و علم لدنی را در عقاید تشیع پایه ریزی کرده به گونه ای که جزو عقاید رسمی این مذهب شدند. گرچه به مرور زمان این عقاید تعدیل شد». (۳)

بعدها روشن شد که دکتر کامل این سخنان را از ابن نوف - از یاران مختار - نقل کرده است. یادآوری می کنم که شیعیان عقاید خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر گرفته اند. حال اگر ابن نوف یا مختار سخنی را گفته اند، گناه شیعیان چیست؟ ابن نوف کیست تا از طرف تمام شیعیان سخن بگوید؟ اگر دکتر کامل پذیرفت که غالیان مورد نکوهش شیعه هستند پس چگونه عقایدشان را از آنها گرفته اند؟ حال آن که صرفاً به خاطر غلوشان مورد نکوهش قرار گرفته اند. - البته

ص: ۲۲۷

۱- (کَهِف / ۵.

۲- (وِظْلَمَ ذَوِي الْقُرْبَى أَشَدَّ مَضَاضِهِ عَلَى الْمَرْءِ مِنْ وَقَعِ الْحَسَامِ الْمَهْنَدِ.

۳- (الصلةُ بين التصوف والتشيع، بخش غالیان.

اگر عقاید یاد شده را به عنوان غلو بدانیم که قطعاً این طور نیست - آیا این تناقض گویی نیست؟ اگر روزی آقای حلمی و همفکرانشان را بیخشیم، هرگز امثال کامل شیعی را نخواهیم بخشید؛ چون ایشان شیعه مذهب و میان منابع آنها پرورش یافته است. البته این تنها نتیجه گیری اشتباه ایشان نیست بلکه درباره رجعت نیز چنین می پندارد: «دلیل این اعتقاد نزد شیعیان، سخنان امام علی (علیه السلام) است که پس از پایان جنگ جمل ایراد فرمودند. یکی از یاران امام پرسید: دوست داشتم برادرم حاضر بود تا پیروزی شما را بر دشمنانتان مشاهده کند. امام (علیه السلام) پرسید: آیا برادرت هوادار ماست؟ عرض کرد: بله، فرمود: پس حتماً حاضر بوده است. ممکن است امام (علیه السلام) به این آیه اشاره دارد:

{وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ} (۱۱)

کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده میندار، بلکه زنده هایی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

این روایت عمق رجعت را آشکار می سازد، بلکه ادامه آن، تمام زاویه ها، فلسفه و حکمت رجعت را نیز روشن می کند؛ امام در ادامه می فرماید: [نه تنها برادر تو حاضر است] بلکه اقوام فراوانی که هم اکنون در صلب مردان و رحم زنان اند که در آینده متولد خواهند شد و ایمان را استوار خواهند کرد، نیز میان لشکریان ما حاضرند. از این روایات معلوم می شود که امام علی (علیه السلام) نه تنها معتقد است گذشتگان باز خواهند گشت تا ثمره جهاد او را بیابند بلکه آیندگان مجاهد نیز شاهد این پیروزی ها خواهند بود تا با این کار ایمانشان راسخ شود. آثار فلسفه

ص: ۲۲۸

قدیم و جدید افلاطونی را میان این سخن می توان مشاهده کرد».(۱)

این متن را مقابل خواننده محترم قرار می دهم تا خود صحت این نتیجه گیری ها را ارزیابی کرده و به این آثار و اکتشافات افلاطونی دکتر کامل، نمره دهد. اینک به چند نکته درباره این مطالب اشاره می کنم:

اول: اگر متن یاد شده مربوط به رجعت باشد، پس این امام علی (علیه السلام) است که عقیده رجعت را پایه ریزی کرده است نه غالیان.

دوم: با صراحت می گوئیم: این متن با مسئله رجعت و نتیجه گیری هایی که آقای دکتر از آن برداشت کرده کاملاً بیگانه است. معنای سخن امام روایتی است که می فرماید: هر کس دوستدار عمل قومی شد با آنها محشور و شریک آنان محسوب می شود. بدین سبب است که امام از آن مرد پرسید آیا برادرت هوادار ماست؟ وقتی جواب مثبت شنید فرمود: «پس او با ما حاضر است» یعنی با هواداریش شریک ماست. سپس در ادامه فرمود: روزگار، کسانی را خواهد آورد که همفکر ما هستند و در تحصیل ثواب و جشن پیروزی ما، شریک ما خواهند بود. در روایات نمونه های فراوانی از این قبیل داریم. مورخان و مقتل نویسان نقل کرده اند، جابر بن عبدالله انصاری پس از واقعه کربلا به زیارت امام حسین رفت و در زیارت خود گفت: «گواهی می دهم که در جایگاهی که هستید ما نیز شریک شمایم» اعمش - همراه او - پرسید این عده سر از بدنشان جدا شده و در راه خدا جهاد سختی داشته اند چگونه شریک آنان هستیم؟ جابر جواب داد: هدف من و یارانم همان راهی است که امام حسین (علیه السلام) و یارانش طی نموده اند. این جریان را تمام کتاب های زیارات نقل کرده اند. این

ص: ۲۲۹

معنای صحیح سخن امام علی است نه آنچه دکتر کامل نوشته است.

غالی ما یم یا شما؟

اشاره

می خواهم نمونه هایی از صدها روایت مبالغه آمیز را در مقابل استاد فرغل قرار دهم تا بدانند تهمت غلو به غیر شیعه بیشتر تناسب دارد. حداکثر باید بدانیم که روایات غلو آمیز نزد اهل تسنن چندین برابر اهل تشیع است. اکنون شواهدی از خلفا را بازگو می کنم تا به دیگران نیز برسیم.

شاهد اول

شیخ ابراهیم عبیدی مالکی در کتاب «عمده التحقيق فی بشائر آل الصدیق» می نویسد: «پیامبر روزی به عایشه فرمود: خداوند خورشید را از مرواریدی درخشان که صد و چهل بار بزرگ تر از زمین بود خلق نمود - با توجه به این که دانشمندان فضایی بزرگی خورشید را یک میلیون و سیصد هزار بار بزرگتر از زمین تخمین زده اند - سپس آن را بر چرخه قرار داد که هشتصد حلقه داشته و به هر کدام از آنها زنجیری از یاقوت قرمز آویزان نمود، سپس به شصت هزار فرشته مقرب دستور داد تا آن را با آن زنجیرها - با توانایی هایی که خداوند به آنها داد - بکشند. خورشید نیز در آن دایره، درون گنبدی سبز می چرخد و بر اهل زمین نورافشانی می کند. در هر روز یکبار مقابل خط استوا که بالای کعبه قرار دارد و مرکز زمین حساب می شود توقف می نماید - البته باید توجه داشت که خط استوا بالای کعبه نیست - و صدا می زند ای فرشته های مقرب خدا! اگر به نزدیکی کعبه رسیدم نمی توانم از بالای آن عبور کنم؛ چون قبله مسلمین است و

ص: ۲۳۰

من از خدا حیا دارم. ملائکه به ستوه می آیند، خداوند به آنها الهام می کند به او بگویند: ای خورشید! به حرمت مردی که نامش بر پیشانی تو نقش بسته است، به حرکت خود ادامه بده اگر خورشید این قسم را بشنود حرکت می کند. عایشه پرسید. ای پیامبر خدا! آن مرد کیست که نامش بر پیشانی خورشید نقش بسته است. فرمود: او ابوبکر صدیق است.

ای عایشه! خداوند قبل از خلقت جهان به واسطه علم ازلی که دارد، اراده نمود تا هوا را خلق کند. سپس روی آن هوا، آسمان را بیافریند. سپس دریایی را خلق کرده و روی آن چرخ قرار دهد تا آن چرخ، مرکب خورشید فروزان شود. خداوند نیز با آن علم ازلی می دانست که خورشید روزی روی خط استوا از فرمان ملائکه سرپیچی خواهد کرد. بنابراین چنین تقدیر نمود که پیامبر بزرگواری را در آخر الزمان خلق نماید که او همان همسر توست - بر خلاف میل دشمنان - ای عایشه سپس روی پیشانی خورشید نام وزیر او را نوشت یعنی «ابوبکر صدیق» اگر ملائکه او را به این نام سوگند دهند خورشید اطاعت کرده و به واسطه قدرت خداوندی به حرکت خود ادامه می دهد. همچنین است اگر خطا کاری از اتم بر آتش جهنم گذشت و جهنم خواست به او حمله کند، به خاطر محبت الهی که در دل آن مؤمن خطا کار وجود دارد و نام او را که همیشه بر زبان جاری می کرد، آتش عقب نشینی کرده و از پیش روی او دور می شود». (۱)

شاهد دوم

محمد بن عبدالله جودانی در مصباح الظلام می نویسد:

ص: ۲۳۱

(۱) - عمدۀ التحقيق، ص ۱۸۴.

«ابن عباس می گوید: جبرئیل به نزد پیامبر آمد و فرمود: ای محمد! سلام ما را به عمر برسان و به او بگو که خوشنودی او عزت است و غضب او شکیبایی است. اسلام پس از مرگ تو تنها بر مرگ عمر گریه خواهد کرد. پیامبر فرمود: ای جبرئیل از فضایل و جایگاه عمر نزد خداوند برایم بگو. جبرئیل! فرمود: ای محمد! اگر به اندازه عمر نوح پیش تو بنشینم و از فضایل عمر بگویم باز ناتوانم.» (۱)

شاهد سوم

امام احمد بن حنبل در مسند خود از عایشه نقل می کند: ابوبکر وارد خانه پیامبر شد در حالی که ایشان به پهلو خوابیده و پاهایش تا ران ها پیدا بود. با همان وضع با ابوبکر هم صحبت شد بعد از او عمر آمد باز پیامبر با همان حالت باوی سخن گفت: اما وقتی عثمان وارد شد و کنار پیامبر نشست، پیامبر با عجله لباس های خود را روی پاهای خود کشید و خود را پوشاند. عایشه از پیامبر پرسید: وقتی ابوبکر و عمر وارد شدند اهمیت زیادی ندادید و با آن وضع خوابیده بودید اما چرا وقتی عثمان وارد شد لباس های خود را مرتب کردید؟ پیامبر فرمود: چگونه از کسی حیا نکنم که ملائکه آسمان از او حیا دارند. (۲)

این سه نمونه از ده ها روایت است که حتی خود خلفا آنها را نخواهند پذیرفت. زیرا این عده آن قدر دارای فضایل و عملکردهایی هستند که آنها را از این یاوه گویی ها و خیال بافی ها بی نیاز سازد. همچنین تاریخ اسلام نزد ما عزیزتر از آن است که آن را با این خرافه ها پرکنیم؛ زیرا متون تاریخی، حاوی حوادثی

ص: ۲۳۲

(۱) مصباح الظلام، ج ۲، ص ۲۱۶.

(۲) همان، ج ۲، ص ۱۶.

است که مایه افتخار ماست. علاوه بر آنچه گذشت نمونه های دیگری را یاد می کنم که ساخته و پرداخته زور آزمایی میان فرقه های مذهبی است - بدون این که توجه کنند با این مطالب ارزش این مذاهب زیر سوال می رود - از جمله ابن جوزی در کتاب «الیاقوتة» می نویسد: ابوحنیفه در زمان حیاتش به خضر تعلیم می داد. وقتی ابوحنیفه وفات یافت حضرت خضر با خدا مناجات کرد: خدایا اگر منزلتی نزد تو دارم به ابوحنیفه اجازه فرما تا از درون قبر به من تعلیم دهد تا شریعت محمد را به طور کامل فرا بگیرم. خداوند نیز او را زنده کرد و تا بیست و پنج سال مشغول تعلیم خضر شد و... (۱)

مسلمانان چه کسی معتقد به رجعت است؟

باز ابن جوزی در کتاب المناقب از علی بن اسماعیل چنین نقل می کند: در خواب دیدم قیامت بر پا شد و مردم روی پل صراط ازدحام کرده اند. به کسی اجازه عبور نمی دادند مگر این که برگه مهر شده ای را بیاورد. مردی را دیدم که در گوشه ای نشسته و بر برگه ها مهر می زد.

پرسیدم او کیست؟ گفتند: احمد بن حنبل است. (۲)

شما نیز می توانید روایات تخیلی فراوانی از این قبیل را درباره فقها و امامان بیابید. روایاتی که ذوق و احساس خواننده را می رنجاند. بعد از تمام این حرفت ها باز می پرسیم: آقای فرغل! این را چه می نامید؟ آیا غلو غیر از این است؟ نمونه عجیب دیگری را در پیش روی فرغل قرار می دهم. نویسنده تفسیر

ص: ۲۳۳

۱- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۵، ص ۱۱۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۴۷۰.

روح البیان در تفسیر آیه:

{وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً}.

آن روز عرش پروردگارت را هشت تن بر فراز همه آنها حمل می کنند. (۱)

می نویسد: چهار نفر از این هشت نفری که آیه می گوید عبارتند از: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل. حال منتظر جواب آقای فرغل هستیم!؟

ص: ۲۳۴

۱- (حاقه / ۱۷).

عقیده مهدویت

بسیاری از نویسندگان هابی که درباره تشیع قلم زده اند، عقیده مهدویت را به تمسخر گرفتند. سپس آن را به وسیله ای برای ایجاد هیاهو و طعنه زدن قرار دادند و برای آن حواشی و لوازمی تراشیدند تا برای ضربه زدن به معتقدان آن سلاحی بزرگ داشته باشند گویا به اکتشاف عظیمی دست یافته اند و تنها زیرکی و باهوشی از آن آنهاست و دیگران همه کودن و جاهل اند.

ابتدا باید بدانیم ریشه عقیده مهدویت چیست؟ آیا شیعیان از منابع اصیل دینی این عقیده را گرفته اند یا نه؟ تمام کسانی که درباره امام مهدی نوشته اند، این موضوع را به دو امر ربط داده اند: اول از جهت اثر وضعی و عملی که این عقیده در روان انسان ایجاد می کند. دوم از جهت عقاید دینی و مذهبی. اکنون به این دو جهت که خود به جهت های مختلف دیگری تقسیم می شوند، می پردازیم:

جهت اول: این جهت خود به چند بخش تقسیم می شود. برخی تفکر مهدویت را از جهت وضعی و از بعد روانی آن مورد بررسی قرار داده اند. این عده معتقدند این عقیده مخصوص شیعیان یا حتی مسلمانان نیست بلکه فراتر از ادیان آسمانی دیگر است. این عقیده رابطه تنگاتنگی با ملتها دارد؛ زیرا عاملی روحی در همه آنها وجود دارد که آنان را به سمت اعتقاد به منجی می کشاند این عامل روحی همان وضعیت ناعادلانه و نابسامان زندگی این ملت هاست. این

وضع در اثر عملکرد حاکمانی ایجاد شده که با ملت های خویش به شیوه قاهر و مقهور یا سلطه گر و پایمال شده حکمرانی کردند. لذا این عقیده را بیشتر نزد ملت های شرقی و امثال آنها می یابیم؛ زیرا این ملت ها، بیشتر احساس پایمال شدن و مقهوریت می کنند. متون دینی حاوی تفکر مهدویت نیز به کمک برخی از این ملت ها آمد و آنها را به نجات دهنده ای بشارت داد. پس این عقیده وظیفه اش تقویت روحیه این افراد است تا تحمل ظلم و ستم را در درون آنها مشروع جلوه دهد. برتراند راسل می گوید: پذیرش بسیاری از عقاید دینی مانند نظریات علمی نیست که مستند به دلیل و برهان باشد؛ بلکه عقیده ای صحیح است که احساس آرامش به انسان بدهد. اگر عقیده ای توانست آرامش روانی ایجاد کند، ممکن است این امیدواری در نهایت منجر به اعتقاد به صحت آن عقیده گردد. (۱)

پس قدر مشترک میان این ملت ها، آرزوی ظهور یک نجات دهنده ای است که آنها را از این واقعیت تلخ نجات دهد. دکتر احمد محمود در این باره می نویسد: اعتقاد به ظهور مسیح یا انتظار بازگشت منجی، نتیجه خرد جمعی جامعه هایی است که تفکر اتوکراسی در سیاست دارند (یعنی حاکمان سیاسی خود را تقدیس می کنند و به دست روحانیت اداره می شوند). (۲) این اعتقاد، میان ملت های ستمدیده و مظلوم رواج بیشتری دارد. خواه حاکمان از خود همان جوامع باشند یا بیگانه. بنابراین در سایه استبداد حاکمان از یک سو و تفکر دینی جامعه از سوی دیگر، آرزوها به سمت نجات دهنده ای می رود که بتواند زمین را

ص: ۲۳۶

۱- نظریه الامامه، ص ۴۲۰

۲- عبارت داخل () از مترجم است. فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی و مینو افشاری نژاد، ص ۵۸۴؛ نشر چاپار.

پس از این که لبریز از ظلم و ستم شده، پر از عدل و داد نماید. (۱)

با وجود این که دلیل مهدویت از منابع دینی چه میان مسلمانان و چه یهود و نصاری گرفته شده است، باز این نویسندگان عامل اساسی اعتقاد به مهدویت را امور دیگر دانسته و ادله دینی را عوامل درجه دوم حساب می کنند. دکتر احمد محمود معتقد است صبر و سکوت اهل سنت و عدم شورش آنان بر حاکمان ستمگر، باعث رسوخ عقیده مهدویت شده است و نیز این عقیده موجب شده تا توده مردم متدین اهل سنت که به مهدی معتقدند میان دو نوع احساس قرار بگیرند؛ یکی احساس رنج و مظلومیتی که در زمان امویان و پس از آنها کشیده اند و دیگری ضرورت نجات از این وضع موجود تا زندگی بهتری را تجربه کنند. بنابراین ارضای احساس دوم را یعنی ضرورت نجات یافتن در دراز مدت به واسطه اعتقاد به منجی جستجو کردند. این نویسنده پس از آن سعی نمود تا شیعیان را نیز شریک دردها و رنج های اهل سنت جلوه دهد: به این معنا که آنها نیز همچون اهل سنت دچار درد و رنج شده اند. وی می نویسد:

این عقیده - عقیده مهدویت - تنها نزد کسانی است که در نتیجه نارضایتی از عملکرد حاکمان و ناشایستگی ایشان برای تصدی منصب خلافت از یک سو و سرسپردگی شان مقابل این حاکمان از سوی دیگر، همواره دچار تنش درونی شده اند. این سرسپردگی یا در اثر ترس از ایجاد فتنه بوده یا این که شورش علیه حاکمان جور را - طبق دلایلی که دارند - جایز نمی دانستند یا به سبب شکست بسیاری از شورش ها، ترسیده بودند؛ لذا همچون شیعیان که سکوت در مقابل

ص: ۲۳۷

حاکمان ظالم را تقیه نامیدند، راه فرار از این تنش ها را در عقیده مهدویت جستجو کردند. اما فرقه هایی که تحقق اصل امر به معروف و نهی از منکر را تنها با شمشیر می دانند مانند خوارج و زیدیه به این عقیده اهمیت فراوانی نداده اند...» تا این که می گوید: «بنابراین هیچ فرقه ای به اندازه شیعه امامی به عقیده مهدویت اهتمام نورزیده است. این گروه از دو جهت دچار افراط شده اند. از یکی جهت داشتن روحیه شدید انقلابی و دیگری واجب دانستن شورش علیه خلفا». (۱)

این بود خلاصه مطالب دکتر احمد محمود، که بر آن نقدهایی وارد است:

نقد اول: در این مطالب میان اسباب و برخی نتایج آنها اشتباه شده است؛ زیرا ملت هایی که به دینی معتقدند، همواره بسیاری از نمادهای اعتقادی خود را به آن دین مرتبط می سازند. اگر این عقاید ریشه ای در دین آنها نداشت آنگاه اسباب و ریشه های دیگری را جستجو می کنند. بدون شک ادیان سه گانه به آمدن منجی، بشارت داده اند. حال یا در یک شخص متجلی می شود تا تمام جوامع بر یک دین متحد شوند یا این که هر جامعه ای یک منجی خواهد داشت. هدف از وجود منجی این است که در پیش روی هر امتی الگویی برای عدالت، خوبی ها و فضایل وجود داشته باشد. پس ریشه تفکر مهدویت در تعالیم دینی بشر است. پذیرش آسان این عقیده در دل ها، باعث رسوخ بیشتر آن شده است. مخصوصاً از طرف ملتی که به هر دلیل نتوانسته است عدالت را پیاده کند. اما باید توجه داشت که تفکر مهدویت هیچ گاه به جای انگیزه ظلم ستیزی و برپایی امر به معروف و نهی از منکر قرار نمی گیرد. به ویژه این که متون دینی انسان را مسئول دفاع از

ص: ۲۳۸

۱- (نظریه الامامه، ص ۱۲۷.

خود و مقدسات خود می داند جدا از این که قیام حضرت مهدی صورت بگیرد یا نگیرد. پس نباید تفکر مهدویت که نوید زندگی کریمانه را می دهد باعث سستی و از بین رفتن روحیه مبارزه در جامعه شود و از یک عقیده پیش برنده به یک نیروی بازدارنده تبدیل شود.

نقد دوم: یکی دانستن تقیه شیعه و سکوت اهل سنت در مقابل ظالمان مغالطه ای بیش نیست؛ زیرا عامل سکوت بر ظلم نزد اهل تسنن امری اختیاری است و آن روایاتی است که در منابع خود نقل کرده اند. حال آن که صبر و شکیبایی شیعه در مقابل ظالمان امری اجباری و قهری است که در زمان ناتوانی و فقدان زمینه انقلاب محقق می شود. این عامل نزد تمام امت ها وجود دارد. اما اگر زمینه مناسب برای انقلاب و سرنگونی ظالمان برای شیعه مهیا شود، هیچ گاه منتظر ظهور حضرت مهدی نخواهند نشست تا امور آنها را اصلاح کند؛ به دلیل این که حکم امر به معروف و نهی از منکر نزد شیعیان با تحقق شرایط آن لازم الاجرا است. حتی جهاد نیز با تمام اقسام آن با حضور نایب خاص یا عام امام امکان پذیر است، البته قیام علیه ستمکاران برای حفظ نفس و مقدسات، مشروط به وجود امام یا نایب او نیست. فتوای مشهور علمای شیعه همین است؛ زیرا مبارزه با ظالم، دفاع از خود حساب می شود که در تمام حالات واجب است. (۱)

با رجوع به تاریخ پر از جهاد و مقاومت شیعه، صحت مطالب فوق به آسانی قابل اثبات است و نیازی به توضیح بیشتری ندارد.

نقد سوم: این که ملت های مختلف در عقیده منجی مشترکند نشان یکی بودن

ص: ۲۳۹

۱- شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۳۸۱؛ کنزالعرفان، مقداد، ج ۱، ص ۳۴۲.

ادله آنها نیست؛ زیرا عملکردهای مشترک فراوانی در میان امت های مختلف وجود دارد - خواه دینی یا غیر دینی - بدون این که علت مشترک داشته باشند به عنوان نمونه: قربانی کردن، در نزد ادیان آسمانی نوعی عبادت است و به هدف کمک به مستمندان انجام می گیرد حال آن که نزد ادیان دیگر برای رهایی از خشم خدایان یا طرد ارواح پلید صورت می گیرد. یا این که برخی از انسان ها را برای طلب رزق قربانی می کنند همانطور که نزد مصریان قدیم معمول بود. بنابراین علت واحدی وجود ندارد. پس ممکن است عقیده به منجی یا مهدی تنها به هدف تغییر وضع موجود یا یافتن راه گریز نباشد بلکه عقیده ای است که به جوامع بشری می فهماند که ممکن است ستمگران مهلتی برای ستمگری بیابند اما هیچ گاه رها نخواهند شد و اگر مردم از طلب حقوق خود عاجز شدند، خداوند آسمان و زمین از طلب آنها ناتوان نیست بلکه باید به دست یک مصلح و منجی انتقام گرفته شود. البته باید توجه داشت اصل آن است که خود مردم به فکر اصلاح خود باشند. لذا قرآن می فرماید:

{ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم}.

خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی تغییر نمی دهد مگر این که آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند. (۱)

بنابراین اگر خمودی و کاهلی بر یک ملت غلبه یابد، خداوند هیچ گاه آنها را رها نخواهد ساخت. در این باره قرآن می فرماید:

{حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیَ مِنْ نَشَاءٍ وَلَا یُرَدُّ بِأُسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ}.

ص: ۲۴۰

تا زمانی که پیامبران به مرز ناامیدی رسیدند و گمان کردند مورد تکذیب قرار گرفتند، یاری ما به آنها آمد، پس برهانیم هر که را خواهیم و عذاب ما از مجرمان قابل بازگشت نیست. (۱)

مفسران سخنان فراوانی پیرامون این آیات دارند و همگی به این معنا معتقدند که خداوند در روزگار ناامیدی، خود وارد عمل خواهد شد. (۲)

جهت

دوم: برخی بر این باورند که تفکر مهدویت، تفکری سنتی و کلاسیکی است که مسلمانان آن را از سایر ملت ها اقتباس کرده اند بدون این که عامل مشترک یا علت خاصی در این میان باشد. گولد زیهر وون فلوتن - دو خاورشناس معروف - معتقدند که این عقیده برگرفته از تفکرات یهود است. فلوتن تأکید دارد که عقیده مهدویت از پیشگویی های کعب الاحبار و وهب بن منبه نشأت گرفته است و در شمار افکار اسرائیلی است که در میان مسلمانان رواج یافت. (۳) حال آن که احمد کسروی بر این باور است که ریشه این عقیده از ایرانیان است؛ وی می گوید: «روشن است که ایرانیان باستان به خدای نیکی به نام یزدان و خدای شر به نام اهریمن معتقد بودند. این دو همواره جهان را اداره خواهند کرد تا سوشیانت - فرزند زرتشت - قیام کند و اهریمن را شکست دهد. آن گاه جهان مهد نیکی ها و صلاح خواهد شد. این عقیده ریشه عمیقی در تفکرات ایرانیان داشته تا این که اسلام در میان آنان ظهور کرد و ایران و عراق فتح گردید. مسلمانان با ایرانیان درآمیختند و بر یکدیگر تأثیر نهادند. این عقیده نیز با سرعت عجیبی به مسلمانان

ص: ۲۴۱

۱- (یوسف / ۱۱۰).

۲- (صفوة البیان، مخلوق، ج ۱، ص ۳۹۷؛ مجمع البیان، طبرسی، ج ۳، ص ۲۷۱).

۳- (نظریه الامامه، ص ۳۹۹).

سرایت کرد. گرچه روشن نیست واژه «مهدی» اولین بار از کجا نشأت گرفت». (۱)

این دیدگاه به دلایلی شایسته نقد نیست. از جمله وی چنین فرض کرده است که مسلمانان در اعتقادات خود تساهل داشتند تا جایی که حتی منشاء عقاید خود را نمی دانند. دیگر آن که هیچ ارتباطی میان اعتقاد به دو خدا و تفکر مهدویت وجود ندارد و در نهایت به آقای کسروی می گوئیم: عقیده مهدویت از عقاید مهم دینی است و به این سادگی که شما فکر می کنید، نیست.

جهت سوم: این که مهدویت را به بعد سیاسی ارتباط دادند. اصحاب این دیدگاه معتقدند: عقیده مهدویت ساخته و پرداخته حاکمان است. حاکمانی که مسلمانان در آنها ویژگی های مناسب حکمرانی را نیافتند. لذا چنین فرض کردند که امام غائب آزادیخواهی وجود دارد که بعدها ظهور خواهد کرد تا حکومت الهی تشکیل دهد. از جمله کسانی که این راه را طی کرده اند مختار ثقفی است. وی مدعی است که از طرف مهدی آل محمد منصوب شده است. از کسانی که بر این دیدگاه اصرار فراوانی دارد «وات» خاورشناس معروف است. (۲)

این دیدگاه اثر را به جای مؤثر قرار داده است؛ زیرا کسانی که وجود منجی را - به زعم این عده - ساخته و پرداختند، بدون پیش زمینه آن را رواج نداده اند. حتماً تفکر مهدویت قبل از آن میان مردم شایع بوده تا این که این افراد توانستند سوار بر موج شده و از آن بهره برداری کنند. البته نسبت دادن عقیده مهدویت به مختار و فرقه کسانیه، مورد انتقاد بسیاری از محققان قرار گرفته و آن را رد کرده اند. اگر هم این نسبت، صحیح باشد باز سخن همان است که گفته شد. یعنی

ص: ۲۴۲

۱- (التشیع والشیعه، ص ۳۵.

۲- (تاریخ الامامیه و اسلافهم، ص ۱۶۵.

معلوم می شود که پیش زمینه ای برای این عقیده وجود داشته است. البته باید گفت که مختار آنچنان جایگاهی میان فرقه های مسلمانان ندارد تا دیدگاه های او تأثیر گذار باشد. با توجه به این که بسیاری از اهداف وی معلوم است.

دیدگاه مسلمانان نسبت به «مهدی»

تفکر مهدوی در چارچوب دینی خود، مورد اتفاق تمام مسلمانان است؛ زیرا روایات درباره وجود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و انتظار فرج و این که به دست او زمین پر از عدل و داد می شود، در منابع دو گروه آمده است. از میان علما و ائمه اهل سنت به این عده اشاره می کنیم: امام احمد در مسند، ترمذی در سنن، ابوداؤد در سنن، ابن ماجه در سنن، حاکم در المستدرک، گنجی شافعی در کتاب خود «البيان في اخبار صاحب الزمان»، ابن حجر عسقلانی در «القول المختصر في علامات المهدي المنتظر»، یوسف بن یحیی دمشقی در «عقد الدر في اخبار الامام المنتظر»، احمد بن عبدالله ابو نعیم صاحب کتاب حلیه در «نعت المهدي»، محمد بن ابراهیم حموی در «مشکاة المصابیح»، سمهودی در «جواهر العقدين» و ده ها دیگر از نویسندگان بزرگ اهل سنت. (۱)

امامان اهل سنت، احادیث امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را از طریق امام علی (علیه السلام)، ابن عباس، عبدالله بن عمر، طلحه، ابن مسعود، ابوهریره، ابوسعید خدری، ام سلمه و دیگران نقل کرده اند.

از جمله حدیثی است که ابن عمر با سند خود از پیامبر نقل می کند که فرمود: «در آخر زمان مردی از فرزندانم که نام او هم نام من و کنیه او کنیه من

ص: ۲۴۳

است زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همانطور که از ظلم و جور پر می شود. او همان مهدی است». باز در حدیث دیگر می فرماید: «مهدی از خاندان من و از فرزندان فاطمه است». ابن تیمیّه به استناد مسند احمد بن حنبل، صحیح ترمذی و سنن ابی داوود این احادیث را صحیح دانسته است. (۱)

ابن حجر با استناد به این روایات فتوا به کفر منکران حضرت مهدی داده است. وی در کتاب «الفتاوی الحدیثیه» در جواب سؤالی درباره امام مهدی، می نویسد: «درباره منکران مهدی موعود و آمدن ایشان، حدیثی از ابوبکر اسکافی نقل شده است که پیامبر فرمود: هر کس آمدن دجال را تکذیب کند کافر است، هر کس مهدی را تکذیب کند کافر است» ابن حجر ادامه می دهد: «برای سؤال کننده روایاتی را نقل خواهم کرد که به فسق و گمراهی منکران مهدی یقین پیدا کند: ابونعیم از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

نقل کرده که فرمود: حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) ظهور می یابد در حالی که بر سرش عمامه ای نهاده و شخصی همراه اوست که فریاد می زند این خلیفه خداست از او تبعیت کنید». (۲) سپس به نقل سایر روایات در این زمینه می پردازد.

این برخی از روایات اهل سنت در موضوع مهدویت بود. اما شیعیان، روایات فراوانی از پیامبر و اهل بیتش نقل کرده و کتاب های زیادی در خصوص این موضوع نگاشته اند. کتاب هایی که به بسیاری از پرسش ها جواب می دهد. از جمله: کتاب «الغیبه» شیخ طوسی، کتاب «الغیبه» محمد بن ابراهیم نعمانی، «کمال الدین و تمام النعمه» محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) و... برخی نیز به مناسبت های مختلف این موضوع را مطرح ساختند، مانند: شیخ صدوق

ص: ۲۴۴

۱- نظریه الامامه، ص ۴۰۵.

۲- الامام الصادق، اسد حیدر، ج ۶، ص ۱۴۶.

در «علل الشرایع» سید مرتضی در «تنزیه الأنبیاء»، مجلسی در «بحار الانوار»، شیخ مفید در «الفصول» و «الارشاد» و... (۱)

متأخران نیز کتاب های زیادی در این موضوع نوشته اند و ادله فراوانی برای آن مطرح کرده اند که هم اکنون تنها به دو دلیل بسنده می کنیم:

۱. از ادله عقلی، دلیل لطف است: عقل به لزوم صدور لطف از جانب خداوند حکم می کند. لطف به معنای کاری است که انسان را به اطاعت خدا نزدیک و از معصیت او دور سازد و موجب رفع موانع و اتمام حجت نسبت به مکلف می شود ولی به درجه سلب اختیار از مکلف نمی رسد. تا مردم هیچ عذری در انجام واجب و ترک معصیت نداشته باشند. پس همانطور که عقل به لزوم بعث پیامبران - برای آشنا کردن مردم به اوامر الهی و اقامه عدل - حکم می کند، به انتصاب امام نیز حکم می کند تا جایگزین انبیا برای تحقق همان اهداف شود. پس خداوند هیچ گاه جهان را بدون حجت نمی گذارد و دوران های مختلف از این جهت یکسان است.

۲. از ادله نقلی: خداوند می فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾.

خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه (حاکم) روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. (۲)

ص: ۲۴۵

(۱) - اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۸.

(۲) - نور/ ۵۵.

این آیه طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) به ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) تفسیر شده است که به دست ایشان تمام امور اصلاح می شود. (۱)

البته برخی نیز گفته اند: مفهوم آیه عام است و منظور این است که اصلاح و عدالت توسط تمام مسلمانان صورت خواهد گرفت؛ جواب داده شد، از قرائن بر می آید امور مطرح شده در این آیه تاکنون در هیچ جا محقق نشده است. حال آن که وعده الهی باید محقق شود. پس قطعاً این وعده در آینده محقق خواهد شد. علاوه بر آن، از شیوه های قرآن این است که گاهی خاص را با لفظ عام و فرد را با لفظ جمع استعمال می کند. از این جهت فخر رازی در تفسیر آیه:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ }

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از میان شما از دین خویش برگردد، به زودی خداوند گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند که با مؤمنان فروتن و با کافران پر صلابت اند. در راه خداوند جهاد خواهند کرد و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی هراسند. (۲)

می گوید: در حق ابوبکر نازل شده است؛ زیرا اوست که با مرتدان، جهاد نمود. (۳) با این که زبان آیه عام است.

ص: ۲۴۶

۱- (اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۹).

۲- (مائده / ۵۴).

۳- (تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۴۱۶).

از احادیثی که شیعیان در موضوع مهدویت به آن استناد می کنند، روایتی است که شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از پیامبر نقل کرده که فرمود: «جهان از بین نمی رود تا مردی از خاندانم، حکومت امت را به دست گیرد».(۱)

با این مطالب کوتاه ثابت شد، تفکر مهدویت مورد اجماع امت اسلامی است. پس ارزشی نمی ماند برای گفتار یاوه گویان و کسانی که بدون توجه به متون دینی، این عقیده را از تعالیم اسلامی نمی دانند. اگر عده ای در طول تاریخ از این عقیده سوء استفاده کرده باشند دلیل نمی شود که آن را خرافه بپنداریم. البته انکار یک نظریه ای که خوب درک نشود یا منافع عده ای را به خطر اندازد آسان است. البته من نمی خواهم تمام جزئیات و مباحث پیرامون موضوع مهدویت را صحیح بدانم. بلکه باید تنها به اموری معتقد شد که از راه های معتبر اثبات شده باشد. از طرف دیگر برخی نیز باید از سخنان رکیک دست بردارند تا جایی که برخی چنین سرودند:

آیا وقت آن نرسیده تا سرداب سامرا، آن انسان به زعم شما شیعیان را به دنیا نشان دهد؟!

ای شیعیان چه قدر بی خرید که بر افسانه های سیمرغ و غول، افسانه سومی (به نام مهدی) اضافه کرده اید.

این افراد، عجولانه و از روی نادانی قضاوت کرده اند. ما نیز به آنها سلام می گوئیم همانطور که قرآن به ما دستور می دهد.
(۲)

ص: ۲۴۷

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۹۰.

۲- اشاره به آیه: {و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما}.

بیان کردن نتایج و بهره‌هایی که از این عقیده به دست می‌آید، بسیاری از اشتباهات و شبهات را جواب می‌دهد. به ویژه اگر بدانیم که این عقیده به طور مستقیم با جان‌ها در ارتباط است.

بهره اول: این که انسان یکی از اوامر الهی را اطاعت کرده است؛ زیرا فرض بر این است که متون دینی، مهدویت را در شمار سایر عقاید قرار داد اند.

بهره دوم: خداوند حجت را با وجود چنین امامی بر امت تمام کرده است. زیرا اگر دیگران می‌توانستند کار امام را انجام دهند، هرگز اختلافی میان مسلمانان ایجاد نمی‌شد. اگر گفته شود اکنون که امام موجود است نیز اختلاف‌ها پابرجاست. می‌گوئیم: این اختلافات نتیجه عدم پذیرش امامت ایشان است. علاوه بر آن، علما معتقدند که از طرف این امام موجود به طور غیبی راهنمایی می‌شوند گرچه او را نشناسند.

بهره سوم: در وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) لطفی نهفته است. که بندگان الهی را به سوی خداوند نزدیک می‌کند؛ چون احساس می‌کنند خداوند همواره برای اقامه عدل و نفی ظلم زمینه‌سازی می‌کند. اگر گفته شود؛ رفع ظلم باید به دست مردم و با اسباب طبیعی صورت بگیرد. می‌گوئیم: بله، چنین است ولی اگر کاستی کنند؛ خداوند خود برای دفاع از مؤمنان وارد عمل می‌شود. اگر اشکال شود که دفاع از مؤمنان در آخرت حاصل می‌شود. می‌گوئیم: این همانند اقامه حدود در دنیا است با این که خداوند مجرمان را در آخرت عقاب می‌کند.

این‌ها برخی از فوائد و بهره‌های اعتقاد به مهدویت اند که گرچه علت تامه وجود ایشان نیستند اما حکمت می‌توان باشند و ما از روی تعبّد روایات را

می پذیریم. البته منابع فراوانی وجود دارد که به تفصیل این مسئله را مورد کنکاش قرار داده اند که می توان به آنها رجوع کرد.

نتایج منفی عقیده مهدویت

نتیجه نخست: اولین نتیجه نامطلوبی که از این اعتقاد، گریبان گیر جامعه می شود، فلج کردن جامعه تا جایی که آن را از انجام وظایفش باز می دارد. همچنین انسان را به یک موجود ترسو و مرعوب تبدیل می کند که تنها منتظر ظهور امامی است تا حقش را از ظالمان بستاند. برخی انتظار شیعیان را چنان منفی معرفی کردند که می گویند: «بخشی از شیعیان از ترس این که امامشان ظهور کند و آنها در حال نماز باشند، نماز نمی خوانند».^(۱)

این تعریف به طور مطلق مردود است و نمی خواهیم در نقد آن قلم فرسایی کنم ولی شما را به کتاب های فقهی شیعه ارجاع می دهم. در فقه امامیه مسئله امر به معروف و نهی از منکر و وجوب دفاع از نفس از مسائل بسیار مهم شمرده شده است و ارتباطی با حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) ندارد. اگر کسی خلاف این مطلب می گوید، دلیل بیاورد. اما یاوه گویی ها و سخنان سست به گویندگان آنها باز می گردد. در حدیثی از پیامبر آمده: «هر کس تهمت را به مؤمنی بزند خداوند او را در باتلاق تباهی گرفتار می سازد».^(۲)

نتیجه دوم: ایمان به وجود مهدی، بی احترامی به عقل است؛ زیرا مواردی

ص: ۲۴۹

۱- منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۹.

۲- تفسیر فخر رازی ذیل آیه «ولاتقف ما لیس...» (اسراء / ۳۶).

چون طول عمر غیر متعارف، نهان بودن از دیدگان، سودمند نبودن وجود چنین امامی و... به دور از عقلانیت است.

جواب مختصر: شیعیان، بقاء امام در این مدت طولانی را نه به صورت طبیعی بلکه معجزه می دانند؛ زیرا وقتی که با ادله متقن وجود، غیبت و وعده ظهور ایشان ثابت شده است، پس ناچاریم آن را بپذیریم. علاوه بر آن، شیعه معتقد است که زمین هرگز بدون امام نخواهد ماند. بنابراین حال که بقای امام معجزه است، باید آن را با معیار تصدیق یا تکذیب معجزات بسنجیم. اگر آن را تکذیب کنیم، امری قطعی و ثابت شده در اسلام را منکر شده ایم.

اما این که گفته شد که حضرت غایب است و دیده نمی شود، نادرست است؛ زیرا ممکن است دیده شود ولی شناخته نشود. او با مردم است و در اظهار نظرها شرکت می کند و نظر می دهد و مردم از آراء صحیح او بهره مند می شوند. تنها، علت غیبتش باقی می ماند که چه بسا عقاید و احکامی وجود دارد که علت های آن ها نامعلوم است اما معتقد به آنها می شویم، چون رمی حجرات در حج، هروله در سعی بین صفا و مروه، فرق دیه مرد و زن تا یک سوم، عدد رکعات نماز و... تمام این احکام علت آنها روشن نیست بلکه بیشتر احکام و حتی عقاید نیز چنین اند.

نتیجه سوم: نتیجه منفی دیگری که بر شمرند این است که: میان امامی که اطاعتش واجب است ولی حکومت نمی کند با امامی که حکومت می کند ولی اطاعتش واجب نیست ناهماهنگی و دوگانگی ایجاد می شود.

جواب: تمام فقهای امامیه حکومت حاکم عادل در عصر غیبت را مشروع می دانند. حاکمانی که بتواند با اجرای عدالت، از مرزها و منافع مسلمانان دفاع کرده و با دشمنان آنها پیکار کند. فقها چنین حاکمانی را در کل به رسمیت می شمارند.

این مختصری از مباحث مهدویت بود، به این دلیل مطرح شد تا به کسانی که درباره شیعه قلم زنی می کنند و عقیده مهدویت را به شاهان ایران و روم نسبت می دهند، گوشزد کنیم این عقیده با وجود فراوانی منابع کسی نمی تواند منکر آن شود یا آن را از عقاید اسلامی نداند. مگر این که گفته شود احادیث پیرامون حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) به طور مخفیانه، توسط شیعیان وارد کتاب های اهل سنت شده است!! همان طور که برای موارد مشابه چنین گفته اند. گویا هر کس که جوابی برای استدلال دیگران نیابد به این مقوله متوسل می شود، اگر چنین باشد هیچ اعتمادی به کتاب های اصیل نخواهد ماند. اگر احتمال ورود احادیث بیگانه در آنها بدهیم، آنها را باید به دریا بریزیم تا عده ای که از این احادیث خوششان نمی آید خشنود شوند. کسانی که هیچ گاه تسلیم حق نشده و از تفرقه مسلمانان سود می برند. ما موظفیم تا شعارهای قرآن را برپا کنیم. در قرآن آمده:

{إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ}

این پیامبران بزرگ و پیروانشان همه امت واحدی هستند و من پروردگار شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید. (۱)

در این آیه پس از وحدت امت، قرآن به عبادت خداوند دستور می دهد تا بفهماند برخی وحدت امت برای آنها گران و رنج آور است؛ چون منافع مادیشان در سایه تفرقه تأمین می شود و بتهایی از تعصبات در سر دارند که آنها را عبادت می کنند، حال آن که خداوند دستور داده تا تمام بتها را نفی و به عبادت توحیدی او روی آورند.

ص: ۲۵۱

تقیه از الفاظی است که همواره همراه لفظ شیعه آورده می شود، گویا تنها به شیعیان اختصاص دارد. آنچه این امر را تقویت می کند، فشار فراوانی است که شیعیان در طول تاریخ تحمل کرده اند و چون همیشه به عنوان گروه ناراضی و منتقد شناخته شده و تحت تعقیب حاکمان قرار داشتند، بنابراین برای محافظت از جان خود و جلوگیری از ریشه کن شدن، راه تقیه را در پیش گرفتند؛ زیرا تقیه روشی است که شریعت آن را به رسمیت شمرده و ادله آن در کتاب و سنت موجود است که در هنگام ضرورت می توان آن را به کار گرفت.

البته شایسته بود که شیعیان از کتاب و سنت پیروی نکنند تا گرفتار نسل کشی یا افتادن در دامان ظالمان نشوند همچنان که دیگران چنین کردند، به دربار حکومت و حاکمان وارد شده و از سفره های رنگین و حمایت های بی دریغ آنان بهره ها گرفتند. تا جایی که حتی فتاوی خود را هماهنگ با خواسته آنان صادر کردند. ابن خلکان در شرح حال ابویوسف قاضی می نویسد: «زبیده، همسر هارون الرشید، نامه ای به ابویوسف می نویسد: که فتوای شما درباره فلان مسئله چیست؟ البته دوست دارم که در این مسئله چنین فتوایی را بدهی. او نیز مطابق خواسته او فتوا داد. بعد از آن زبیده ظرفی پر از کیسه های نقره که هر یک به نوع خاصی از عطر، معطر شده بود را برایش فرستاد. آن ظرف نیز در بلوری پر از درهم های نقره ای بود که در وسط آن بلور دیگری پر از دنیارهای طلا قرار داشت.» (۱)

شیعیان می توانستند با تمایل به حاکمان جور، از این وضع رهایی یابند. ولی

ص: ۲۵۲

هرگز چنین نکردند و به خاطر باورهای خود جان فشانی کردند مگر در موارد خاصی که مجبور به تقیه شده بودند.

البته باید توجه داشت شیعیان از زمانی که تحت فشار قرار گرفتند، در بسیاری از موارد تقیه را در حد فتوا نگه داشته و در مقام عمل بیشترین قربانی ها را داده اند. هر خواننده ای می تواند با مراجعه به منابع تاریخی، برخورد شیعیان با معاویه و سایر حاکمان اموی و عباسی را مطالعه کند. شیعیانی چون حجر بن عدی، میثم تمار، رشید هجری، کمیل بن زیاد و صدها تن دیگر. شورش های علویان در طول تاریخ نیز بهترین دلیل بر مدعا است.

باید توجه داشت که تنها شیعیان نیستند که معتقد به تقیه هستند بلکه دیگر فرقه های اسلامی نیز آن را پذیرفته اند. دیدگاه آنها را از تفسیر آیات مربوط به تقیه می توان فهمید. از جمله:

{لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ}.

نباید مؤمنان، کافران را به جای دیگر مؤمنان به دوستی برگیرند. هر که چنین کند از خدا در چیزی نیست (رابطه اش با خدا قطع است) مگر آن که از آنها بترسید. خدا شما را خود می ترساند و بازگشت به سوی خداست (۱).

و نیز می فرماید:

{إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ}.

ص: ۲۵۳

به جز آنها که تحت فشار و اجبار اظهار کفر کرده اند در حالی که قلبشان مملو از ایمان است. (۱)

اما روایاتی از دیگر فرقه های اسلامی درباره تقیه: بخاری در صحیح خود، بخش «الأدب» باب «المدارۀ مع الناس» چنین آورده: پیامبر فرمود: «چه بسا در مقابل کسانی لبخند می زنیم ولی دل هایمان آنها را نفرین می کند». (۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«گناه فراموشی و مجبور شدن بر کاری از دوش امتم برداشته شده است». (۳)

همچنین هنگامی که پیامبر، محمد بن مسلمه و همراهانش را به جنگ کعب بن اشرف فرستاد، آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: آیا می توانیم در حال ضرورت، سخنان ناروا در مورد شما بگوییم؟ پیامبر نیز به آنها اجازه فرمود. (۴)

در مورد مضمون این روایات، دیدگاه های مختلفی وجود دارد. برخی از علما می گویند: تقیه، تنها در اقوال جایز است. حال آن که برخی دیگر در افعال نیز جایز می دانند. در وجوب یا اباحه آن نیز اختلاف نمودند. برخی آن را مطلقاً جایز و برخی دیگر مطلقاً واجب شمرده اند. برخی نیز تفصیل قائل شده، در برخی موارد جایز و در موارد دیگر واجب دانسته اند. در فصل آینده دیدگاه های برخی از این دانشمندان را مطرح خواهیم ساخت. اما اکنون به چند مبحث مقدماتی درباره این موضوع می پردازیم:

ص: ۲۵۴

۱- (نحل / ۱۰۶).

۲- (بخاری، ج ۴، ص ۴۳).

۳- (احکام القرآن، ابن عربی، ص ۱۱۶۶).

۴- (همان، ج ۲، ص ۱۲۵۷).

اشاره

مفسران در تعریف تقیه می گویند: «نهان ساختن عقیده از ترس هلاک شدن و همراهی ظاهری با مخالفان در حالی که تنفر قلبی از آنها داریم به این امید که موانع شورش علیه آنان مرتفع شود». (۱)

شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات» چنین می نویسد: «تقیه، کتمان حقیقت و نهان ساختن عقیده در مقابل مخالفان است. البته باید این کتمان تا حدی باشد که ضرری به دین و دنیای انسان وارد نسازد». (۲) که مضمون هر دو تعریف یکی است.

پس از این که تعریف تقیه روشن شده اکنون دیدگاه مذاهب مختلف را بررسی می کنیم:

۱. معتزله

معتزله، تقیه را هنگام خطر هلاک شدن و از دست دادن جان، جایز می دانند. ابوهدیل علاف می گوید: «کسی که بر گناهی مجبور شود و راه توریه و کنایه زدن نداند، جایز است دروغ بگوید و گناهی بر او نیست». (۳)

۲. خوارج

خوارج درباره تقیه به سه گروه تقسیم شدند؛ گروه اول: «أزارقه» پیروان «نافع بن أزرع» تقیه را به کلی رد کرده و به شدت عاملان به آن را محکوم کردند و کسانی که علیه ظلم و ستم قیام نکنند را تکفیر نمودند. «نافع بن أزرع» در این

ص: ۲۵۵

۱- (دراسات فی الفرق و العقائد، ص ۴۵.

۲- (اوائل المقالات، ص ۶۶.

۳- (الانتصار، الخیاط، ج ۸، ص ۱۲۸.

باره می گوید: «تقیه جایز نیست و دست برداشتن از جهاد، کفر است؛ زیرا خدا می فرماید:

{إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ}.

به ناگاه گروهی از آنان، از مردم (زورمند) ترسیدند، آن هم همچون ترس از خدا. (۱)

و نیز می فرماید:

{يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ}.

در راه خدا جهاد می کنند و از سرزش هیچ سرزنشگری نمی هراسند. (۲)

گروه دوم: «نجدات» پیروان «نجده بن عویمر» هستند. ایشان به طور کلی تقیه را چه در قول و چه در عمل جایز دانسته اند گر به کشتن انسان بی گناهی منجر شود. گروه سوم: «صفریه» پیروان «زیاد بن أصفهر» که راه میانی را طی کرده و تنها در قول، تقیه را جایز شمردند. شهرستانی این مطالب را نقل کرده که همگی قابل مناقشه است و ما در صدد آن نیستیم. (۳)

۳. اهل سنت

تمام اهل سنت تقیه را در گفتار جایز دانسته اند. برخی نیز فتوای وجوب آن را دادند. از جمله غزالی که می گوید: «حفظ جان مسلمان واجب است. هر کاری که منجر به ریختن خون مسلمان شود، دروغ در آن واجب است». (۴)

برخی نیز

ص: ۲۵۶

۱- (نساء / ۷۷).

۲- (مائده / ۵۴).

۳- (الملل و النحل، فصل ۴، ص ۶۸).

۴- (احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۹).

تنها آن را جایز دانستند، آن هم برای زمانی که مسلمان میان کافرانی قرار بگیرد که جان یا مال او را تهدید نمایند. از جمله کسانی که تقیه را در این مورد جایز دانسته، فخر رازی مفسر معروف و طبری را می توان نام برد. این مطلب را در ذیل آیه:

{إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً}.

مگر آن که از آنان کفار بترسید. (۱)

آورده اند. (۲)

گروه دیگری از دانشمندان تقیه را نه تنها میان کفار بلکه میان مسلمانان مخالف نیز جایز دانستند. مانند این که یک مسلمان، نتواند عقیده مذهب خود را میان پیروان مذاهب دیگر فاش کند. امام شافعی و ابن حزم ظاهری از پیروان این دیدگاه اند. (۳)

حکم جواز تقیه، همچون سایر احکام تا روز قیامت باقی است. بر خلاف کسانی که آن را مخصوص روزگار ضعف مسلمانان دانسته اند. فقها در این باره می گویند: «تقیه تا روز قیامت جایز است». دلیل آنان سخن پیامبر است وقتی عمار بن یاسر به ایشان عرض کرد: کفار مرا رها نکردند تا این که به شما ناسزا گفتم. پیامبر فرمود: «اگر بار دیگر چنین کردند تو نیز چنین کن». بیضاوی این جریان را در ذیل آیه ۱۰۶ سوره نحل آورده است.

۴. دیدگاه شیعه

شیعیان، در مسئله جواز تقیه با اهل سنت هم عقیده اند. تقیه نزد شیعیان،

ص: ۲۵۷

۱- آل عمران / ۲۸.

۲- تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۲۹ و تفسیر رازی ذیل آیه یاد شده.

۳- المحلی، ابن حزم، ج ۸، ص ۳۳۵، مسئله ۱۴۰۸.

وسيله ای است که شارع مقدس برای حفظ جان، مال و ناموس آنان قرار داده است. مقصود ایشان از تقیه همین است و بس. نه آنچه دیگران درباره آنان می گویند که شیعیان تقیه را وسیله ای برای پنهان شدن، فریب دادن و دورویی قرار داده تا تشکیلات مخرب و سزای آنان سامان بگیرد.

حکم تقیه نزد شیعیان بر اساس حالات مختلف تعیین می شود. گاهی واجب، گاهی مباح و گاهی حرام است. فقهای شیعه این سه حالت را در کتاب های خود بررسی نموده اند. شیخ صدوق می فرماید: «اعتقاد ما در تقیه: تقیه واجب است. هر کس به آن معتقد نباشد واجبی را چون نماز ترک کرده است. هر کس پیش از ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) به آن عمل نکند از دین خدا و پیامبر و خاندانش خارج شده است». حال آن که شیخ مفید می فرماید: «تقیه در هنگام خطر جانی یا مالی یا برای حفظ برخی منافع جایز است. گاهی نیز جایز نیست. البته در مواردی به حد وجوب می رسد گاهی نیز به همان حکم اباحه باقی است. فتوای من - یعنی شیخ مفید - تقیه در گفتار، هنگام اضطرار، به طور کلی جایز است. در افعال نیز جایز است مگر در مواردی که منجر به قتل مؤمنان یا غلبه فساد در دین شود».^(۱)

یکی از فقهای معاصر شیعه می فرماید: «حکم تقیه از جهت وجوب و عدم وجوب به حالات مختلف ترس از ضرر بستگی دارد و در هر صورت و حالتی جایز نیست. گاهی مخالفت با آن جایز و حتی واجب می شود. مانند این که اگر اظهار حق و آشکار کردن آن موجب یاری دین، خدمت به اسلام و جهاد در راه خدا شود. در این موارد ارزشی برای حفظ جان ها و اموال باقی نمی ماند.

ص: ۲۵۸

گاهی نیز تقيه حرام است؛ مانند جایی که به ریختن خون حرام، رواج باطل، فساد در دین یا زیان فراگیر مسلمانان بیانجامد؛ مثل این که تقيه باعث گمراهی یا رواج ظلم و ستم میان آنان شود». تا این که می فرماید: «برخی از این اعتقاد شیعه سوء استفاده کرده و آن را مایه نکوهش آنان دانسته و از جمله انتقادات بر تشیع شمرده اند. گویا این افراد آرام نخواهند گرفت تا این که گردن تمام شیعیان را به شمشیرهای دشمنانشان بسپارند».(۱)

از مطالب یاد شده می فهمیم که تقيه تابع حالات و وضعیت های مختلف است که با اختلاف آنها حکم آن نیز تغییر می یابد. پیش از این استدلال علمای شیعه از کتاب و سنت را درباره تقيه ذکر کردیم. از این جهت است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «تقيه عملکرد من و نیاکان من است». به ویژه در روزگار ایشان که تنها زبان شمشیر رایج بوده است.

برخی پیرامون این مطلب فلسفه بافی کرده، خواستند تا موضع گیری امام صادق (علیه السلام) و شیعیان را در این باره توجیه نمایند. این عده می گویند: تقيه دو مشکل را حل می کند:

الف) میان سکوت امامان اهل بیت در مقابل ظالمان و مطالبه نکردن حق خویش از آنان از یک سو و وجوب اطاعت این امامان از سوی دیگر، تناقضی وجود دارد که تنها راه حل آن جواز تقيه است. «رازی» در کتاب «محصل آراء المتقدمین و المتأخرین» و «ملطی» در کتاب «التنبیه والرد علی أهل الأهواء و البدع» پیرو این دیدگاه هستند.(۲)

ص: ۲۵۹

۱- عقائد الامامیه، علامه مظفر، ص ۷۸.

۲- التنبیه والرد، بحث تقيه.

ب) اختلاف در اقوال امامان با یکدیگر یا وجود چند قول مختلف از یک امام، باعث شده تا برای رسیدن به نظر نهایی دچار مشکل شوند؛ لذا شیعیان قائل به تقیه شدند تا این مشکل را حل کنند. حاصل سخنان این عده را مؤلف کتاب «دراسات فی الفرق و العقائد» آورده است. (۱)

ظاهراً این محقق در فهم تقیه دچار مشکل شده قسم را جای مقسم قرار داده است. زیرا دو مورد یاد شده از مصادیق به کارگیری تقیه است نه از اسباب و علل آن. این محقق، دکتر «عرفان» است که قدری نسبت به دیگران انصاف بیشتری دارد. (۲)

بسیاری از نویسندگان بر این باورند که تأکید امام صادق (علیه السلام) بر تقیه، نوعی ضعف و کاستی است. حال آن که در حقیقت، امام با این کار جان خود و یارانش را در مقابل حملات «منشانه دشمنان حفظ فرمود. هجمه هایی که جز چنگ و دندان و وحشی گری منطقی ندارد. در چنین حالاتی عقل و حکمت چاره را در تقیه می داند. نمونه های کوچکی از این موارد را بازگو می کنم تا وضعیت آن روزگار روشن شود.

خطیب بغدادی با سند از ابی معاویه نقل می کند: «نزد هارون الرشید آمدم. رو به من کرد و گفت: هر کس خلافت را برای علی (علیه السلام) اثبات کند او را به روز سیاه خواهم نشانم. ابومعاویه می گوید: ساکت شدم. از من پرسید: چرا ساکت شدی سخنی بگو. به او گفتم: اگر اجازه بفرمایید. گفت: بگو. گفتم: قبیله تیم (قبیله ابوبکر) گفته اند خلیفه پیامبر از ماست. قبیله عدی (قبیله عمر بن خطاب) نیز گفتند خلیفه پیامبر از ماست. امویان نیز چنین گفتند. حال شما، بنی هاشم، چه

ص: ۲۶۰

۱- (دراسات فی الفرق و العقائد، ص ۵۳.

۲- (همان، ص ۴۲.

کسی را جز علی (علیه السلام) معرفی می کنید؟ هارون ساکت شد». (۱۱) این مرد توانست به خوبی وارد بحث شود و خود را نجات دهد. اما سؤال این جاست، در روزگاری که از علی گفتن مساوی به روز سیاه نشستن است، چه باید کرد؟ سؤالی است که این فلسفه بافان و یاوه گویان بی درد که هیچ گاه مورد تهدید آتش و شمشیر قرار نگرفتند، باید جواب دهند. باید توجه کرد که امامان دیگر مذاهب اسلامی نیز تقیه را در مواردی به کار گرفته اند. از جمله: یعقوبی در کتاب تاریخ خود درباره احمد بن حنبل می گوید: امام احمد بن حنبل در روزگار اختلاف شدید درباره خلق قرآن، دچار مشکل شد. وی به مخلوق بودن قرآن فتوی نداد و متحمل چندین ضربه شلاق شد. اسحاق بن ابراهیم از معتصم خواست تا با او مناظره کند. معتصم نیز اجازه داد. اسحاق به امام احمد گفت: عقیده تو درباره خلق قرآن چیست؟ احمد گفت: من کسی هستم که دانشی اندوخته ام و این مسائل از اندوخته هایم نیست. اسحاق گفت: این دانشی که می گویی، از آسمان بر تو نازل شده یا از اساتید خود فرا گرفتی؟ احمد جواب داد: بلکه از اساتید خود فرا گرفتم. اسحاق گفت: آیا به تدریج یاد گرفتی؟ احمد گفت: بله! اسحاق گفت: آیا چیزهایی مانده که هنوز فرا نگرفته باشی؟ احمد گفت: بله. اسحاق گفت: این مسئله نیز از اموری است که از کسی یاد نگرفتی اما هم اکنون امیرالمؤمنین - یعنی معتصم - به تو یاد می دهد. احمد گفت: فتوای من همان فتوای امیرالمؤمنین است. اسحاق شاهدانی را بر این فتوا قرار داد که احمد معتقد به مخلوق بودن قرآن شد. معتصم نیز لباس هایی را به عنوان هدیه به او داد و او را روانه منزل

ص: ۲۶۱

بدین جهت جاحظ در مناظره خود با اهل حدیث، هنگامی که از گرفتار شدن احمد بن حنبل یاد می کند، خطاب به محدثان می گوید: امام شما همواره می گفت که تقیه تنها در بلاد کفر جایز است. اقرار وی به مخلوق بودن قرآن از دو حال خارج نیست: یا از روی تقیه تن به این فتوی داده است؛ پس خلاف فتوای خود عمل کرده و با عمل به تقیه در بلاد اسلام، خویش را تکذیب نموده است. یا این که از روی اعتقاد قلبی این فتوا را داده است که دیگر امام شما نخواهد بود؛ چون شما با او مخالفید. علاوه بر آن شمشیری بر سر او قرار نگرفت و آن چنان تهدیدی متوجه جان او نبود. تنها سی ضربه شلاق به وی زدند که از شاخه های ملایم و نرم درختان ساخته شده بود. تا این تعداد ضربه تمام شد چندین بار به خلق قرآن اقرار نمود. مجلس معتصم او را در تنگنا قرار نداد، وضع او به حد ناامیدی نرسیده بود، با زنجیرهای آهنی او را زنجیر نکرده اند و دل او را با تهدیدهای سخت نیاززدند. بلکه با نرمی با او سخن می گفتند در حالی که به آنها درستی می کرد، سخنان آرام آنان را با خشونت و شکیبایی آنان را با عصبانیت جواب می داد. (۲)

علاوه بر آن، سیره عملی مسلمانان بر تقیه قائم است. بسیاری از امور مورد پذیرش برخی فرقه ها نیست اما تاکنون اقدامی برای رفع این امور نکرده اند. مانند بقای ضریح و بارگاه پیامبر میان وهابیان، گرچه اعتقاد آنها این است که هیچ بارگاهی را آباد نگذارند. در کتاب های صحاح خود از ابوالهیاج اسدی نقل کرده اند: «امام علی (علیه السلام) به من فرمود: تو را به کاری می گمارم که پیامبر مرا بر آن کار گماشته است. این که هیچ قبری را نگذاری مگر

ص: ۲۶۲

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲- الامام الصادق، اسد حیدر، ج ۲، ص ۳۱۰.

این که آن را با خاک یکسان کنی و هیچ مجسمه ای مگر آن که آن را منهدم سازی» این یکی از سندهای وهابیت برای تخریب قبور است. (۱)

با این حال به بارگاه پیامبر دست نزدند با این که ادله آنها عام است و شامل تخریب قبر پیامبر نیز می شود. تنها دلیل این امر، ترس و تقیه از سایر مسلمانان است. روایت ابوالهیاج باعث شد تا ابن تیمیه یاوه گویی های فراوانی نثار شیعیان کند با این که طبق مبنای آنها سند این روایت مستحکم نیست. ابن تیمیه چنان با عبارت های نیش دار و وقیح شیعیان را مورد حمله قرار داده که از اخلاق اسلامی و آداب قرآنی به دور است. از جمله وقتی نام علامه «ابن مطهر حلی» را می آورد از ایشان به «ابن منجس» تعبیر می کند. (۲)

در حالی که علامه با مخالفان خود کمال ادب را رعایت می نمود. هر محقق می تواند با مراجعه به کتاب های این دو دانشمند فرق میان این دو را دریابد.

امیدوارم با این مطالب، جایگاه تقیه و دیدگاه های مربوط به آن را روشن کرده باشیم. موضوعی که میان تمام ملت ها وجود داشته و به آن عمل می شود.

ص: ۲۶۳

۱- (منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲- (همان، ص ۱۳.

• تشیع و نسبت های ناروا

• اسباب پیدایش شعوبی گری

ص: ۲۶۵

اشاره

مقصود ما از تمام آنچه گذشت، توضیح دادن هویت تشیع از لحاظ فکری و نژادی است. پیش از این گفتم جریان عبدالله بن سبأ که وسیله ای برای نکوهش شیعه قرار داده شد، افسانه ای بیش نیست. برای تأیید این مطلب به تهمت های بی اساس دیگری اشاره خواهیم کرد تا کسی به افسانه بودن داستان ابن سبا شک نکند.

مواردی که یاد خواهیم کرد، موجب می شود تا بیشتر به فکر بازنگری تاریخ و عقاید خود باشیم؛ زیرا باقی ماندن این میراث فاسد در محتوای تاریخ باعث می شود تا همچون موربانه بنای وحدت مسلمانان را سست نموده و بر سر آنان خراب نماید و تنها شکست خورده این وضعیت، خود مسلمانان خواهند بود. آن کسی که این مطالب را نوشته اکنون وجود ندارد و فردا در پیشگاه خداوند عادل باید جوابگو باشد. اما وظیفه ماست هم چنان که فرزندان خود را برای مقابله با بیماری ها واکسن می کنیم، وحدت مسلمانان را نیز از تفرقه، کینه توزی و بیماری های فکری حفظ نمائیم. اینک به چند نمونه اشاره می کنیم:

نمونه اول: تعدد زوجات

اشاره

دیدگاه مشهور علمای اسلام بر آن است که یک مرد آزاد، تنها می تواند چهار همسر دائمی داشته باشد. به دلیل آیه:

ص: ۲۶۷

{فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ}.

از زنان دیگر که خوش دارید بگیریید دوتا، سه تا، چهار تا. (۱)

و نیز روایاتی که تعداد همسران را تا چهار زن جایز دانسته است. شیعیان، همانند سایر مذاهب، همین فتوی را دارند. حتی اگر مردی یکی از چهار زن خود را طلاق دهد، فتوای شیعیان این است که تا پایان عده آن زن حق ازدواج با زن دیگری را ندارد؛ چون زن مطلقه رجعی، هنوز همسر او شمرده می شود تا عده اش تمام گردد. این حکم مورد اجماع علمای شیعه است از جمله: شهید اول در لمعه می فرماید: جایز نیست مرد آزاد بیش از چهار زن آزاد یا دو زن آزاد و دو کنیز یا سه زن آزاد و یک کنیز، داشته باشد. همچنین عبد نیز حق ازدواج با بیش از چهار کنیز یا دو زن آزاد یا یک زن آزاد و دو کنیز، را ندارد و جایز نیست سه کنیز و یک زن آزاد داشته باشد. (۲) مقداد سیوری در «کنز العرفان» می نویسد: این که تنها چهار زن دائمی برای یک مرد جایز است و بیش از آن جایز نیست، اجماعی است. در ازدواج موقت نیز چنین است به دلیل گفته پیامبر به غیلان، هنگامی که اسلام آورد در حالی که ده همسر داشت. به او فرمود: چهارتای آنها را نگه دار و بقیه را رها کن. همچنین امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مرد حق هم بستر شدن با بیش از چهار زن آزاد را ندارد». (۳) خواننده می تواند به هر کتاب فقهی مراجعه کند تا اجماعی بودن این مسئله را ببیند، اما ببینید سخن برخی فقهای اهل سنت تا چه اندازه به زیور صدق و امانت آراسته است:

ص: ۲۶۸

(۱) - نساء / ۳.

(۲) - شرح لمعه، ج ۲، ص ۷۳.

(۳) - کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۴۱.

۱. ابن حزم در «المحلی» می گوید: اختلافی نیست که یک مرد، تنها می تواند چهار زن برگزیند. هیچ طایفه ای از مسلمانان سخن دیگری در این زمینه ندارند مگر شیعیان که نمی توان آنها را مسلمان نامید. (۱)

۲. «محمد بن عبدالواحد» معروف به ابن همام حنفی می گوید: «شیعیان داشتن نه زن آزاد را جایز شمردند. این فتوا از نخعی و ابن ابی لیلی نقل شده است. خوارج این تعداد را به هیجده زن رساندند. برخی دیگر هیچ محدودیتی را معتقد نیستند. دلیل قول اول: حاصل جمع عددهایی که در آیه آمده است یعنی دو تا، و سه تا، و چهارتا، که مساوی عدد نه است. دلیل قول دوم: همان دلیل قبلی است با این تفاوت که عبارت «مثنی و ثلاث و رباع» به منزله تکرار عدد است. همان طور که در قواعد عربی موجود است. یعنی دو تا دو تا، دو تا سه تا و دو تا چهارتا که حاصل آنها هیجده تاست. دلیل قول سوم: عمومات قرآن در این زمینه است. مانند: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء» یعنی با هر تعداد که بخواهید می توانید ازدواج کنید و اعدادی که در ذیل آن شمرده شده است، تعداد عرفی و غالبی را می گوید نه محدودیت تعداد همسران. همان طور که بگوئیم از دریا هر قدر بخواهی بردار یک پیمانه، دو پیمانه، سه پیمانه... و محدود کردن این تعداد به نه تا یا هیجده تا، خصوصیتی است که نیاز به دلیل دارد». (۲) سپس ادله جواز ازدواج با تنها چهار زن را مطرح نمود. از سخن ابن همام روشن شد که اولاً: شیعیان داشتن نه زن را جایز می دانند که این سخن افترا و تهمت محض است و

ص: ۲۶۹

۱- (المحلی، ابن حزم، ج ۶، ص ۴۴۱).

۲- (شرح فسخ القدير، ج ۲، ص ۳۷۹).

در هیچ منبعی از منابع شیعه نیامده است. ثانیاً همان طور که از سخنانش برمی آید برخی از اهل سنت به جواز نه تا و بیشتر نیز فتوا داده اند.

۳. محمد ابوزهره در کتاب «الأحوال الشخصية» می نویسد: برخی از شیعیان، ازدواج با نه زن آزاد را جایز دانستند، چون آیه «مثنی و ثلاث و رباع» را به دو تا و سه تا و چهار تا که مجموع آن نه تاست، تفسیر کرده اند.^(۱) البته جناب ابوزهره نمونه های مشابه فراوانی دارد. ایشان معمولاً بدون تحقیق و احتیاط، نسبت های نادرستی به دیگران می دهد. مناقشه ایشان، زمان دیگری می طلبد.

اکنون دلایلی را متذکر می شویم که ثابت می کند این فتوا - جواز بیش از چهار تا - نزد اهل سنت است نه نزد اهل تشیع:

الف) علاء الدین کاسانی در «البدائع» می نویسد: طبق فتوای مشهور میان علما، مرد آزاد حق ندارد بیش از چهار زن را بگیرد. برخی تعداد نه زن را نیز جایز دانسته و برخی دیگر به هجده تا نیز فتوا دادند. دلیل تمام این گروه ها آیه: فانكحوا ما طاب لكم من النساء... است گروه اول گفته اند: اعداد یاد شده در آیه با «واو» عطف شده اند و باید جمع بسته شوند که حاصل جمع آن نه تاست. به عمل پیامبر نیز استناد کردند که ایشان نه همسر دائم داشت حال آن که ایشان الگوی امت است. گروه دوم می گویند واژه «مثنی» دو برابر دو و «ثلاث» دو برابر سه و «رباع» دو برابر چهار است که جمع آنها هجده تا می شود...^(۲) ظاهر سخن ایشان این است که این فتواها نزد غیر شیعیان است و گرنه حتماً گوشزد می کرد.

ب) ابراهیم بن موسی غرناطی شاطبی در کتاب «الأعتصام» می نویسد: برخی از

ص: ۲۷۰

۱- (الأحوال الشخصية، ص ۸۳.

۲- (بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۶۵.

پیروان فرقه های اسلامی که حرفه خود را تأویل نادرست آیات قرآن قرار داده اند، ازدواج با بیش از چهار زن را جایز شمردند. دلیل آنها یا فعل پیامبر است که بیش از این تعداد همسر برگزیدند بدون این که توجه کنند اجماع داریم که این امر، خاص پیامبر است. یا آیه «فانکحوا ما طاب...» که آن را به طور نادرست معنا کرده اند. این عده نه زن را جایز شمردند و بدعتی را در این ملت پایه گذاری کردند. (۱) شاطبی این اقوال را از اهل سنت نقل می کند؛ زیرا اگر این فتواها نزد شیعیان بود حتماً به آن تصریح می کرد و شیوه سخنش تغییر می یافت. شیوه سخن ایشان با شیعه چنین است. «شیعه معتقد است، پیامبر تکلیف را از اهل بیت خود و پیروانشان ساقط نموده است و آنان نسبت به هیچ یک از اعمال عبادی مکلف نیستند. تمام حرام ها چون گوشت خوک، زنا، خمر و دیگر فواحش برای آنان رواست. زنانی به نام «نوبتی» در میان آنها وجود دارد که به نیت اجر اخروی، خود فروشی می کنند با خواهران، مادران و دختران خود همبستر شده و هر تعدادی که بخواهند همسر می گزینند. از جمله این شیعیان عیبی ها - نام دیگر فاطمیان - حاکمان مصر و آفریقا هستند که نقل شده است داشتن بیش از یک شوهر برای یک زن جایز می دانستند و اگر فرزندی از او به دنیا آمد، می تواند به هر یک از آنان منتسب سازد». سپس در حاشیه این مطالب چنین می نویسد: منظور برخی از گروه های شیعیان است که افکار باطن گرایانه - تصوف - و به دور از اسلام دارند. (۲)

ص: ۲۷۱

۱- (الاعتصام، ج ۲۳، ص ۴۴.

۲- همان.

اول: عبیدیان و دیگران، شیعه امامی نیستند. گرچه یقین دارم تمام نسبت هایی که به آنها زده است، صحت ندارد. نسبت های دیگر این نویسنده به دیگر مذاهب نیز چنین است.

دوم: ما ازدواج با محارم را روا نمی دانیم، تمام کتاب های فقهی ما شهادت می دهند که اگر کسی با محارم خود زنا کند مستحق اعدام است. این ابوحنیفه است که می گوید: هر کس مادر، خواهر یا دختر خود را عقد کند و عالمأ عامداً با او همبستر شود، حد بر او اجرا نمی شود چون عقد صورت گرفته شبهه ایجاد می کند و حدود با کمترین شبهه دفع می شوند. (۱)

پس این شیعیان نیستند که تجاوز به محارم را آسان می گیرند. خواهان هیاهو و جوسازی علیه ابوحنیفه نیز نیستیم، تنها معتقدیم که ایشان خطا رفته است؛ زیرا درست است که حدود به واسطه شبهات ساقط می شوند، اما عقد کردن محارم شبه ای ایجاد نمی کند؛ چون اساساً محارم قابل عقد نیستند.

سوم: از خدا می خواهیم که این سخنان را در نامه اعمال شاطبی قرار دهد و او را بازخواست نماید، چون اوست که می گوید:

{مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ}.

هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند. (۲)

هدف من از نقد این سخن - گرچه بطلان آن از بدیهیات است - نشان دادن

ص: ۲۷۲

۱- بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۵.

۲- زلزال / ۸۷.

میزان امانتداری این نویسندگان است. نمی دانم، با وجود این همه کتابخانه های شیعه که در دسترس همگان است، چه دلیلی وجود دارد که این چنین نسبت های ناروا مطرح می کنند. در چه کتابی از کتاب های شیعه جواز خوردن گوشت خوک یا نوشیدن خمر آمده است؟ جالب این جاست که این نسبت ها با غیر شیعه تناسب بیشتری دارد. می خواهم نظر ابوحنیفه در تفسیر آیه:

{وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ}

و از محصولات درختان و انگور [گاهی بر خلاف خواسته خدا نوشیدنی ای مست کننده و گاهی رزقی پاکیزه و نیکو می گیرند؛ در این محصولات نشانه ای است برای گروهی که تعقل می کنند. (۱)]

بررسی نمایم تا نظریه ایشان درباره نبیذ را روشن شود. یکی از فتاوی ابوحنیفه در این باره را ابوزهره در کتاب «فلسفه العقوبه» چنین بیان می کند «این که ابوحنیفه در باب مسکرات فتاوی آسانی داده است، به دلیل آن است که نزد وی ثابت شده برخی صحابه چنین مشروباتی را می نوشیدند، پس فتوی به حرمت نداده است تا این گونه صحابه را متهم به گناه نسازد. ابوحنیفه می گوید: اگر مرا در فرات غرق نمایند فتوا به حرمت خمر نخواهم داد تا نسبت فسق به برخی صحابه داده نشود. و نیز اگر مرا در فرات غرق نمایند تا این که قطره ای از آن بنوشم باز این کار را نخواهم کرد. پس ابوحنیفه از دو جهت احتیاط را رعایت کرده است: احتیاط در حفظ حرمت صحابه و احتیاط در دین». (۲) البته معنای

ص: ۲۷۳

۱- (نحل / ۶۷).

۲- (فلسفه العقوبه، ابوزهره، ص ۱۸۳).

احتیاط در این جا برای من مبهم است. زیرا کار حرام، حرام است چه از صحابه صادر شود چه از غیر صحابه. نتیجه گیری ابوزهره نیز نادرست است و اصلاً قابل پذیرش نیست. نام این کتاب نیز جای بحث دارد زیرا فلسفه بسیاری از مواردی که یاد می کند بی معناست.

ج) سومین دیدگاهی که می گوید جمع بین بیش از چهار همسر جایز است و به غیر شیعه نسبت می دهد، دیدگاهی است که ابن قدامه در کتاب المغنی مطرح می کند. وی در تعلیقه خود بر متن می نویسد: «مرد آزاد حق داشتن بیش از چهار زن را در یک زمان ندارد. تمام علما بر این قول اجماع کرده اند. مخالفی در این باره نیافتیم مگر فتوایی که از ابن قاسم بن ابراهیم نقل شده است که تا آنه زن را جایز دانسته است به دلیل «فانکحوا ما طاب لکم...» که ایشان «واو» را به معنای جمع گرفته است و نیز پیامبر هنگام وفات، نه زن داشتند. البته این سخن صحیح نیست؛ زیرا بر خلاف اجماع علما و نوعی ترک سنت است. هنگامی که غیلان بن سلمه اسلام آورد، دارای ده زن بود، پیامبر به او فرمود: چهارتای آنان را نگه دار و بقیه را رها کن». (۱) روشن است که هیچ فتوایی از جانب شیعیان در این باره وجود ندارد، نمی دانم کسی که این نسبت های ناروا را به شیعیان می زند به چه منبعی استناد کرده است.

البته مطالب شاطبی خوراک مطلوبی برای خاورشناسان گردید تا آنها همواره شیعیان و صوفیه را متهم به ترک شریعت و اباحه محارم - هنگام رسیدن به حقیقت - نمایند و... (۲).

ص: ۲۷۴

۱- (المغنی، ابن قدامه، ج ۶، ص ۴۳۹.

۲- (الحضارة الاسلامیة، آدام متس، ج ۲، ص ۳۰.

برخی تهمت های علیه شیعه همراه با گویندگان آنها از بین رفته و یادی از آن ها نمی شود. برخی دیگر شهرت چندانی نیافتند اما آنچه اکنون جای بررسی دارد تهمتی است که هم اکنون موجود و میان مردم متداول است، و آن تهمت این است که: شیعه معتقد است خداوند می خواست وحی را بر حضرت علی (علیه السلام) نازل کند، اما جبرئیل یا از روی خیانت یا اشتباه، وحی را به پیامبر داد. این افتراء را از زبان شعبی عامر بن شراحیل نقل کرده اند که گوشه هایی از آن در صفحات قبل آورده و رد نمودیم. اکنون ابتدای این سخنان را که مربوط به مبحث ماست می آورم ابن شاهین عمر بن احمد در کتاب خود «اللطف فی السنه» - همان طور که ابن تیمیه در منهاج السنه از وی نقل می کند - می نویسد: محمد بن اَبی القاسم بن هارون از احمد بن ولید واسطی از جعفر بن نصیر طوسی از عبدالرحمن بن مالک بن مغول از پدرش نقل می کند که: شعبی به من گفت: شما را از این گمراهان بر حذر می دارم و بدترین آنان رافضه یعنی شیعیانند؛ زیرا آنها هیچگاه اسلام نیاوردند. نه از روی ترس و نه روی طمع... تا این که می گوید: یهود نسبت به جبرئیل کینه دارند و همواره می گویند او در میان سایر ملائکه دشمن ماست. شیعیان نیز چنین اند می گویند جبرئیل با تحویل دادن وحی به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) اشتباه کرده است و.... ((۱)) این مطالب که از زبان شعبی نقل شده است، توسط ابن حزم در کتاب «الفصل فی الملل و النحل»، به فرقه ای از غالیان به نام «غرابیه» - غراب به معنای کلاغ است - نسبت داده شده است. ((۲)) شعار این فرقه

ص: ۲۷۵

۱- (منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۶).

۲- (اضافه از مترجم است).

این بود که شباهت علی به پیامبر چون شباهت غراب به غراب است پس به این نام نامیده شده اند. به سبب این شباهت، جبرئیل اشتباه کرده و وحی را به جای علی (علیه السلام) به محمد (صلی الله علیه و آله) داده

است. برخی گفته اند نمی توان او را ملامت کرد چون همان طور که گفته شد شباهت میان این دو بزرگوار بسیار زیاد بوده است. حال آن که برخی دیگر برآنند که او عمداً این کار را کرده است و مستحق شتم و ناسزاگویی است. تمام این مطالب را ابن حزم در کتاب یاد شده آورده است. (۱) این در حالی است که رازی در کتاب خود «اعتقادات فرق المسلمین» می نویسد: شیعیان معتقدند جبرئیل اشتباه کرده و عمدی در کار نبوده است. (۲)

همان طور که گفته شد منشاء این سخن، شعبی است. به سبب اهمیت این موضوع، قصد دارم به تفصیل این روایت را نقد کرده و سخیف بودن آن را اثبات نمایم. کسانی که این تهمت را تراشیدند متأسفانه به عواقب منفی آن فکر نکرده اند:

الف) اولین مطلب سؤال برانگیز این است که از شیعه به «رافضه» تعبیر شده است. این تعبیر که پیش از این درباره آن صحبت کردیم، طبق سخن مورخان در اواخر روزگار زید بن علی باب شده بود. در آن هنگام که افرادی از لشکریان او خواستند تا از دو خلیفه نخست برائت جوید و او نپذیرفت. سرانجام او را «رفض» کردند یعنی ترک نمودند از آن به بعد رافضه نامیده شدند. این واقعه در سال به شهادت رسیدن زید یعنی ۱۲۴هـ - ق صورت گرفت. حال آن که شعبی در سال بیست یا سی هجری متولد شده است. پس فاصله زمانی میان ایشان و این لقب حدود هفده سال است؛ زیرا شعبی در سال ۱۰۵ هجری وفات یافت. پس یا

ص: ۲۷۶

۱- (الفصل بین الملل و النحل، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲- (اعتقادات فرق المسلمین، ص ۵۹.

لفظ «رافضه» پیش از این هم استعمال می شده است که این خلاف روایات آنهاست یا این که این داستان، افسانه ای بیش نیست که حق هم همین است. (۱)

ب) رجال سند این روایت یا متهم به دروغگویی و جعل هستند چون عبدالرحمن بن مالک بن مغول که کتاب های رجال، او را ضعیف، دروغگو و جاعل شمرده اند. دارقطنی وی را متروک (یعنی علما روایاتش را مورد توجه قرار نمی دهند)، ابوداود او را دروغگو و جاعل حدیث و نسائی وی را غیر قابل وثوق می نامد. (۲)

یا این که رجال این سند مجهولند. مانند محمد باهلی که یادی از او در لسان المیزان، تاریخ بغداد و... نیافتیم.

ج) گفتیم که شعبی شیعه بوده است. ابن سعد و شهرستانی نیز به این مسئله تصریح کرده اند؛ لذا معقول نیست یک شیعه چنین بگوید.

د) بر فرض صحت تمام این سخنان، باز سؤال می شود: غرابی ها که بودند؟ تعداد آنها چقدر بود؟ جای آنها کجاست؟ آیا وجود حقیقی داشته اند؟ یقین دارم که این سخن، برخواسته از همان جایی است که افسانه عبدالله بن سبا بوجود آمده و با همان اهداف مطرح گردیده است.

ه-) اگر کسی شخصی را به عنوان پیامبری پذیرفت، باید آن شخص از جانب خداوند منصوب شده باشد. در این جا این سؤال مطرح است که خدایی که فرشته خود را به سوی پیامبرش می فرستد آیا می دانسته که این فرشته آن قدر فراموش کار است که پیامبر خدا را از میان مردم تشخیص ندهد یا نه؟ اگر نمی دانسته پس چنین خدایی شایسته خدایی نیست؛ و اگر می دانسته ولی عمداً

ص: ۲۷۷

۱- (وفیات الاعیان، بخش مربوط به شعبی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲- (لسان المیزان، ص ۴۲۷.

چنین فرشته ای را ارسال کرده، این چه خدایی است که کسی را می فرستد که به دستوراتش عمل نکند. یا باید بگوئیم توطئه ای میان جبرئیل و خداوند بوده که در این صورت اشکالی متوجه کسی نخواهد بود!!

(و) آیا قرآن درباره جبرئیل فرمود: «مطاع ثم أمين» یعنی «آن جا مورد اطاعت فرشتگان و امین است» نیز درباره پیامبر فرمود:

{وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ}.

فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. (۱)

تکویر ۲۱؟

شیعیان مسلمانند و همواره قرآن را تلاوت می کنند، چگونه این آیات را نفهمند؟! مگر این که بگوئیم - همانطور که متأسفانه گفته شد - شیعیان قرآن را تحریف شده می دانند. حال آن که ما این اتهام را به واسطه ادله ای که آوردیم، ابطال کردیم. از جمله، حدیثی وجود دارد که نزد تمام مسلمانان مورد پذیرش است پیامبر می فرماید: «پیامبری پس از من نخواهد آمد».

(ز) هر کس تاریخ را خوب مطالعه کند، می داند چه اندازه امام علی (علیه السلام) مطیع پیامبر و مدافع او بوده است. این عملکرد امام (علیه السلام) چگونه با این سخن که پیامبر رسالت را به ناحق از او گرفته است هماهنگ است مگر این که بگوئیم امام علی (علیه السلام) نمی دانست رسالت از آن اوست!!

(ح) منبع تشریح اساسی نزد تمام مسلمانان، قرآن است. اگر این کتاب توسط یک فرشته فراموش کار بر شخصی خیانتکار - والعیاذبالله - نازل شده باشد، چه اطمینانی به مطالب آن خواهیم داشت؟

(ط) آیا وجود هزاران مناره و مسجد نزد شیعیان که شبانه روز بانگ «أشهد أن

ص: ۲۷۸

محمداً رسول الله» را سر می دهند، کافی نیست تا به افسانه بودن این اتهام یقین کنیم.

ی) کتاب های عقاید و فقه شیعه در همه جای دنیا یافت می شود. آیا حتی یک کتاب از آنها اشاره ای به این افسانه کرده است؟ حتی اگر نویسنده آن از خرافه پردازان باشد - چنان که این خرافه پردازان در فرقه های دیگر فراوان یافت می شوند - نیز قبول می کنیم. درخواست ما از این افراد تنها یک منبع است که بگویند این سخنان در آن موجود است. اگر افراد عادی سخن علمای خود را بدون تحقیق و مناقشه می پذیرند، چرا علما چنین باشند؟ علم چه سودی دارد اگر تفکر انسان را پرورش ندهد؟ تا کی مسلمانان غذایی که سال ها پیش دیگران در شکم آنان جای دادند را نشخوار کنند؟ ای کاش این عده با صراحت بگویند چه منافعی را از این یاوه گویی ها دنبال می کنند؟ تا لااقل راستگو شمرده شوند همانطور که مروان بن حکم در لحظه ای از لحظه های بیداری وجدان انجام داد. وی هنگامی که از او درباره جریان کشته شدن عثمان و عملکرد امام علی (علیه السلام) می پرسند به صراحت اعتراف کرد: «کسی به اندازه علی (علیه السلام) مدافع عثمان نبود» به مروان گفتند: «پس چرا بر منابر به او ناسزا می گوید؟ جواب داد: کار ما با همین ناسزاگویی ها سامان می گیرد».^(۱) گویا برخی نمی خواهند باور کنند این اتهامات هیچ ریشه ای ندارد؛ زیرا اگر بگویند این سخنان ارزشی ندارد، کار خیلی ها تعطیل می شود. البته شکی ندارم بسیاری از این مردم هیچ مصلحتی را در این امور دنبال نمی کنند. اما آسان نیست یک فرد خود را از رسوبات فکری که بر آنها پرورش یافته است، رها سازد. اما به هر حال این مسئله خطا را توجیه نمی کند.

ص: ۲۷۹

۱- (صواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۵۳.

ك) خداوند می فرماید: {وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا} «و پیش از تو (به خاطر هدایت مردم) جز مردانی... نفرستادیم». (۱) علی (علیه السلام)

هنگام بعثت پسر بچه ای هفت ساله بود، حال آن که آیه نبوت را تنها از آن مردان خوانده است.

در پایان شایسته است تا اشاره به سخنان بزرگان علمای شیعه که در کتاب های عقاید خود درباره نبوت و شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده اند، اشاره نمائیم. مانند عقائد صدوق، اوائل المقالات مفید، تنزیه الانبیاء شریف مرتضی و دیگران. که به دو نمونه اکتفا می کنیم.

اول: سید محسن امین می نویسد: «کسی که در نبوت پیامبر شک کند یا شریکی در نبوت برای او قرار دهد، از دین اسلام خارج است». (۲)

دوم: رضا مظفر در کتاب «عقائد الامامیه» می نویسد: «معتقدیم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) حضرت محمد بن عبدالله است. او خاتم انبیاء و سرور پیامبران است و بر تمام آنها برتری دارد. همچنین ایشان برتر از تمام بشر است. کسی در هیچ فضیلتی بر او مقدم نمی شود و در هیچ کرامتی به منزلت او نمی رسد. اوست که سرشت و سیره والایی دارد». (۳)

نمونه سوم: متهم ساختن تشیع به شعوبی گری

«شعوبیه» در لغت جمع کلمه «شعوبی» است که به معنای کسی است که منسوب به شعب یا امت است و در اصطلاح به معنای گرایش ضد عرب است.

ص: ۲۸۰

۱- یوسف / ۱۰۹.

۲- اعیان الشیعہ، ج ۱، ص ۹۲.

۳- عقائد الامامیه، ص ۶۴.

این کلمه به معنای اصطلاحی خود مصدر صناعی شمرده می شود. (یعنی شعوبیت و گرایش داشتن به تفکرات ضد عربی) ((۱)) شعوبی در معنایی دیگر به کسی گفته می شود که شعار برابری میان عرب ها و عجم ها را سر دهد. این نام برگرفته از این آیه است که می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ }.

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. ((۲))

آغاز این جریان شعارهایی بود که غیر عرب ها سر دادند و دعوت به برابری میان نژاد عرب و غیر عرب نمودند. آیه یاد شده یکی از این شعارها بود. از شعارهای دیگر ایشان سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «قوم عرب بر قوم عجم هیچ برتری ندارند. همه شما از آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است». پس از آن عرب ها لفظ «شعوبی» را بر هر کسی که قوم عرب را تحقیر کند اطلاق کردند. سپس معنای این کلمه را توسعه داده بر زندق و ملحد نیز نهادند. به این اعتبار که زندقه و الحاد و بی دینی، مظهر کینه ورزی و دشمنی با عرب هاست که نتیجه آن دشمنی با اسلام است. بعد از آن به هر غیر عربی «شعوبی» گفته شد.

ص: ۲۸۱

۱- عبارت داخل از مترجم است.

۲- حجرات / ۱۳.

این اسباب به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول

شعوبی گری نوعی عمل و عکس العمل است. در بخش نخست ابتدا عکس العمل را بررسی می کنیم.

عرب های دوران جاهلیت به طور متفرق زندگی می کردند و جامعه واحدی نداشته اند و دولت و پادشاهی از آن امت های دیگر بود. هنگامی که اسلام به صحنه آمد آنان را یکپارچه ساخت و تخت سلطنتی ایران و روم را زیر پای آنان نهاد. ناگهان عرب ها خود را امتی عظیم و دارای قدرت فراوان یافتند که بسیاری از امت های دیگر از آنان هراسانند و با جلال و شکوه به ایشان می نگرند. با این دید که عرب ها مبشر اسلام و حاملان تعالیم آن هستند، این رویه باعث غرور و تکبر آنان گردید تا جایی که ملت های دیگر را تحقیر نموده و آنها را همتای خود ندانستند. غیر عرب ها را از ازدواج با زنان عرب منع کرده و هر کس که از این گونه ازدواج ها متولد شود را «هجین» یعنی پست، فرومایه و دارنده نژاد ناخالص نامیدند. اگر فرد عرب در یک آبادی یا شهر عرب نشینی وارد شود، هیچ گاه به او غذا نمی فروختند بلکه به طور مجانی از او پذیرایی می کردند درست بر خلاف فرد غیر عرب که مجبور بود برای رفع گرسنگی خود طعام را بخرد. جریر، شاعر

معروف عرب، وقتی از قبیله بنی عنبر گذشت، درخواست طعام نمود. ولی آنها غذا را به او فروختند. وی در این باره چنین سرود:

ای مالک بن طریف (بزرگ قبیله بنی عنبر) فروختن غذا به میهمانان ننگ است.

چه از جهت دین و چه از جهت آداب و رسوم عرب ها.

به من گفتند: ما غذا را می فروشیم و مجانی از کسی پذیرایی نمی کنیم.

به ایشان گفتم: غذا، به غیر عرب ها فروخته می شود و باید از عرب ها شرم کنید که حتی به آنان نیز می فروشید. (۱)

ابن عبد ربه اندلسی در کتاب «العقد الفرید» خود می نویسد: عربها معتقد بودند سه چیز اگر از کنار نماز گزار عبور کنند نماز، باطل می شود: الاغ، سگ و غیر عرب!! غیر عرب را هیچگاه به بزرگی صدا نمی زدند، در یک ردیف با او حرکت نمی کردند و با او غذا نمی خوردند. هنگام غذا خوردن او را در کناری ایستاده نگه داشته یا جداگانه جایی برای او تخصیص می دادند تا بدانند غیر عرب است. زن غیر عرب هیچگاه از پدر خود خواستگاری نمی شد بلکه او را از مولایش (۲) می طلبیدند. در جنگها غیر عرب ها همیشه پیاده نظام و عرب ها سواره نظام بودند. (۳)

البته باید اشاره کرد این عملکرد عرب ها واکنشی بود به تعاملی که پیش از این ایرانیان و رومیان با آنها داشتند. آنچه گفته شد تعامل توده مردم عرب با

ص: ۲۸۴

۱- الکامل، مبرد، ج ۲.

۲- منظور بزرگ قبیله ای است که غیر عرب ها با آن پیمان بسته و موالی آن قبیله عربی شمرده می شوند. (مترجم)

۳- الکامل، مبرد، ج ۲، ص .

غیر عرب‌ها بود، اما در آنچه که به حاکمان مربوط است وضع بسیار بدتر بوده و حتی از مرز انسانیت هم خارج می‌گردید. به ویژه حاکمان و استانداران اموی چون حجاج که از غیر عرب‌های تازه مسلمان جزیه می‌گرفت، بر دست‌های آنان داغ می‌گذاشت تا از دیگران متمایز شوند و وقتی که به شهرها مهاجرت می‌کردند آنها را به روستاهای خود باز می‌گرداند. (۱)

تمام این سختی‌ها و سخت‌گیری‌ها باعث شد تا غیر عرب‌ها شعار برابری سردهند. پس از این مرحله جریان‌هایی پیش آمد که غیر عرب‌ها منزلت و جایگاه خود را باز یافتند، به ویژه در ایام عمر بن عبدالعزیز (خلیفه معتدل اموی) و پس از آن، که توانستند برای خود در جامعه اسلامی جایگاهی بیابند. واکنش‌ها شدت گرفت و کار به جایی رسید که شروع به تحقیر و ناسزاگویی به عرب‌ها نمودند.

بخش دوم

اشاره

مربوط به کنش و عمل است. در گذشته‌های دور در روزگار پادشاهان ایرانی و قیصرهای رومی، عرب‌ها هیچ جایگاهی نداشتند. این رویه پس از به قدرت رسیدن اسلام و تسلط مسلمانان بر ایران و روم به دست فراموشی سپرده شد و این روحیه‌ها مخفی ماند. اما به سبب عواملی که نمی‌خواهیم در آنها وارد شویم، (۲) این روحیه‌ها دوباره نمایان شد. علاوه بر آن، غیر عرب‌ها چون از پیشینه و تمدن سرشاری برخوردار بودند در تمام امور اداری و علمی نقش برجسته‌ای

ص: ۲۸۵

۱- (مظاهر الشعوبیه، محمد نبیه، حجاب، ص ۵۱).

۲- (ممکن است اشاره باشد به عملکرد برخی خلفای پس از پیامبر که میان عرب‌ها و غیر عرب‌ها فرق نهادند و روحیه نژاد پرستی را زنده کردند. (مترجم)

را ایفا کردند. تا جایی که دولت عباسیان به ایشان اعتماد کامل داشته و به تخصص این عده وابسته بود. این مسئله به دو دلیل است:

اول: عباسیان به ایجاد نظم در امور دولتی خود نیاز داشتند و تنها راه آن را استفاده کردن از تجربیات این ملت ها یافتند. چون این اقوام دارای پیشینه و تمدن اصیلی بودند و نیز می خواستند در زندگی مرفه، تجملاتی و اشرافی گری از آنها الگوبرداری کنند.

دوم: عباسیان از غیر عرب ها برای شکستن شوکت عرب ها کمک گرفتند؛ چون از عرب ها به سبب تمایلشان به علویان هراس داشتند.^(۱) ایرانیان و ترکان نقش بسزایی در شکستن ابهت و عظمت عرب ها و برآوردن اهداف عباسیان ایفا نمودند. البته بعدها خود این اقوام باعث تضعیف و از بین رفتن خلافت عباسی شدند و نشانه های عربیت این خاندان را محو ساختند تا جایی که بغداد را به شهری تبدیل کردند که اثری از زبان عربی در آن یافت نمی شد.

نشانه های شعوبی گری

شعوبی گری به گونه های مختلفی پدیدار شد. مهم ترین آنها در زمینه ادبیات - چه شعر و چه نثر - بود؛ این پدیده در ایام امویان آغاز و تا عصر عباسی ادامه یافت. نوشته هایی در این دوره ها یافت می شوند که عرب ها را تحقیر و دیگران را بزرگ می شمارند. نوشته های دیگر نیز پیدا شد که عادات و رسوم گذشته امت های غیر عرب را به رخ آنها می کشید. حتی شیوه زندگی اجتماعی حاکمان و

ص: ۲۸۶

۱- تاریخ گواه است که عباسی ها در این سیاست دچار اشتباه شدند و تشیع در میان غیر عربها کمتر از عرب ها نبود. (مترجم)

شهروندان از جمله شیوه پوشاک و خوراک آنها تغییر یافته و نشانه های تقلید از غیر عرب ها داشت. البته تأثیر و تأثر تمدنی امری طبیعی به نظر می رسد ولی مسئله به این جا ختم نمی شد بلکه این تأثیر و تأثرها همراه با مبارزه طلبی و فخر فروشی به یکدیگر بود تا جایی که این شیوه مایه تحقیر کردن عادات و رسوم عرب ها شد و مظاهر معیشتی و اجتماعی آنان را به سخره گرفت.

ارتباط تشیع با شعوبی گری

اشاره

پس از آنچه گذشت، می پرسیم: چه ارتباطی میان تشیع و شعوبی گری وجود دارد؟ منشاء متهم کردن تشیع به شعوبی گری چیست؟ چه چیزی باعث شد که احمد امین نویسنده مصری بنویسد: «تشیع لانه شعوبی گری بود. تمام شعوبی ها به آن پناه برده و کمین گاهی است که در آن مخفی شده اند».^(۱)

جای تعجب است که تشیع را به شعوبی گری نسبت داده اند؛ چون هیچ ارتباطی میان این دو وجود ندارد. سعی داریم نشانه های شعوبی گری را بررسی کنیم، نشانه هایی که می تواند مظهر یا منشأ این پدیده باشند تا جایگاه تشیع را در این میان روشن سازیم و میزان صحت این اتهام را آشکار نمائیم:

۱. ریشه غیر عربی

عناصر پیشگام تشیع - همانطور که گذشت و نیازی به تکرار نیست - چه از موالی و هم پیمانان و چه از دیگران، همگی عرب بودند.

ص: ۲۸۷

(۱) - ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۶۳.

۲. موضع گیری شیعیان نسبت به نژاد عرب

نویسندگان و متفکران شیعه موضع گیری های بسیار مثبتی نسبت به نژاد عرب داشته و دارند. همواره آنان را بزرگ شمرده و تفکر عربی را تکریم نموده اند و همواره خدمات آنان را به شریعت اسلامی گوشزد کرده اند. دلیل آنان این بوده که خداوند این ملت را از آن جهت که رسالت اسلام را به آنان سپرده و زبان قرآن را زبان ایشان قرار داده تکریم و تعظیم کرده و سرزمین آنان را مهد دعوت اسلامی و دفاع از مرزهای عقیدتی آن قرار داده است. پیش از این، عقیده تشیع را درباره عرب بودن خلیفه توضیح داده ایم.

۳. موضع شیعیان نسبت به تمدن عربی

موضع گیری شیعیان نسبت به تمدن عربی، هیچ گاه منفی نبوده است. بلکه برعکس، همواره شیعیان خود پیشگام خدمت به این تمدن اصیل در ابعاد مختلف آن شمرده می شوند. اینک به تعدادی از این افراد که در میادین فرهنگی خدمات فراوانی کرده اند، اشاره می کنیم: از پیشگامان علم تفسیر و تاریخ عبدالله بن ابی رافع مؤلف کتاب «تسمیه من شهد من الصحابه مع علی (علیه السلام)» یعنی «نام صحابه هایی که در جنگ ها همراه امام علی (علیه السلام) بودند»، محمد بن اسحاق نویسنده «السیره النبویه» و جابر بن یزید جعفی. از پیشگامان علم نحو و ادبیات: ابوالأسود دؤلی، الخلیل بن احمد سرآمد نحویان بصره، محمد بن حسین الرواسی سرآمد نحویان کوفه و استاد کسائی و فراء، عطاء بن اَبی الأسود الدؤلی، یحیی المبرد بن یحیی عدوانی، یحیی بن زیاد فراء، بکر بن محمد ابو عثمان مازنی، محمد بن یزید ابوالعباس مبرد، ثعلبه بن میمون ابواسحاق نحوی، محمد بن یحیی ابوبکر صولی، ابوعلی فارسی حسن بن علی، أخفش أول احمد بن عمران، محمد بن عباس

ابوبکر خوارزمی که ثعالبی در کتاب «یتیمه الدهر» درباره او می نویسد: «نابغه روزگار، دریای ادبیات، بزرگ عالم نظم و نثر و دانشمندی نکته دان و صاحب فضیلت بود. وی فصاحت و بلاغت را یکجا داشت. تاریخ حوادث و وقایع عرب را به خوبی می دانست و کتاب های لغت، نحو و شعر را تدریس می نمود». تنوخی علی بن محمد، مرزبانی محمد بن عمران که دارنده تألیفات ارزشمندی در علوم عربی است، سرآمد نحویان حسن بن هانی، معاذ الهراء مدون علم صرف، ابوالفتح عثمان بن جنی، ابان بن عثمان احمر، یعقوب بن سکیت صاحب کتاب «اصلاح المنطق»، ابوبکر بن درید صاحب کتاب «الجمهره» محمد بن عمران مرزبانی مؤلف کتاب «المفصل فی علم الیوان»، صفی الدین حلّی مؤلف کتاب «الکافیة فی البدیع»، خالغ نحوی حسین بن محمد مؤلف کتاب «صنعة الشعر» و... (۱).

این مجموعه اندک را آوردیم تا پیشگام بودن تشیع را در خدمت به تفکر و زبان عربی اثبات نمائیم. از خواننده محترم می خواهم برای اطلاع بیشتر به منابع مربوطه رجوع کند.

۴. شعرای شیعه

اشاره

دفاع شعرای شیعه از عربیت، زبان عربی و هر آنچه به این مقوله ارتباط دارد مشهور است. همچنین جهت گیری آنان نسبت به دشمنان عرب معروف است. از جمله این موضع گیری ها:

الف) ابوالأسد نباته بن عبدالله حمانی

ابوالفرج در کتاب «الأغانی»، عباسی در کتاب «معاهد التنصیص» و ابن قتیبه

ص: ۲۸۹

۱- (تأسیس الشيعة لعلوم الاسلامی، ص ۴۶ تا ۱۸۲؛ الغدیر، علامه امینی، ج ۳، ص ۳۳۰).

در کتاب «الشعر و الشعراء» به مذهب ایشان اشاره نکرده اند. ولی به چند دلیل، وی شیعه بود؛ از جمله: یاد اهل بیت در اشعارش به وفور یافت می شود، وی در محله ای شیعه نشین در شهر کوفه به نام «حمانا» متولد شده است و با «ابودلف» فرمانده شیعه مذهب، ارتباط نزدیکی داشته است. قصیده او در نکوهش شعوبی گری که در ضمن نکوهش علی بن یحیی منجم سروده است، شنیدنی است و تبحر او را در اصطلاحات ادبی زمان خود نشان می دهد:

... بهترین و ریشه دار ترین مردم، خاندان نزار (یکی از شریف ترین اجداد قریش) هستند و خاندان هاشم منبع قهرمانان و پهلوانان است. (۱)

و همچنین فرزندان قحطان (عرب های خالص جنوب شبه جزیره) که سرآمد بسیاری از اقوام اند.

وون کریر در کتاب «تمدن اسلامی» می نویسد: این قصیده به بهترین شکل احساسات عرب پرستی و عرب نژادی را نشان داده است. (۲)

ب) شریف رضی محمد بن حسین

دیوان شعر ایشان لبریز از مدح و ستایش عرب است، به عنوان نمونه:

مرکب خود را بتازان، گرچه تاخت و تاز، کوشش و زحمت فراوان به دنبال دارد.

بگذار تا زین و پالان و باربندش جا به جا گردد و سست شود.

ما معتقدیم که باید حرمت همسایگی میان شهرها حفظ شود چه رسد به حرمت میان بستگان.

ص: ۲۹۰

۱- (اغانی، ج ۱۲، ص ۱۶۷، چ الساسی.

۲- (مظاهر الشعوبیه، ص ۳۱۷.

اگر حرمت خویشاوندی میان ما رعایت شود این همان منش و سیره عرب است.

اگر کسی از آنان به خویشاوندان خود تکیه کند قدرت می یابد. اگر طناب خیمه های آنها با یکدیگر گره بخورد محکم تر می شود. (۱)

در سروده دیگری می گوید:

درخت تنومند بزرگی و شوکت از آن ماست که شاخه های پر برگ آن برخواسته از نیاکان بزرگوار ماست.

ما به حد اعلای بزرگی رسیدیم. حال آن که دیگران پایین تر از ما هستند. اگر یورش دشمن شکن ما را دیدی بدان که این شجاعت ریشه در نیاکان عرب ما دارد. (۲)

البته باید اشاره کرد که دیوان شریف رضی و دیوان برادرش سید مرتضی و دیگر کتاب های این دو بزرگوار از لطیف ترین و والاترین میراث فکری عرب و از بوستان های سرسبز معرفتی شمرده می شوند.

ج) ابوالطیب متنبی احمد بن حسین

متنبی، شاعری نژاد پرست است که عربیت را با گوشت و خون خود عجین کرده است. در تمام عمر خود برای تحقق وحدت عرب ها تلاش نمود و ریشه هر فضیلتی را در آداب و رسوم عرب ها می داند. در میان اشعار او موارد فراوانی از افتخار و فخرفروشی به عرب و نژاد عربی یافت می شود. در مدح سیف الدوله چنین می گوید:

(ای سیف الدوله) نژاد عرب، تو را در بلندای عظمت ها و بزرگی ها قرار داده است. حال آن که سرهای پادشاهان سنگ دور دیگر ها شدند. افتخار عرب تو هستی و ریشه همه آنان عدنان (جد عرب ها) است.

ص: ۲۹۱

۱- دیوان الرضی، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- دیوان الرضی، ج ۱، ص ۱۴۵.

همچنین می گوید:

آیا از شمشیره‌های ساخت هند می ترسید؟ پس اگر شمشیره‌های عرب نزاری بودند چه می کنید؟

در جای دیگر ایشان خواهان حکومت عرب بر عرب است و حکومت بیگانگان را بر هیچ قومی نمی پذیرد. در این باره می گوید:

مردم با پادشاهان و حاکمانشان شناخته می شوند. هیچ گاه قوم عربی که حاکمشان بیگانه باشد، رستگار نمی شود... (۱)

(د) ابوفراس حارث حمدانی

وی زبان گویای عرب و از فصیح ترین آنهاست. از این که بیگانه‌ها بر منابر آنها تکیه زده اند رنجیده و ناراحت بود. در قصیده شافعه خود می گوید:

سخنان مرا به خلفای عباسی برسانید: این چه مملکتی است که بیگانه‌ها در آن ادعای مملکت داری می کنند.

چه افتخاری برای شما مانده، حال آن که دیگران بر منبرها یتان حکمرانی می کنند.

آنچه گذشت تنها نمونه‌هایی اندک از موضع‌گیری‌های شعرای شیعه نسبت به نژاد عرب و عربیت است. برای اطلاع بیشتر می توانید به دیوان اشعار دیگر شاعران شیعه مراجعه کرده تا عرب بودن تشیع را بیشتر لمس کنید.

ص: ۲۹۲

اشاره

بارزترین شخصیت های شعوبی (یا ضد نژاد عربی) در ابعاد مختلف فکری و اجتماعی از غیر شیعیان بودند. معرفی برخی از این شخصیت ها:

الف) ابو عبیده معمر بن مثنی

از معروف ترین نویسندگان و بزرگان شعوبی هاست. وی از هم پیمانان بنی تیم در بصره بود. نیاکان وی یهودی بوده، پدر بزرگش به دست یکی از فرزندان ابوبکر به دین اسلام گروید. کتاب «مثالب العرب» (عیب های عرب ها) را بازنویسی نموده و مطالبی را بر آن افزود. وی از خوارج و اباضی (۱) مذهب بود. (۲)

ب) الهیثم بن عدی بن زید

مادرش کنیز و پدرش عرب است. وی از بزرگان شعوبیه و از گروه خوارج بود. تمام مطالب ضد عربی او را در دو کتاب «المثالب الکبیر» و «المثالب الصغیر» که در عیب جویی و نکوهش عرب ها نگاشته است، می توان یافت. (۳)

ج) علان شعوبی

علان بن حسن وراق یکی از بارزترین شخصیت های شعوبیه است. آلوسی درباره او می نویسد: وی مشرک و زندیق بوده است. کتابی را نوشت و به طاهر بن حسین تقدیم کرد. وی کتاب خود را با عیب جویی از بنی هاشم آغاز کرده سپس سایر قبایل قریش را و در نهایت تمام عرب ها را نکوهش نموده است.

ص: ۲۹۳

-
- ۱- اباضیه: گروهی از خوارج که نسبت به همفکران خود عقاید ملایم تری داشته اند. (مترجم)
 - ۲- معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۱۵۶، نیز به انحلال الامه العربیه، مراجعه شود.
 - ۳- همان، ج ۱۹، ص ۳۱۰.

یکی از بزرگترین دانشمندان اهل سنت است که تفکر شعوبی گری داشت. ابن عبد ربه اندلسی در کتاب عقداالفرید خود به شعوبی گری وی تصریح نموده است. گرچه دکتر نبیه حجاب سعی کرد تا این شخصیت را از شعوبی گری مبرا سازد، به این بهانه که وی در برخی موارد عرب ها را ستایش کرده است. حال آن که چندین نوشته در مدح و ستایش عرب ها از ابن مقفع رسیده ولی آقای نبیه حجاب درباره آن نوشته ها می گوید: وی از روی ترس و مخفی کاری این سخنان را گفته است. البته علت اختلاف سؤال برانگیز در موضع گیری دکتر نبیه حجاب این است که عبدالله بن مسلم از علمای بزرگ اهل سنت است، در حالی که ابن مقفع گرچه شیعه نبوده ولی تمایلی به علویان داشت. اگر سبب شناخته شود جای تعجب نمی ماند. (۱)

ه- عبدالله بن مقفع

عده ای از پژوهشگران او را از سران شعوبی شمرده اند ولی استاد محمد کرد علی در کتاب «امراء البیان» از او دفاع کرده و وی را مسلمان و پایبند به تعالیم دینی شمرده است. در حالی که برخی از مورخان گذشته چون ابوالفرج اصفهانی، مسعودی و جهشیاری او را زندقه معرفی کرده اند. اما دکتر نبیه حجاب، ابن مقفع را شخصی مجوسی با عقیده ای شرک آلود معرفی کرده که هیچ گاه از فضای مجوسیت خارج نشده است. با وجود چنین مطالبی از بزرگان تاریخ و دیدگاه خود نبیه حجاب درباره مجوسی بودن این شخص، باز آقای حجاب می نویسد: «وی سیره و منش علویان را در پیش گرفته بود». (۲)

ص: ۲۹۴

۱- مظاهر الشعوبیه، ص ۴۲۲.

۲- همان، ص ۳۹۷.

این سخن نیز ریشه در مطالب حنا فاخوری در کتاب «تاریخ الادب» دارد که تاکنون برای من روشن نشده از کجا ابن مقفع سیره و منش علویان را آموخته و پیروی نموده است.

(و) سهل بن هارون بن رهبون فارسی

وی از دست پرورده های برمکیان و رئیس بیت الحکمت (۱) مأمون بود. بسیاری از نویسندگان زندگینامه او را شرح داده اند. از جمله یاقوت حموی در «معجم الادباء»، ابن الندیم در «الفهرست»، فرید وجدی در دایرة المعارف و... دکتر محمد نبیه حجاب در زندگینامه این شخصیت به همه این کتاب ها اعتماد کرده است. اما با این که هیچ یک از این منابع او را شیعه مذهب معرفی نکرده اند ولی باز نبیه حجاب می نویسد: «سهل، علوی مذهب و به تفکر اعتزالی گرایش داشت. وی به تقلید از سایر شیعیان عراق، این گرایش ها را داشت و تعصب ایرانی خود را نیز حفظ نمود؛ این در حالی است که محمد کرد علی در کتاب «امراء البیان» به شدت از سهل دفاع کرده و او را از شعوبی گری تبرئه نموده است. (۲)

(ز) بشار بن برد

ملحدی بود که تمام مسلمانان از جمله بنی هاشم را تکفیر می نمود. دلیل او این بود که امت از راه راست منحرف شده لذا همگی کافرند. از او پرسیدند نظر تو درباره علی بن ابیطالب چیست؟ در جواب این بیت شعر را خواند:

ای ام عمرو یاری که برگزیده ای بدتر از سه یار دیگر نیست (یعنی او نیز همچون سه تای دیگر است).

ص: ۲۹۵

۱- مراکز ترجمه کتاب های علمی، یونان و روم در زمان مأمون. (مترجم)

۲- دایرة المعارف وجدی، ج ۲۰، ص ۵۰۵.

وی ایاتی را نیز در ستایش ابراهیم بن عبدالله بن حسن سروده که می گوید:

به آن خوش روی با جلال که بزرگوارانه عاشق فضایل است می گویم:

خوش رویی که از فاطمین است و از دعوت کنندگان آشکار به راه هدایت است

به راستی چه کسی چون فرزند فاطمه زهرا^۳ می تواند تو را هدایت کند.

چراغی است برای ره جویان حقیقت که همواره مزاحم ظلمت دشمنان است.

دکتر نبیه حجاب، به استناد به این ایات وی را شیعه دانسته است با این که ایات فراوانی در مدح عباسیان سروده و تعداد آنها

از این گونه ایات بیشتر است. از جمله در مدح خلیفه عباسی می سراید:

اگر خلیفه اجازه می داد - ما که هرگز او را مخالفت نمی کنیم - .

به سوی این عده هجوم می آوریم بشار کسان دیگری را نیز فراوان مدح کرد ولی هرگز به مذهب آنان منتسب نشد، اما وقتی

ایاتی را در مدح ابراهیم می سراید شیعه می شود! البته هدف همین است که وی را شیعه معرفی کنند و در عین حال شعوبی

هم بوده تا تشیع را به شعوبی گری نسبت دهند. محمد نبیه حجاب در پایان زندگینامه بشار می نویسد: این شخصیت بشار

است که فردی زندیق، خارجی، فاسق، گستاخ، با عقیده زرتشتی، شیعه مذهب و با تعصب شعوبی گری بود. (۱)

سخنان زیرکانه نبیه حجاب، مرا به یاد داستانی می اندازد که عبدالحی کتانی در کتاب «التراتب الأداریه» نقل می کند. داستان

از این قرار است؛ قاضی ابوبکر می گوید: نزد فرزندان «تمیم داری» دست نوشته ای از پیامبر بود که بر روی

ص: ۲۹۶

پوست حیوانی چنین نوشته شده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. این سندی است که محمد رسول الله برای تمیم داری نوشته است و دو روستای جبرون و بیت عینون در شهر الخلیل را به او داده است. این سند همواره در دست آنان بود تا این که غربی ها در سال ۴۹۲هـ.ق. بر شهر قدس چیره شدند. هنگامی که من - ابوبکر قاضی - در شام بودم برخی از استانداران و حاکمان آن منطقه خواستند تا این سرزمین ها را از دست آنان بگیرند. اولاد تمیم سند را نزد قاضی حامد هروی آوردند. قاضی حامد در ظاهر حنفی مذهب و در باطن معتزلی مسلک، ملحد و شیعه مذهب بود قاضی حامد به آنان گفت که این سند کامل نیست... (۱) دیدی سخن یاوه گویان در هر عصری تا چه اندازه هماهنگ است. یک قاضی حنفی مذهب که او را می خواهند از مذهب ابوحنیفه مبرا سازند، گاهی وی را به ظاهر حنفی به باطن معتزلی، گاهی ملحد و گاهی شیعه معرفی می کنند. این همان خلق و خوی علمی نیبه حجاب است. این چنین مطالبی را باید به زباله دان انداخت تا نسل های آینده بوی تعفن آنها را استشمام نکنند.

ح) یزید بن ضبه، هم پیمان قبیله ثقیف

او پیرو امویان و متهم به مانویت (۲) بوده و رویه و شعوبی گری داشت. همواره همنشین ولید بن یزید بوده و بسیاری او را از شعوبی ها شمرده اند. (۳)

ص: ۲۹۷

-
- ۱- التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۵۰.
 - ۲- مانویان: پیروان مانی، یکی از پیامبران دروغین ایران باستان است که به وجود دو خدای نور و ظلمت معتقد بود. (مترجم)
 - ۳- مظاهر الشعوبیه، ص ۱۶۱.

ط) حماد بن شاپور

حماد بن شاپور بن مبارک معروف به حماد الراویه، اصل او دیلمی است (از شمال ایران) و هم پیمان قبیله بنی بکر است، وی از بزرگان شعوبیه است. (۱)

ی) اسماعیل بن یسار

وی در ابتدا از پیروان سرسخت زبیریان بود. سپس به آل مروان تمایل پیدا کرد. برخی او را فرصت طلب دانستند. او نیز یکی از بارزترین شخصیت های شعوبی گری و از کینه توزان علیه عرب بود. (۲)

ک) اسحاق بن حسان حریمی

درباره عقیده مذهبی او نوشته ای در دست نیست، ولی وی از بزرگان شعوبیه بود. خطیب بغدادی او را یکی از عرفا و متدینین می داند و از نظر وی مؤمن بوده است. (۳)

ل) ابراهیم بن همشاد متوکل

از ندیمان متوکل - خلیفه عباسی - بود و همواره با او شراب می خورد، حتی لقبش را متوکل گذاشتند. عقیده خاصی را برای او ثبت نکرده اند ولی همراهی او با متوکل تا حدودی عقیده اش را روشن می سازد. وی از بزرگان شعوبیه بود. (۴)

م) ابونواس حسن بن هانی

برده جراح بن حکم بود. عده ای او را گستاخی بیش ندانستند. عده ای دیگر

ص: ۲۹۸

۱- همان، ص ۱۵۳.

۲- همان، ص ۱۵۹.

۳- تاریخ الخطیب، ج ۶، ص ۳۲۶.

۴- مظاهر الشیعۀ، ص ۳۰۷.

زندیق و عده ای او را مانوی و به شعوبیه نسبت داده اند. نبیه حجاب، ابونواس را کافر، ملحد و بی دین معرفی کرده است.
(۱)

ن) علی بن عباس بن جریح معروف به ابن الرومی

نبیه حجاب درباره او می نویسد: کسی از ادیبان یا تاریخ نویسان درباره افکار، تمایلات و تعصب عقیده او چیزی ننوشته است، اما در اشعارش نشانه هایی از این تفکر وجود دارد. در برخی از اشعار خود می گوید:

ما یونانیان قومی هستیم که دارای عقل سرشار، عظمت و سلاح های پرتوان هستیم.

نیز چنین می سراید:

اگر من به زبان عربی سخن بگویم - گرچه رومی هستم - شایسته می گویم.

اما بیتی که نبیه حجاب آن را دلیل قاطع بر شعوبی بودن ابن رومی دانسته این بیت است.

نیاکان من توفیل و توفلس هستند و از اشخاصی چون شبث و ربیع زاده نشدم.

البته منظور ابن رومی، شبث و ربعی، نوعی نیست (تا بگوئیم وی نام های عربی را به مسخره گرفته است) بلکه منظور ایشان شخص شبث بن ربعی، یکی از قاتلان امام حسین (علیه السلام) در کربلاست. گویا ابن رومی می گوید: با این که من فرزند توفیل هستم ولی دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) پیامبرم. به هر حال ابن رومی شخصیت مشهور شیعه است و به همین سبب است که نبیه حجاب او را از

ص: ۲۹۹

شعوبیه می شمارد با این که خود تصریح می کند که مورخان و ادیبان اشاره ای به نژاد پرست بودن این شاعر نمودند. (۱۱)

س) عبدالسلام بن رغبان

وی را از شعوبی ها شمرده اند. نیبه حجاب معتقد است سخن یا شعری که دلالت بر نژاد پرستی او کند، در دست نیست ولی ابن خلکان او را فردی متعصب و نژاد پرست شمرده است؛ زیرا همواره می گفت: عرب ها بر ما هیچ برتری ندارند. آنها اسلام آوردند و ما نیز اسلام آوردیم. در عین حال با این که دکتر نیبه حجاب می گوید دلیلی بر شعوبی گری وی در دست نیست ولی در نهایت درباره او می نویسد: «اگر بدانیم عبدالسلام شیعه بوده و چنان که ابن خلکان می گوید: شخصی بی بند و بار، فاسق و فاسد است. از این دو صفت یعنی تشیع و بی بند و باری بر می آید که وی شعوبی بوده است. چون این دو صفت از مظاهر شعوبی گری است. چنان که استاد سباعی بیومی همین نتیجه را از زندگی نامه خریمی، بشار و دیگران به دست آورده است. (۱۲)

خواننده محترم! آیا این دلایل پوچ و بی ارزش را که دلیل بر نژاد پرستی این شخصیت بیان کرده است را ملاحظه کردید؟ آیا دیدید چگونه اتهام نژاد پرستی را به این شخص با این ادله واهی نسبت داده اند. خداوندا، خود دانی که ما متأسفیم چنین افرادی تربیت نسل های ما را به دوش گرفته اند. مصیبت علم، ادبیات و تفکر با وجود چنین افرادی بسی بزرگ است. عجیب تر از همه دلایل این نویسنده بر نژاد پرستی دعبل بن علی خزاعی است که اینک می خوانیم.

ص: ۳۰۰

۱- (مظاهر الشعوبیه، ص ۳۰۹.

۲- (همان، ص ۳۱۳.

وی خزاعی و عرب اصیل است و هیچ گاه از موالی نبوده است، ولی بعضی از نویسندگان سعی دارند او را غیر عرب و هم پیمان قبایل عربی بشمارند. کتاب های نسب شناسی بر عرب بودن او تأکید کرده اند. دعبل از مشاهیر شیعه و یکی از ادیبان سرشناس آنهاست که در مدح و رثای اهل بیت اشعار بلند بالایی سروده است. کتاب های ادبی او را شخصی گستاخ و بدسخن معرفی نموده که هیچ کس از نیش زبانش در امان نمانده است. دلیل نبیه حجاب بر نژاد پرستی دعبل این است که وی ابیاتی در نکوهش مأمون سروده است. نبیه می نویسد: «نژاد پرستی و شعوبی گری دعبل را از نکوهش کردن مأمون و بدگویی به او می توان اثبات کرد؛ چون دعبل در ابیاتی به قوم خود یعنی ایرانیان افتخار نموده و پیکار و تلاش آنها را برای رسیدن عباسیان به خلافت چنین یادآوری می کند:

مأمون مرا عاجز می خواند؟ آیا سر جدا شده محمد امین - برادر مأمون - را دیروز در دست ما ندید؟

من از قومی هستم که برادر کار شکن تو را با شمشیرهای خود از پای در آورد و تو را به جای او نشانده.

ای مأمون ما بودیم که جایگاه فرومایه ات را بالا برده و از فرومایگی به خلافت رساندیم.

سپس در نهایت می نویسد: این زبان گستاخ دعبل است که همچون شمشیری بران بر عرب ها و خلفای آنها برافراشته بود.»

(۱۱)

ص: ۳۰۱

(-۱) همان، ص ۳۰۱.

این ادله ای بود که این نویسنده برای اثبات شعوبی گری و نژاد پرستی شیعه آورده است. این مطالب را در کنار تهمت های ناروای دیگر قرار می دهیم. و از نیه حجاب می پرسیم: چه دلیلی برای این اتهام باقی می ماند؟ این نویسنده وعده داده بود که موضع شعوبی گری را هنگام بحث از تشیع مطرح سازد حال آن که هیچ گاه نتوانست به این وعده عمل کند؛ چون هیچ دلیلی بر شعوبی گری تشیع وجود ندارد. ما بارزترین شخصیت های شعوبی را برای شما بر شمردیم، حال آن که آنان هیچ نسبتی با تشیع ندارند.

در خاتمه مطلبی را نقل می کنم که بسیار مهم است:

شکری آلوسی در کتاب خود «بلوغ الإرب فی معرفه أحوال العرب» می نویسد: «ابو عبید البکری در شرح امالی القالی می گوید: کتاب مثالب العرب در اصل نوشته زیاد بن ابیه است؛ زیرا وقتی ادعا کرد ابوسفیان پدر اوست، دانست عرب های نسب شناس این دروغ را بر نمی تابند لذا کتاب مثالب العرب (عیب جوئی عرب ها) را نگاشت و هر عیب و ننگ و دروغی را به عرب ها نسبت داد تا ادعای خود را اثبات کند. بعد از او هیثم بن عدی که او نیز زنا زاده بود به همین هدف این کتاب را مورد ستایش قرار داد. ابو عبیده محمد بن المثنی نیز همواره با اضافاتی این کتاب را باز نویسی کرد. ابو عبیده شخصی است با اصلیت یهودی که پدر بزرگش توسط یکی از فرزندان ابوبکر به اسلام گروید و هم پیمان قبیله تیم شد». باید بدانیم که مورخان اهل سنت زیاد بن ابیه را از خانواده های عرب اصیل می دانند. حال آن که همان طور که مشاهده شد، وی از بدگویان و عیب جویان علیه عرب ها بوده و نسب آنها را زیر سؤال برده است. با این حال وی پیشگام در مثالب عرب و شعوبی گری و نژاد پرستی است که به بدترین شکل این رویه را دنبال می کرد.

پس از این مطالب، موضع گیری یکی از شیعیان را بازگو می کنم که گرچه او عرب نبوده اما ببینید تا چه اندازه شعوبیه و شعوبی گری از ساحت شیعیان دور است و جایگاه شعوبیه را در میان دو گروه سنی و شیعه آشکار می سازد. بدیع زمان همدانی می گوید: نزد صاحب اسماعیل بن عباد بودم. یکی از شعرای ایرانی به نزد او آمد و ابیاتی را در مدح عجم خواند و صاحب را مورد ستایش قرار داد و عرب ها را نکوهش نمود. ابیات چنین است:

ما با این طبل ها از تپه های شنی حجاز و شترهای ماده و بد شکل عرب ها بی نیاز گشته ایم.

...اگر روزی گوسفندی را بکشند آن روز را عید می شمارند و اگر شتری را بکشند به یقین عروسی کسی است.

اگر ایرانیان شخصیتی جز صاحب بن عباد بزرگوار بخشنده نداشته اند همین بس بود تا بر دیگران فخر فروشی نموده و نسل آنان برترین نسل گردد.

وقتی ابیات این شاعر ایرانی به این جا رسید، صاحب با خشم به اطراف مجلس نگاه کرد. من بدیع الزمان همدانی به دلیل کمی جا در کنجی نشسته بودم و مرا ندید، پس صدا زد. ابوالفضل کجایی؟ ایستادم و در محضر او نشستم. به من گفت: از سه چیز که متعلق به توست دفاع کن. گفتم آن سه چیز چیست؟ گفت: از زبان، نسب و مذهب خود. به او گفتم: وقت کوتاه و فرصت برای سرودن شعر وجود ندارد لیکن ابیاتی را حفظ دارم که می گویم:

ای شاعر! من تو را بیم می دهم به سبب این یاوه گویی ها

برای فضایل ما عرب ها دلیل می جویی؟ کی روشنایی روز نیاز به دلیل دارد؟

وقتی ابیات را به اتمام رساندم، صاحب به طرف آن شاعر برگشت و گفت:

حال چه می گویی؟ شاعر گفت: اگر برایم تعریف می کردند چنین شعری وجود دارد باور نمی کردم. صاحب گفت: جایزه تو این است که تو را بخشیدم اما اگر بار دیگر تو را بینم گردنت را می زنم. پس رو به اهل مجلس کرد و گفت: کسی را نیافتم که عجم را بر عرب برتری دهد مگر این که هنوز ریشه های مجوسیت در او وجود دارد. (۱)

گمان دارم که خواننده محترم این موضع گیری عالی را با مطالب قبلی می سنجد که چگونه یک شیعه با این که خود غیر عرب است، عرب ها را می ستاید و زبان آنها را که حامل تعالیم وحی است به بزرگی یاد می کند. سخن را طولانی نمی کنم. شما را با فضای دل انگیز این داستان رها می کنم تا از این صفا و صمیمیت لذت ببرید.

در پایان امیدوارم تصویر روشنی از هویت تشیع ارایه داده باشم خدا می داند هیچ گاه قصد تندگویی یا تند خویی یا انتقام نداشتم. مگر می شود مسلمانی از برادر دینی خود انتقام جویی کند! این منتهای بی خردی است. ولی هدف من تنها روشن ساختن این فضای مه آلود است که متأسفانه به مدت طولانی توانسته، پیروان اهل بیت را از دیدگان مخفی سازد و راه یاهو گویی و تهمت ها را بر آنان باز نماید. از خداوند متعال می خواهم تمام مسلمانان را توفیق دهد تا وحدت کلمه داشته باشند و با یکدیگر متحد گردند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

ص: ۳۰۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

